آموزش دین

مؤلف : علامه سید محمد حسین طباطبائى (ره)

تلفیق و تنظیم : سید مهدى آیت اللهى (دادور)

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

## سخنى با خواننده عزیز

در آن روزگارى كه تعلیمات دینى در مدارس بصورت جالبى ارئه نشده بود یكى از مدارس مذهبى تهران از حضور علامه تقاضا كرده بود كه براى دانش آموزان مطالبى پیرامون تعالیم اسلام بصورت ساده و فشرده بنویسند معظم له مطالبى را نوشتند كه در پنج مجلد كوچك چاپ گردید و سپس مدتها فراموش شده بود بنده كه بر سبیل تصادف توفیق مطالعه آن را پیدا نمودم مشاهده كردم مطالبى جالب و ارزنده ولى بصورت پراكنده مى باشد.

از این رو تصمیم گرفتم كه با كسب اجازه از حضورا ستاد بزرگ علامه سید محمد حسین طباطبائى مطالب آنها را جمع آورى نموده و با هم تلفیق دهم از این رو در خرداد ماه پنجاه و شش با كسب اجازه از ایشان مشغول شدم و با زحمت فراوان توانستم بخش عقائد و بخش اخلاق و احكام آن در 3 جلد تلفیق دهم سپس بعد از تنظیم بنظر معظم له رسانم تا پس از بررسى مختصر چاپ گردد و حال خدا را شكر گذاردم كه این توفیق حاصل شد و براى استفاده آماده گردید.

قم - سید مهدى آیت اللهى (دادور)

## تعریف دین

بسم الله الرحمن الرحیم

دین از الفاظى است كه بسیار بر زبانها جارى مى باشد و معمولاً به كسى دیندار گفته مى شود كه خدائى براى جهان اثبات كند و براى خشنودى او اعمال مخصوصى را انجام دهد.

ممكن است در هر اجتماعى و ملتى بموجب قانون، وظائف هر فرد اجتماع معین شده و بآن عمل مى كند تصور شود كه دیگر احتیاجى به دین نخواهد بود. ولى با دقت و تأمل در احكام و مقررات اسلامى خلاف این معنى ثابت مى شود، زیرا دین اسلام تنها به نیایش و ستایش خدا نپرداخته بلكه براى كلیه شئون فردى و اجتماعى انسان دستورهاى جامع و مقررات مخصوصى وضع فرموده است و جهان پهناور بشریت را بنحو حیرت آورى بررسى نموده نسبت بهر حركت و سكون فردى و اجتماعى انسان، مقررات مناسبى وضع كرده است و البته چنین دینى را جنبه تشریفاتى نمى شود داد.

خداى متعال در قرآن كریم دین اسلام را بكیفیتى كه بیان شد توصیف مى فرماید و نیز یهودیت و نصرانیت را كه تورات و انجیل كتابهاى آسمانى آنها است و داراى احكام و مقررات اجتماهى مى باشد بهمین نحو معرفى مى فرماید چنانكه فرموده:

(و كیف یحكمونك و عندهم التوراه فیها حكم الله... انا انزلنا التوراه قیها هدى و نور یحكم بها النبیون الذین اسلموا للذین هادوا و الربانیون و الاحبار. و قفینا على آثارهم بعیسى بن مریم... و آتینا الانجیل فیه هدى و نور و مصدقاً لما بین یدیه و من التوراه و هدى و موعظه للمتقین و لیحكم اهل الانجیل بما انزل الله فیه... و انزلنا الیك الكتاب بالحق مصدقاً لما بین یدیه من الكتاب و مؤمنا علیه فاحكم بینهم بما انزل الله (1))

تورات و انجیل هم كه فعلاً در دست یهود و نصارى است همین مطلب را تأیید مى كند، زیرا در تورات مقررات حقوقى و جزائى بسیار موجود است وظاهر انجیل نیز شریعت تورات را تأیید و تصدیق مى نماید.

نتیجه

از بیان گذشته روشن مى شود كه دین در اصطلاح قرآن همان روش زندگى است كه انسان گریزى از آن ندارد و فرقى كه میان دین و یك قانون اجتماعى مى توان یافت اینست كه دین از ناحیه خداى متعال است و قانون اجتماعى مولود افكار مردم. و بعبارت دیگر دین میان زندگى اجتماعى مردم و پرستش خداى متعال و فرمانبردارى از وى پیوند مى دهد، ولى در قانون اجتماعى اهتمامى باین پیوستگى نیست.

## اثر نیك ارتباط قانون به خدا

دین در نتیجه پیوندى كه میان زندگى اجتماعى انسان و پرستش خداى متعال داده است و در همه اعمال فردى و اجتماعى براى انسان مسئولیت خدائى ایجاد كرده انسان را در همه حركات و سكنات خود مسئول خداى متعال مى داند.

چون خداى متعال با قدرت و علم بى پایان خویش از هر جهت بانسان احاطه دارد و بهر گونه فكرى كه در سر بپروراند و رازى كه در دل داشته باشد كاملا آگاه است و چیزى بر وى پوشیده نیست، بهمین سبب در عین اینكه دین مانند قانون بشرى براى حفظ انتظامات پاسبان گمارده و مقرراتى براى مجازات متخلفان و سركشان وضع كرده، امتیاز دیگرى نسبت به قانون بشرى پیدا مى كند و آن اینست كه: دین زمام مراقبت و نگهدارى انسان را بدست یك پاسبان درونى مى سپارد كه در كار خود هرگز عفلت و اشتباه نمى كند و از پاداش و كیفر آن نمى توان جان بدر برد.

خداى متعال در كلام خود مى فرماید:

(و هو معكم اینما كنتم (2))

و مى فرماید:

(والله بمت یعملون محیط (3))

و مى فرماید:

(و ان كلا لما لیوفینهم ربك اعمالهم (4))

اگر حال كسى را كه در محیط قانون زندگى مى كند با كسى كه در محیط دین بسر مى برد مقایسه نمائیم مزیت و برترى دین براى ما كاملاً واضح و آشكار خواهد شد.

زیرا جامعه اى كه همه افراد آن متدین باشند و وظائف دینى خویش را انجام دهند، چون در همه حال خدا را ناظر كارهاى خویش مى دانند؛ از هر گونه بداندیشى نسبت بیكدیگر در امان هستند.

بنابراین عموم افرادى كه در چنین محیطى بسر مى برند از دست و زبان یكدیگر آسوده بوده عمرى را در نهایت خوشى و راحتى بسر خواهند برد، و بسعادت جاویدان نائل خواهند شد.

اما در محیطى كه فقط قانون بشرى حكمفرما باشد موقعى كه پاسبان را ناظر كار خود مى بیند از كار خلاف خوددارى مى كند و در غیر اینصورت ممكن است بهر عمل خلافى دست بزند.

آرى در جامعه هاى اخلاقى تا اندازه اى آرامش قلبى فراهم است ولى همین اخلاق خود موادى است دینى نه قانونى.

بعبارت دیگر:

دین عقائد و دستورهاى علمى و اخلاقى است كه پیمبران از طرف خدا براى راهنمائى و هدایت بشر آورده اند.

دانستن این عقائد و انجام این دستورها سبب خوشبختى انسان در دو جهان است.

اگر ما دیندار باشیم و از دستورهاى خدا و پیغمبر اطاعت كنیم در این دنیاى گذران خوشبخت، و در زندگى جاوید و بى پایان جهان دیگر هم سعادتمند خواهیم بود.

توضیح: ما مى دانیم سعادتمند كسى است كه زندگى خود را در اشتباه و گمراهى بسر نبرد و داراى اخلاق پسندیده باشد و كارهاى نیكو انجام دهد. دین خدا ما را بهمین سعادت و خوشبختى هدایت مى كند و دستور مى دهد كه:

اولا عقاید درستى را كه با عقل و وجدان خود درك كرده ایم محترم و مقدس بشماریم.

و ثانیاً داراى اخلاق پسندیده باشیم و تا مى توانیم كارهاى خوب و شایسته انجام دهیم.

بنابراین دین سه قسمت تقسیم مى شود:

1 - اعتقادات

2 - اخلاق

3 - عمل

### 1 - اعتقادات

ما اگر بعقل و وجدان خود مراجعه كنیم درك مى كنیم كه این جهان پهناور هستى با نظام حیرت آور خود نمى شود خود بخود بوجود آمده باشد و سر تا پا نظم و ترتیب آن، بدون نظم دهنده ئى انجام یابد؛ مسلماً آفریننده ئى هست كه با توانائى و علم بى پایان خود این جهان بزرگ را پدید آورده و با قوانین ثابت و تغییر ناپذیرى كه در تمام امور برقرار كرده نظام جهان را با نهایت عدل و داد براه انداخته است: هیچ چیز بیهوده و بگزاف آفریده نشده و هیچ موجودى از قوانین خدائى مستثنى نیست.

و نمى توان باور كرد كه چنین خداى مهربان با همه عنایت و لطفى كه بافریده هاى خود دارد جامعه بشرى را بعقل خودشان كه بیشتر اسیر هوى هوس شده و در نتیجه دچار گمراهى و بدبختى مى شود واگذار نماید.

بنابراین باید وسیله پیامبرانى كه از خطا و اشتباه دورند دستورهائى براى افراد بشر بفرستد تا بكار بستن آن دستورها آنان را بسعادت و نیكبختى برساند.

و چون پاداش فرمانبردارى از دستورهاى پروردگار در زندگى این جهان كاملا بظهور نمى رسد باید عالم دیگرى باشد كه در آنجا بكارهاى مردم رسیدگى شود تا اگر عمل خیرى انجام داده اند پاداش آنرا ببینند و اگر كار زشتى از آنان سر زده بجزاى آن برسند.

دین، مردم را باین اعتقادات و سایر عقائد حقه ئى كه بعداً بطور تفصیل بیان مى كنیم تشویق مى نماید و آنان را از جهل و بیخبرى بر حذر مى دارد.

### 2 - اخلاق

دین بما مى گوید كه در زندگى صفات پسندیده اختیار كنیم و خود را با خویهاى ستوده و نیكو بیارائیم؛ وظیفه شناس، خیرخواه، بشردوست، مهربان خوشرو و دادگستر باشیم و. از حق دفاع كنیم و از حدود و حقوق خود تجاوز نكنیم و بمال و عرض و جان مردم تعدى روا نداریم؛ در طلب دانش و بینش از هیچگونه فداكارى و از خودگذشتگى كوتاهى ننمائیم و بالاخره عدل و اعتدال (میانه روى) را در تمام امور زندگى پیشه خود سازیم.

### 3 - عمل

دین دستور مى دهد كه در زندگى بكارهائى كه خیر و صلاح خود و جامعه ما در آن است دست بزنیم و از كارهائى كه فساد و تباهى ببار مى آورد دورى كنیم و نیز مى گوید بعنوان عبادت و پرستش پروردگار اعمالى مانند نماز و نظائر آن كه نشانه بندگى و فرمانبردارى است بجاى آوریم.

اینهاست مقررات و دستورهائى كه دین آورده و ما را بآن دعوت مى نماید و چنانكه پیدا است برخى از آنها اعتقادى و پاره ئى اخلاقى و بعضى دیگر عملى است و بطوریكه گفته شد پذیرفتن و بكاربستن آنها تنها وسیله سعادت و خوشبختى انسان است زیرا مى دانیم كه انسان جز اینكه واقع بین باشد و با اخلاق و اعمال پسندیده زندگى كند سعادتى ندارد.

## دین فطرى است

آدمى بحكم طبیعت و سرشت خدادادى خود دین مى خواهد، زیرا انسان در سیر زندگى پیوسته براى تأمین سعادت خود تكاپو و تلاش مى كند و براى رفع نیازمندى هاى خود دست باسباب و وسائلى مى زند كه در مقاصد وى مؤثرند؛ و بدون تردید همیشه سببى را مى خواهد كه مؤثر بوده و هیچگاه مغلوب نشود و از طرف دیگر در جهان طبیعت سببى نداریم كه تأثیرش دائمى بوده و هرگز مغلوب و مقهور موانع نگردد.

همین حقیقت كه انسان بحشب فطرت براى سعادت خود سببى مى خواهد كه مغلوب نباشد و تكیه گاهى را طالب است كه هرگز منهدم نشود تا زندگى خود را بوى ارتباط دهد و یك آرامش درونى واقعى پیدا كند خواسته دین است. زیرا تنها خداى متعال است كه در اراده خود هرگز مغلوب و مقهور نمى شود و عذر و قصور را بر وى راهى نیست و روش زندگى كه ارتباط بخداى متعال داشته باشد همان دین اسلام است و بس.

بنابراین مى توان گفت خواست غریزى انسان یكى از بهترین دلائل است كه اصول سه گانه دین (توحید - نبوت - معاد) را اثبات مى كند، زیرا درك فطرى كه لازمه ساختمان ویژه انسان مى باشد هرگز خطا نمى كند، چنانكه انسان مثلا دوستى را به معنى دشمنى اشتباه نمى كند و تشنگى را در احساس درونى خود بجاى سیراب بودن نمى گیرد.

درست است كه انسان آگاهى آرزو مى كند كه مانند مرغى بال و پر داشت و مى پرید یا مثلا مانند ستاره اى بر فراز آسمان قرار داشت و طلوع و غروب مى كرد، ولى حقیقت اینها پندارى بیش نیست و غیر از این است. كه انسان از ته دل و جداً تكیه گاه واقعى براى سعادت خود یا راحتى و آسودگى مطلق یا یك زندگى بتمام معنى انسانى مى خواهد و هرگز از این فكر روگردان نمى شود.

و چنانچه سبب غیر مغلوبى (خدا) در جهان هستى نبود انسان با نهاد بى آلایش خود بفكرش نمى افتاد و اگر راحتى و آرامش مطلق و غیر نسبى كه راحت و آرامش عالم آخرت است) وجود نداشت انسان طبعاً جویاى آن نبود و اگر روش دینى (كه از راه نبوت بما رسیده) حق نبود خواست آن در درون انسان نقش نمى بست.

انسان یك سلسله نیازمندى هاى جسمى و روحى، مادى و معنوى دارد كه باید با زندگى دسته جمعى رفع شود و هر یك از افراد جامعه بشرى با وسائل عادى كه بكار مى اندازد بى آنكه مزاحم و مانعى داشته باشد زندگى چند روزه این جهان را با آسایش و آرامش بسر برد و براى زندگى جهان دیگر توشه بردارد پس باید در جامعه بشرى قانونى اجرا شود كه مطابق اراده خداى جهان باشد و با فطرت و آفرینش وفق دهد؛ و بموجب این قانون هر كس در جاى خود بنشیند و باندازه ارزشى كه در جامعه دارد بهره برد، و دست وى از تعدى بحقوق دیگران كوتاه شود و بالاخره همه تسلیم اراده حق گردند و همه با هم برادر و در مقابل حق و عدالت برابر باشند.

## فوائد دین

از آنچه گفتیم معلوم شد كه دین در اصلاح فرد و جامعه تأثیرى عمیق دارد و بلكه تنها وسیله سعادت و نیكبختى است.

جامعه ئى كه به دین پاى بند نباشد واقع بینى و روشنفكرى را از دست مى دهد و عمر گرانمایه خود را در گمراهى و ظاهربینى مى گذراند. عقل را زیر پا گذاشته چون حیوانات كوتاه نظر و بى خرد زندگى مى كند؛ دچار زشتى اخلاق و پستى كردار مى شود و بدین ترتیب از امتیازات انسانى محروم مى گردد.

چنین جامعه ئى گذشته از اینكه بسعادت ابدى و كمال نهائى خود نمى رسد در زندگى كوتاه و زودگذر این جهان هم نتایج شوم و ناگوار انحرافات و كجرویهاى خود را خواهد دید. و دیر یا زود چوب غفلت خود را خواهد خورد. و بروشنى خواهد فهمید كه تنها راه سعادت همان دین بوده است و سرانجام از كردار خود پشیمان خواهد شد.

خداى متعال در كلام خود مى فرماید:

(قد افلح من زكیها و قد خاب من دسیها)

كسى كه خود را از آلودگیها حفظ كند رستگار است و آنكس كه بهر ناروائى نزدیك شود بهدف خود یعنى به خوشبختى و رستگارى نخواهد رسید (5).

البته باید دانست كه آنچه سعادت انسان و نیكبختى فرد و جامعه وابسته بآن است بكار بستن دستورات دینى است. تنها نامگذارى فائده ندارد زیرا آنچه كه ارزش دارد خود حقیقت است نه دعوى حقیقت؛ كسیكه خود را مسلمان مى خواند و با درون تیره و اخلاق پست و كردار زشتى كه دارد منتظر فرشته سعادت است مانند بیمارى است كه نسخه پزشك را در بغل گذاشته توقع بهبودى دارد و مسلماً با چنین فكرى به سرمنزل مقصود نخواهد رسید.

خداى متعال در كلام خود مى فرماید:

(ان الذین آمنوا و الذین هادوا و النصارى و الصابئین من آمن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحاً فلهم اجرهم عند ربهم)

از میان كسانیكه مسلمان یا یهودى یا صائبى (6) یا نصرانى نامیده مى شوند آنانكه براستى بخدا و روز قیامت ایمان آورده اند و كردار شایسته دارند پیش خدا داراى پاداش نیك خواهند بود (7).

ممكن است تصور شود كه بنا بمضمون این آیه كسانیكه بخدا و روز قیامت ایمان آورده اند و داراى عمل صالح هستند اگرچه همه پیغمبران یا بعضى از آنان را قبول نداشته باشند رستگار خواهند بود ولى باید دانست كه در سوره نساء آیه 150 و 151 خداوند عالم كسانى را كه به پیغمبران یا به بعضى از آنان ایمان ندارند كافر دانسته است.

بنابراین كسى از ایمان خودش بهره مند خواهد بود كه بهمه پیغمبران ایمان آورده و داراى عمل صالح باشد.

## اجمالى از تاریخ ادیان

مطمئن ترین راه در تحقیق اجمالى پیدایش ادیان كه از نظر دینى مى توان اعتماد نمود همان است كه قرآن كریم اجمالاً بیان آن مى پردازد زیرا از هر گونه خطا و اشتباه و اعمال تعصب و غرض رانى منزه و مبراست.

دین خدا كه همان دین اسلام است (ان الدین عند الله السلام) از نخستین روز پیدایش بشر همراه وى بوده است؛ زیرا چنانكه در قرآن كریم تصریح شده نسل كنونى بشر بدو نفر مرد و زن منتهى است كه در قرآن كریم بنام آدم و زوجه اش حوا نامیده شده اند؛ و آدم پیغمبر بوده و وحى هاى آسمانى به وى نازل مى شده است دین آدم بسیار ساده و مشتمل بر كلیاتى چند بوده مانند اینكه مردم باید در یادخدا باشند و بهمدیگر خاصه بوالدین احسان و نیكى كنند و از فساد و قتل و كارهاى زشت دورى نمایند.

پس از آدم و زوجه اش، فرزندانشان روزگارى با نهایت سادگى بدون اختلاف مى گذرانیدند چون روزبروز شماره افراد افزوده مى شد كم كم دور یكدیگر جمع شده زندگى دستجمعى را تشكیل دادند.

در این حال شیوه زندگى را بتدریج مى آموختند و خود را بمدنیت نزدیكتر مى ساختند، چون شماره مردم رو بفزونى گذاشت بقبائل مختلف تقسیم شدند و در هر قبیله نیز بزرگانى یافت مى شدند كه افراد قبیله به آنان احترام مى گذاشتند و حتى پس از مرگ نیز مجسمه هاى ایشان را مى ساختند و مورد ستایش قرار مى دادند؛ و از همین روزگار بت پرستى در میان مردم رواج گرفت؛ چنان كه در اخبار امامان وارد شده كه پیدایش بت پرستى از این راه بوده است و تاریخ بت پرستى نیز همین معنى را تأیید مى نماید كم كم در اثر اجحافاتى كه اقویا بضعفا مى نمودند اختلافاتى بین مردم پیدا شد. این اختلافات و اختلافهاى اتفاقى علت كشمكشهاى گوناگون زندگانى گردید.

پیدایش این اختلافات كه بشر را از راه سعادت منحرف ساخته بسوى بدبختى و هلاكت مى كشانید، سبب شد كه خداى مهربان پیغمبرانى را برانگیخت و با ایشان كتاب آسمانى را كه اختلافات بشر را حل و فصل مى نمود فرستاد چنانكه خداى متعال در كلام خود مى فرماید:

(كان الناس امه واحده فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الكتاب بالحق لیحكم بین الناس فیما اختلفوا فیه (8))

## دین اسلام و كتاب آسمانى آن

دین اسلام دینى است جهانى و همیشگى و یك سلسله امور اعتقادى و مقررات اخلاقى و عملى است كه بكار بستن آنها سعادت و نیكبختى انسانرا در دنیا و آخرت تأمین مى كند.

مقررات دین اسلام كه از جانب آفریدگار جهان فرستاده شده طورى است كه هر فردى از افراد بشر و هر جامعه اى از جامعه هاى انسانى كه آنها را بكار بندد بهترین شرائط زندگى و مترقى ترین كمال انسانى برایش فراهم خواهد شد.

دین اسلام آثار نیكوى خود را بطور مساوى بهمه كس و هر جامعه اى مى بخشد و بزرگ و كوچك، دانا و نادان، مرد و زن، سفید پوست و سیاهپوست؛ شرقى و غربى بدون تفاوت مى توانند از فوائد و مزایاى این آئین پاك برخوردار شوند و نیازمندى هاى خود را بنحو احسن و اكمل رفع نمایند، زیرا دین اسلام معارف و مقررات خود را روى پایه آفرینش گذاشته و نیازمندى هاى انسان را منظور داشته برفع آنها مى پردازد و فطرت و ساختمان انسان نیز در همه افراد مختلف و نژادهاى متفاوت و زمانها یكسان است زیرا بدیهى است كه جامعه انسانى از خاور گرفته تا باختر یك خانواده نوعى است یعنى همه از نوع انسانند و بزرگ و كوچك، مرد، زن و دانا و نادان؛ سفید پوست و سیاه پوست - آن اعضاء و افراد این خانواده هستند و در اصول و اركان ساختمان انسانى شریكند و نیازمندى هاى افراد مختلف و نژادهاى متفاوت؛ مشابه است و آیندگان بشر نیز فرزندان و زادگان همین خانواده اند و قطعاً وارث حوائج و نیازمندى هاى اینان مى باشند.

در نتیجه، اسلام آئینى است كه برفع نیازمندى هاى واقعى و فطرى انسان مى پردازد و براى همه كافى و براى همیشه زنده خواهد بود.

بهمین سبب خداى متعال اسلام را دین فطرى مى نامد و مردم را بزنده نگاهداشتن فطرت انسانى دعوت مى نماید و بزرگان دین فرموده اند:

اسلام دینى است آسان كه بانسان سخت گیرى نمى كند.

خداى متعال با اینكه دین اسلام را روى اساس فطرت بنا نهاده است و در نتیجه، كلیات آن براى همگان قابل فهم و ادراك مى باشد، ریشه ها و پایه هاى اصلى معارف و مقررات آنرا در كتاب آسمانى به پیغمبر گرامى خود حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل و بیان فرموده است و آن كتاب آسمانى قرآن كریم مى باشد.

آئین مقدس آخرین دین آسمانى است و بهمین جهت كاملترین ادیان مى باشد. با آمدن این دین ادیان قبلى منسوخ شده است زیرا با وجود كامل نیازى بناقص نمى باشد. دین مقدس اسلام بوسیله پیامبر گرامى ما حضرت محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى بشر فرستاده شده است. این در رستگارى و سعادت هنگامى بروى جهانیان گشوده شد كه جامعه هاى انسانى دوره هاى خامى و ناتوانى فكرى خود را گذرانیده و براى بدست آوردن كمال انسانیت آماده شده و شایستگى دریافت معارف و مطالب عالى و بلند پایه الهى و بكار بستن آنها را بدست آورده بودند.

از این رو اسلام حقایق و معارفى را كه در خور فهم انسان واقع بین است و نیز اخلاق پسندیده ئى را كه امتیاز انسان بآنست و دستورهائى را كه به همه كارهاى زندگى فردى و اجتماعى انسان سر و سامان مى دهد براى بشر آورده و او را بعملى ساختن آنها توصیه مى كند.

## دین از نظر قرآن

1 - (ان الذین عند الله الاسلام و ما اختلف الذین اوتوا الكتاب الا من بعد ما جاء هو العلم بغیاً بینهم و من یكفر بآیات الله فان الله سریع الحساب)

سوره آل عمران آیه 17.

دینى كه همه پیغمبران مردم را به سوى آن دعوت كرده اند عبارت از خداپرستى و تسلیم در برابر دستورات او است. و علماء ادیان با آنكه راه حق را از باطل تشخیص مى دادند بواسطه تعصب و دشمنى زیر بار حق نرفته هر یك راهى را پیش گرفتند؛ و در نتیجه ادیان مختلف در روى زمین پیدا شده در حقیقت این دسته از مردم به آیات خدا كافر شدند و خداوند بزودى سزاى اعمال آنان را خواهد داد.

2 - (و من یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فى الاخره من الخاسرین)

سوره آل عمران آیه 79 ترجمه: هر كه جز دین اسلام دین دیگرى را طلب كند و پیرو آن گردد هرگز از وى پذیرفته نشده و در آخرت اهل نجات نخواهد بود.

3 - (یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فى السلم كافه و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لكم عدو مبین)

سوره بقره آیه 204.

اى مسلمانان در امور دینى همگى تسلیم خدا شوید و چون شیطان دشمن آشكار شما است از او پیروى مكنید و چیزى در دین كم و زیاد ننمائید.

4 - (و اوفوا بعهدالله اذاعاهدتم و لا تنقضوا الایمان بعد توكیدها و قد جعلتم الله علیكم كفیلاً ان الله یعلم ما تفعلون)

سوره نحل آیه 93.

خلاصه ترجمه: اى مسلمانان اگر عهدى بستید بعهد و پیمان خود وفا كنید و بعد از آنكه سوگندهاى خود را محكم كردید و خدا را در كار خود شاهد گرفتید چون خدا به كارهاى شما دانا است، سوگند خودتان را نشكنید. مقصود از آیه اینست كه مسلمان هر پیمانى را با خدا یا مردم ببندد باید به آن عمل كند و نقض ننماید.

5 - (ادع الى سبیل ربك بالحكمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتى هى احسن ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین)

سوره نحل آیه 126.

خلاصه ترجمه: از راه بیان حقیقت و بیان صلاح و فساد كارها و با پند و اندرز نیكو مردم را براه خدا دعوت كن؛ و با بهترین وجهى كه ممكن است در راه اثبات حق با بیگانگان مجادله نما چون خدا به گمراهان و كسانیكه راه یافته اند داناتر است.

مقصود: مسلمان براى پیشرفت دین با هر كس مطابق فهمش و بطوریكه براى او مفید باشد باید گفتگو كند؛ و اگر بوسیله برهان و پند و اندرز نتوانست كسیرا راهنمائى كند با جدل كه یكى از راههاى اثبات مطلب است باید او را بسوى حق دعوت نماید.

6 - (و اذا قرى القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلكم ترحمون)

سوره اعراف، آیه 203.

خلاصه ترجمه: در موقع خواندن قرآن صحبت نكنید و با گوش دل معنى آنرا فرا گیرید، شاید رحمت خدا شامل حال شما گردد.

7 - (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولى الامر منكم فان تنازعتم فى شى ء فردوه الى الله و الرسول ان كنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر ذلك خیر و احسن تاویلاً)

سوره نساء آیه 62.

خلاصه ترجمه: اى مردم باایمان بدستور خدا و پیغمبر و امامانى كه خدا و پیغمبر اطاعت آنان را بشما واجب نموده اند؛ عمل كنید و اگر بخدا و روز قیامت عقیده دارید اختلافات خود را از روى قرآن و فرموده پیغمبر حل كنید چون این روش براى شما بهتر و عاقبتش نیكوتر مى باشد.

مقصود: در جامعه اسلامى وسیله رفع اختلاف غیر از قرآن و كلمات پیغمبر چیز دیگرى نیست، و هر اختلافى را با این دو دلیل باید حل كرد و اگر یكنفر مسلمان با منطق عقل رفع اختلاف كند آنهم براى اینست كه قرآن دستور عقل را پذیرفته است.

8 - (فبما رحمه من الله لنت لهم ولو كنت فضا غلیظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فى الامر فاذا عزمت فتوكل على الله ان الله یحب المتوكلین)

سوره آل عمران، آیه 153.

خلاصه ترجمه: پس بواسطه رحمت و بخشایشى كه از خداى متعال بتو رسیده است این چنین نرم دل و خوشخو گشتى؛ و چنانچه بدزبان و سنگدل بودى از دور تو پراكنده مى شدند، بنابراین از لغزشهاى مردم درگذر و براى آنان از خدا آمرزش بخواه و در كارها با آنان مشورت كن. و چون خدا كسانیرا كه باو توكل مى كنند دوست دارد و از آنان پشتیبانى مى كند هر وقت در كارى تصمیم گرفتى بخدا توكل كن.

چون خوشرفتارى و خیرخواهى و مشورت كردن در امور؛ وسیله انس و محبت است و باید افراد جمعیت بسرپرست خودشان علاقه مند باشند تا او بتواند در آنان نفوذ كند؛ خداوند بسرپرست گرامى مسلمانان دستور خوشروئى و مشاوره را مى دهد. ولى براى اینكه ممكن است مردم در فكر خودشان اشتباه كنند دستور مى دهد كه بعد از مشورت در تصمیم خود مستقل باش، و بواسطه آنكه با اراده خدا كسى نمى تواند مخالفت كند در كارها دل بخدا بند و كار خود را باو واگذار كن.

## نقش دین در اجتماع

دین بهترین و عالیترین روشى است كه مى تواند اجتماع بشر را منظم ساخته و بیش از هر روش دیگر مردم را برعایت قوانین اجتماعى وادار نماید. و اگر در اسباب و عواملى كه در دورانهاى گذشته اجتماعات بشرى را بوجود آورده مطالعه كنیم ین حقیقت كاملاً روشن خواهد شد.

انسان هرگز جز سعادت و كامرانى خویش را در زندگى نمى خواهد و نمى جوید و البته این سعادت جز در سایه تأمین كامل همه وسائل زندگى ممكن نیست، و از طرف دیگر بشر با فهم خدادادى خویش درك مى كند كه هرگز نمى تواند همه این نیازمندى ها را بتنهائى بدست آورد و آماده سازد و باین وسیله سعادت دلخواه خویش را تأمین نماید زیرا بدیهى است كه تحصیل همه احتیاجات زندگى از توانائى یك فرد هر چه هم نیرومند باشد بیرون است، از این رو ناچار براى رفع نیازمندى هاى خویش با افراد همنوع خود همكارى كرده بصورت دستجمعى بتحصیل وسائل حیاتى خود مى پردازد. باین معنى كه هر كس تأمین مقدارى از این وسائل را بعهده گرفته آنرا آماده مى سازد سپس همه افراد نتیجه فعالیتهاى خود را رویهم ریخته هر فرى بقدر فعالیت و موقعیت اجتماعى خویش سهمى برمى دارد و از آن استفاده مى كند و زندگى خویش را اداره مى نماید.

از اینرو و براى تأمین سعادت خویش دست بدست همنوعان خود داده بكمك دیگران كار مى كند؛ یعنى در حقیقت همه براى یكدیگر فعالیت كرده محصول فعالیتها را بمیان ریخته هر یك از اعضاء اجتماع بحسب موقعیت و اندازه فعالیت خود از آن سهمى برداشته استفاده مى نماید.

## نیازمندى اجتماع بمقررات

چون محصول فعالیتهاى افراد بهم آمیخته است و همه مى خواهند از آنها استفاده كنند: جامعه نیازمند بیك سلسله مقررات است كه رعایت آنها از آشوب و هرج و مرج جلوگیرى كند. بدیهى است كه اگر مقررات و قوانینى براى اداره كردن اجتماع نباشد هرج و مرجى پیش مى آید كه جامعه بشرى حتى یكروز هم نتواند بزندگى خود ادامه دهد.

البته این قوانین بر حسب تفاوت مدنیت و توحش اقوام و ملل و اختلاف سطح فكر اجتماعات و سازمان حكومتى آنها فرق مى كند ولى در هر حال هیچجامعه اى از یك رشته رسوم و مقرراتى كه لااقل مورد احترام بیشتر افراد آن باشد بى نیاز نیست. و هرگز در تاریخ بشریت جامعه اى كه هیچگونه آداب و رسوم و مقررات مشتركه نداشته باشد بوجود نیامده است.

## انسان در برابر مقررات آزاد نیست

چون انسان همه كارهاى خود را با اختیار و انتخاب خود انجام مى دهد یكنوع آزادى عمل براى خویش احساس مى نماید و این آزادى را مطلق یعنى بى قید و شرط پنداشته خواهان آزادى كامل و از هر گونه محدودیتى گریزان است و بهمین دلیل از هر ممنوعیت و محرومیتى كه متوجه او شود رنج برده و بالاخره از هر تحدیدى كه دامنگیر وى گردد سنگینى و شكستگى مخصوص در خود احساس مى كند، از اینروى مقررات اجتماعى هر قدر هم كم باشد چون تا اندازه اى انسان را محدود مى سازد، مخالف طبع آزادى خواه وى خواهد بود.

از طرف دیگر این مطلب را نیز مى فهمد كه اگر براى حفظ اجتماع و نظم آن حاضر نشود كه مقدارى از آزادى خویش را در برابر قوانین از دست دهد، هرج و مرجى بوجود خواهد آمد كه یكباره همه آزادى و آسایش او را نابود مى سازد.

چنانچه اگر لقمه اى از دست دیگرى برباید بدون تردید دیگران نیز لقمه ها از دست او خواهند ربود، و اگر دست ظلم و ستم بسوى كسى دراز كند دیگران نیز بوى ظلم و ستم خواهند كرد.

بدین جهت براى آنكه مقدارى آزادى براى خود نگهدارد از مقدارى از آن صرفنظر كرده و از روى ناچارى مقررات اجتماعى را محترم مى شمارد.

## نقطه ضعف در پیشرفت مقررات

بنابر آنچه گذشت میان روحیه آزادیخواه انسان و مقررات اجتماعى یك نوع تضاد و ناسازگارى موجود است یعنى قوانین مانند زنجیرى است كه برپاى تو نهاده شده و او پیوسته مى خواهد زنجیر را پاره كرده و از بند رهایى یابد. و این بزرگترین خطرى است كه پیوسته مقررات اجتماعى را تهدید مى كند و اركان آن را متزلزل مى سازد.

بدین جهت همیشه همراه مقررات و وظائف علمى؛ یك رشته مقررات دیگر براى مجازات متخلفان وضع مى شود كه مردم را از مخالفت ترسانیده باز مى دارد و گاهى براى آنكه مردم را به اطاعت قوانین تشویق كند آنان را به اخذ پاداش و جوائزى امیدوار مى گرداند البته جاى انكار نیست كه این مطلب (یعنى ترس از مجازات و شوق دریافت پاداش) تا اندازه اى به اجراى قوانین كمك مى كند ولى نمى تواند صد در صد راه تخلف را ببندد و نفوذ و تسلط قانون را كاملا حفظ نماید زیرا قوانین مجازات نیز به درد قوانین دیگر مبتلى بوده و قابل تخلف مى باشد و پیوسته از ناحیه طبع آزادى خواه بشر تهدید مى شوند، زیرا مردمى كه نفوذ و قدرت كامل دارند مى توانند بدون ترس و هراس علنا مخالفت كنند یا با اعمال نفوذ؛ دستگاه قضائى و سازمان اجرایى را به موافقت خواسته هاى خود مجبور نمایند.

و كسانى هم كه نفغوذ و قدر كافى ندارند مى توانند از غفلت یا ضعف كار كارگردانان جامعه سوء استفاده كرده مخالفتهاى خود را پتهانى انجام دهند، یا با رشوه و شفاعت یا از راه دوستى و خویشاوندى بامتنفذان اجتماع به مقصود خویش نائل آیند و در نتیجه چرخ اجتماع را از محور خود بیرون آورده از كار بیندازند.

بهترین گواه بر مطلب این است كه ما هر روزه هزاران نمونه از این گونه مخالفتها و قانون شكنى ها را در جامعه هاى مختلف بشرى مشاهده مى نمائیم.

## سرچشمه اصلى ضعف قانون

اكنون باید دید كه سرچشمه این خطر كجاست، و چگونه باید طبع سركش و آزادى خواه بشر را رام ساخت و در نتیجه از مخالفت قانون جلوگیرى كرد؟

سرچشمه این خطر كه بزرگترین سبب براى رخنه كردن فساد در پیكر اجتماع مى باشد و حتى مقررات هم نمى تواند از آن جلوگیرى كند اینست كه روشهاى اجتماعى معمولى كه قوانین را به وجود مى آورد چشم به مرحله مادى افراد دوخته اعتنایى به معنویات و غریزه هاى درونى ایشان ندارند؛ و تنها هدفشان هماهنگى و حفظ نظم و توازن میان اعمال مردم است تا طورى انجام گیرد كه منتهى به اختلاف و كشمكش نگردد.

آنچه قانون اجتماعى مى خواهد آنستكه به موادش عمل شده و اعمال اجتماع را كنترل نماید دیگر كارى به صفات درونى و احساسات باطنى ایشان كه محرك این اعمال و دشمن داخلى ممقررات است ندارد.

با این كه هرگاه توجهى به طبع آزادى خواه بشر و صدها غریزه دیگر (مانند خود خواهى و شهوت پرستى كه علت اصلى مفاسد است) نشود هرج و مرج و بى نظمى در اجتماع به وجود آمده روز به روز دامنه اختلافات وسیع تر خواهد شد. چون كلیه قوانین همیشه با حمله و هجوم یاغیان نیرومند و شبیخون دزدان زبردستى كه از همین غرائز سرچشمه مى گیرند تهدید مى شوند و هیچ قانونى نمى تواند جلوى مفاسد را گرفته و از اختلافات جلوگیرى نماید.

## مزیت دین بر سایر قوانین

آخرین روش اجتماعى براى حفظ قانون؛ وضع قوانین مجازات و گماشتن پاسبان است. ولى همان طور كه گفته شد قوانین مجازات و پاسبان نمى تواند جلوى طبع سركش و غرائز دیگر بشر را گرفته و كارى كند كه مقررات اجتماعى عملى شود.

ین علاوه بر وسائل نامبرده دو وسیله نیرومند دیگر نیز در اختیار دارد كه مى تواند با آنها هر نیروى مخالفى را مغلوب كند و در هم شكند:

1 - هر فرد دیندار به راهنمائى دین به این حقیقت پى برده است كه زندگى وى محدود به زندگى چند روزه این جهان گذران نیست بلكه حیاتى نامحدود و بى پایان در پیش دارد كه با مرگ از بین نمى رود و تنها راه سعادت همیشگى و راحتى ابدى وى این است كه از مقررات دینى كه پروردگار متعال به وسیله پیامبران خود فرستاده است پیروى كند، زیرا مى داند كه مقررات دینى از طرف پروردگار دانا و توانا و بینائى است كه درون و بیرون انسان در نزد او آشكار مى باشد و لحظه اى از آفریده هاى خود غافل نیست و روزى خواهد آمد كه همین انسان را در پیشگاه خود باز داشته به حساب و رفتار پنهان و آشكار او رسیدگى خواهد كرد و پاداش اعمال نیك و بد او را خواهد داد.

بنابر این ممكن نیست از پنهان داشتن عملى استفاده كرده از فرمان خداى تعالى شانه خالى نماید.

2 - هر فرد دیندار نیز طبق عقاید دینى خود مى داند هر دستور دینى را كه انجام مى دهد اطاعتى از پروردگار خویش نموده است و با اینكه از نظر رسم بندگى استحقاق اجر و مزدى ندارد، پاداش نیكى از فضل و عنایت پروردگار دریافت خواهد نمود.

از این جهت هر اطاعتى را كه انجام مى دهد در حقیقت باختیار خویش معامله اى نمود و داد و ستدى كرده است، زیرا با میل و رغبت مقدارى از آزادى خویش را از دست داده در برابر آن خشنودى خداوند مهربان را بدست آورده و پاداش نیكى خواهد گرفت.

یكنفر دیندار با پیروى از قوانین و مقررات دینى با كمال خوشى سرگرم معامله است و هر چه از نقد آزادى صرف مى كند چندین برابر سود بر مى دارد، كالائى مى فروشد و متاعى بهتر از آن خریده بجاى آن مى گذارد.

ولى كسیكه پایبند دین نیست چون رعایت مقررات و پیروى از قانون را براى خود خسارتى فرض مى كند و طبع آزادى جوى او از باختن مقدارى از آزادى خود رنج مى برد در پى فرصت است تا بوسیله اى این بند را پاره كرده آزادى خود را بدست آورد.

نتیجه:

از بیانات گذشته معلوم شد كه تأثیر دین در زنده نگه داشتن اجتماع بسى قویتر و ریشه دارتر از روشهاى غیر دینى است.

چاره جوئى دیگران:

كشورهاى عقب مانده جهان در یك قرن اخیر بفكر ترقى و تعالى افتاده اند گرچه حكومت اجتماعى را نپذیرفته اند ولى چون بنقاط ضعف قانون توجه نكرده و از نیروى دین استفاده ننموده اند؛ روزگارشان تیره و محیط زندگیشان نمونه اى از وحشیگرى شده است.

در مقابل اینان ملتهاى مترقى و هوشمند جهان كه به نقطه ضعف قوانین پى برده اند براى آنكه قوانین را از شكست قطعى نجات دهند چاره جوئى نموده و راه دیگرى را پیموده اند.

این ملتها طرز تعلیم و تربیت را طورى تنظیم مى كنند كه افراد خواه ناخواه با یكرشته اخلاق صحیح بار بیایند، و موقعى هم كه وارد محیط فعالیت مى شوند قانون را مقدس و غیر قابل تخلف بشمارند.

این نوع تربیت سبب مى شود كه قانون جریان عادى را پیدا كرده و در نتیجه تا اندازه قابل توجهى سعادت جامعه را تأمین نموده و قانون را از شكست نجات دهد.

ولى باید دانست این نوع افكار در جامعه هائى كه با آن پرورش مى یابند، دو قسمند:

1 - افكار و عقائدى مانند بشردوستى و خیرخواهى و ترحم بزیردستان كه روى واقع بینى استوار است و بدون شك از ادیان آسمانى گرفته شده است و از روزگاران دراز؛ پیش از آنكه جامعه هاى مترقى بوجود آیند، دین مردم را بسوى این افكار دعوت مى كرده است.

بنابراین نیكبختى و سعادتى كه بواسطه این افكار در جامعه هاى مترقى دیده مى شود از بركات دین بشمار مى آید.

2 - عقائد و افكار بیهوده و موهوم كه جز در بازار خرافات ارزشى براى آنها نیست مثل آنكه بافراد تلقین مى كنند كه اگر در راه نجات كشور خو رنجى ببرند یا كشته شوند نامشان در صفحات تاریخ با خطوط طلائى ثبت مى گردد:

اینگونه پندارهاى خرافى اگرچه نتایج عملى مى دهد و ممكن است فردى كه تحت تأثیر این تلقینها قرار مى گیرد در میدان جنگ فداكاریهائى كند و عده زیادى از دشمن را نابود نماید، ولى چندین برابر نفعى كه مى دهد ضرر مى رساند، چون آدمى را موهوم پرست و خرافى بار آورده و غریزه واقع بینى او را از كار انداخته است؛ زیرا در نظر مردمیكه ایمان بخدا و روز جزا ندارند و مرگ را نیستى و نابودى مى دانند زندگانى جاوید و كامرانى پس از مرگ مفهومى نخواهد داشت.

## اهمیت اسلام در آسودگى بشر

همانطور كه دین نسبت بروشهاى اجتماعى دیگر موقعیت ممتازى دارد؛ اسلام نیز در میان سایر ادیان موقعیت ممتازى را دارا مى باشد.

از اینروى اسلام از هر روش دیگرى بحال جامعه بشرى سودمندتر است. این حقیقت با یك سنجش بین اسلام و دیگر ادیان و نیز با روشهاى اجتماعى دیگر روشن مى شود.

## مقایسه اسلام با دیگر ادیان

اسلام در میان همه ادیان تنها دینى است كه صددرصد اجتماعى است.

تعلیمات اسلام نه مانند كیش كنونى مسیحیان است كه تنها سعادت اخروى مردم را در نظر گرفته و درباره سعادت دنیوى آنان ساكت باشد، و نه مانند آیین فعلى یهود است كه تنها تعلیم و تربیت یك ملتى را وجهه همت قرار دهد، تعلیمات اسلام مانند دستورهاى مجوس و بعضى مذاهب دیگر، بچند موضوع محدود از اخلاق و اعمال نپرداخته است.

در اسلام تعلیم و تربیت و سعادت در جهانى همه مردم آنهم براى همیشه و در هر زمان و مكان در نظر گرفته شده است؛ و بدیهى است غیر از این، راهى براى اصلاح جامعه ها و سعادت دو جهانى مردم نیست، زیرا:

اولاً تنها اصلاح یك جامعه یا یك ملت در میان همه جوامع بشرى با روابط جهانى كه روزبروز نزدیكتر و محكمتر مى شود كوششى است بیهوده و در حقیقت مانند تصفیه كردن یك قطره آبست در استخرى بزرگ یا نهرى آلوده.

ثانیاً تنها اصلاح یك جامعه با غفلت از جوامع دیگر امرى خلاف حقیقت اصلاح طلبى مى باشد. در تعلیمات اسلام تمام افكارى كه در آفریش جهان و انسان ممكن است در مغز بشر جلوه كند؛ و همه اخلاقیكه مى تواند در نفوس مردم جایگزین شود و همچنین همه اعمال و فعالیتهائیكه مى شود از یك انسان در محیط زندگى بروز نماید بررسى شده است.

اما راجع بافكار در اسلام آن قسم اندیشه هائى كه جنبه واقع بینى دارد و در رأس آنها توحید خداى متعال جا دارد انتخاب گردیده و اصل و ریشه قرار داده شده است.

و در اخلاق اسلام آنچه در واقع و نزد عقل سلیم پسندیده است انتخاب شده و بر اصل توحید استوار گردیده است.

سپس روى پایه و اصل اخلاق، یك سلسله مقررات و قوانین عملى كه همه جزئیات زندگى انسان را بررسى مى كند تشریع شده و در نتیجه وظائف فردى و اجتماعى هر سیاه و سفید؛ شهرى و بیابانى، مرد و زن، كوچك و بزرگ، خادم و مخدوم حاكم و محكوم، توانگر و درویش، در حال عادى و استثنائى روشن گردیده است. (كلمه طیبه كشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فى السماء)

سوره ابراهیم آیه 24.

هر كسى بر اصول معارف و تعلیمات اخلاقى اسلام و فقه اسلامى بدیده تحقیق بنگرد دریاى بیكرانى را مشاهده خواهد كرد كه عقل دوراندیش از احاطه محیطش و فكر از رسیدن بقعرش زبون است با اینهمه هر جز آن با اجزاء دیگر پیوسته و مرتبط و متناسب و رویهم یك واحد متشكل خداپرستى وانسان پروریست كه خداى یگانه آنرا به پیامبر گرامى خود وحى فرموده.

## مقایسه اسلام با روشهاى دیگر اجتماعى

چنانچه بروشهاى جوامع مترقى جهان با دقت نظر كنیم بخوبى متوجه مى شویم كه پیشرفت علمى و صنعتى این جوامع اگرچه چشم خرد را خیره ساخته و قدرت و نیروى آنها به ماه و مریخ دست انداخته و تشكیلات كشورى آنها انسانرا غرق حیرت نموده است؛ ولى همین روشهاى مترقى با پیشرفت قابل ستایش خود درهاى تیره بختى را بروى جهان بشریت گشوده و در مدتى كمتر از ربع قرن دو بار جهان را به خاك و خون كشانیده و میلیون ها بیگناه را بباد فنا داده است؛ و اكنون نیز با جنگ جهانى سوم كه فرمان نابودى بشر را بدست دارد جهانیان را تهدید مى كند.

همین روشها است كه از نخستین روز پیدایش خود بنام بشر دوستى و آزادى بخشى، نشان بردكى بر پیشانى بقیه ملل جهان زده و چهار قاره بزرگ دنیا را بزنجیر استعمار بسته تسلیم بى قید و شرط قاره اروپا نموده و یك گروه ناچیز را بر مال و جان و عرض صدها میلیون بیگناه حكومت مطلقه داده است.

البته قابل انكار نیست كه ملتهاى مترقى در محیط خود از نعمتها و لذائذ مادى برخوردارند و به بسیارى از آرزوهاى انسانى چون عدالت اجتماعى و پیشرفت هاى فرهنگى و صنعتى و غیره رسیده اند؛ اما بدبختیها و تیره روزى هاى بیشمار دامنگیرشان شده كه مهمترین آنها عبارت است از كشمكش هاى بین المللى و خونریزى هاى همگانى و هر لحظه هم آینده جهان را در معرض حوادثى شومتر و تلختر از گذشته قرار مى دهند.

بدیهى است كه اینهمه میوه هاى تلخ و شیرین محصول درخت مدنیت و نتیجه مستقیم روش زندگى این ملتهاو جامعه ها است كه بظاهر راه ترقى مى پیمایند.

لكن باید دانست كه میوه هاى شیرین آن كه بشر از آن بهره مند شده و جامعه را سعادتمند ساخته است از یك رشته اخلاق پسندیده مانند راستگوئى و درستكارى و وظیفه شناسى و خیرخواهى و فداكارى این ملتها سرچشمه گرفته است نه تنها از قانون، زیرا همان قوانین میان ملتهاى عقب افتاده آسیا و آفریقا نیز وجود دارد در حالیكه روزبروز بر پستى و بدبختى آنها افزوده مى شود.

و اما میوه هاى تلخ این درخت كه كام بشر را تلخ و ناگوار ساخته و تیره روزى و بدبختى ببار آورده و خود این ملتهاى مترقى را نیز مانند دیگران بسوى نابودى مى كشاند از یك رشته اخلاق ناپسند مانند حرص و طمع و بى انصافى و بى رحمى و نخوت و غرور و گردن كشى سرچشمه مى گیرد.

اگر در دستورهاى دین مقدس اسلام بدقت نظر كنیم متوجه مى شویم كه اسلام به بخش اول از این صفات امر مى كند و از قسم دوم نهى مى فرماید و بطور كلى بسوى هر كار حق و صوابى كه صلاح انسانیست در آن است دعوت كرده و آنرا پایه تربیت خود قرار مى دهد؛ و از هر كار ناحق و ناصوابیكه زندگى آرام بشر را مختل مى سازد (اگر چه صلاح قوم و ملت خاصى را در برداشته باشد) برحذر مى دارد.

نتیجه

از بیانات گذشته چند مطلب زیر نتیجه گیرى مى شود:

1 - روش اسلام از هر روش اجتماعى دیگر پسندیده تر و بحال بشریت سودمندتر است (ذلك الدین القیم ولكن اكثر الناس لا یعلمون) سوره روم آیه 3.

2 - نقطه هاى روشن و میوه هاى شیرین مدنیت امروزى جهان همه و همه از بركات آیین مقدس اسلام و آثار زنده موادیست كه از این دین پاك بدست غریبها افتاده است؛ زیرا اسلام قرنها پیش از آنكه آثار تمدن غرب ظاهر و نمایان شود مردم را بسوى همانمواد اخلاقى دعوت مى كرده است كه غربیها در عمل كردن بآنها از ما پیشى گرفته اند.

امیرالمؤمنین على عليه‌السلام در بستر مرگ به مردم مى فرمود مبادا طورى رفتار كنید كه دیگران در عمل به قرآن بر شما پیشى گیرند.

3 - طبق دستور اسلام باید هدف اصلى را در اخلاق قرار داد و قوانین را بر اساس آن بنا نهاد، زیرا فراموش كردن اخلاق پسندیده و وضع قوانین تنها بمنظور منافع مادى، جامعه مردم را بتدریج بمادیت متوجه ساخته معنویت را كه تنها وجه برترى انسان بر دیگر حیوانات است از دستشان مى گیرد و بجاى آن خوى درندگى چون گرگ و پلنگ و چرندگى چون گاو گوسفند را جانشین مى سازد؛ و از همین جهت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود (بعث لاتمم مكارم الاخلاق) یعنى هدف اصلى من تربیت اخلاقى مردم مى باشد.

## اسلام در پیشرفت خود بوسائل غیرطبیعى دست نمى زند

وسائل غیرطبیعى كه ریشه ثابتى در طبیعت ندارد محكوم بشكست است و دیر یا زود از میان مى رود. دست زدن باین وسائل غیرطبیعى در آیینى مانند اسلام كه مى خواهد براى همیشه در میان بشر حكومت نماید درست نیست.

بهمین سبب دین اسلام در پیشرفت خود هرگز بزور متوسل نشده است، و اینكه بعضى گفته اند: دین اسلام دین شمشیر است در حقیقت ظاهر جنگهاى صدر اسلام بغلط افتاده و كوركورانه باین قضاوت گرفتار شده اند؛ زیرا دینى كه بر اساس علم و ایمان پایه گذارى شده از آن برتر است كه براى پیشرفت مقاصد عالى خود و ایجاد ایمان در دلهاى مردم بشمشیر متوسل شود (به فلسفه وجهاد در اسلام مراجعه شود) و نیز به همین سبب اسلام براى پیشرفت خواسته هاى خود راه نیرنگ و دروغ پردازى و شعبده بازى هاى سیاسى را نپیموده است.

زیرا اسلام هدفى جز زنده شدن حق و مردن باطل ندارد. و پیمودن راه باطل براى رسیدن به حق، خود سبب از بین رفتن حق است.

خداى متعال در كلام خود مى فرماید خدا ستمكاران و بدكاران و كسانیكه حق را مى پوشانند و مخفى مى كنند بمقاصد خود نمى رساند.

## تبلیغ و دعوت

اسلام براى هدایت مردم و گسترش حق راهى را انتخاب كرده كه با فطرت و آفرینش انسان موافق و سازگار است و آن؛ راه تبلیغ و دعوت است كه با روشن نمودن حقایق؛ غریزه واقع بینى و سعادت خواهى بشر را بیدار نموده او را بآسانى بدست حق مى سپارد.

این روش یعنى تبلیغ و دعوت شویه اى است كه همه پیامبران الهى آن را بكار برده اند در اسلام كه خاتم ادیان و مجهزتر از همه مى باشد حد اعلاى آن بكار رفته است و بر همه مسلمانان واجب كرده كه این راه را عملى ساخته در نشر و توسعه دین كوتاهى نكنند.

خداى متعال پیامبر خود را مخاطب ساخته مى فرماید: بگو راه من و پیروان من این است كه با بصیرت كامل مردم را بسوى خدا دعوت كنیم. سوره یوسف آیه 108.

روش تبلیغ - از آیه گذشته برمى آید كه: باید عوت و تبلیغ با بینائى كامل انجام گیرد، در نتیجه باید اولا مبلغ مسائل دینى مورد تبلیغ را بداند و ثانیاً بروش تبلیغ و شرائط و آداب آن كاملا آشنا باشد. البته شرائط و آداب تبلیغ بسیار است مانند خوش خلقى و خوشروئى و وقار و سنگینى و بردبارى و احترام بحق و انصاف؛ ولى مهمترین آنها دو چیز است: علم و عمل، زیرا آنكه بدون علم تبلیغ مى كند چون حقیقت امر را نمى داند مانند تبلیغ كنندگان باطل از پایمال شدن حق و گمراهى مردم باك ندارد، و كسیكه بعلم خود عمل نمى كند در حقیقت آنچه را كه با گفته خود امر مى كند با عمل خود تكذیب مى نماید و آنچه را با گفته هاى خود مى ستاید با كردار خود از آن بیزارى مى جوید. كسیكه دیگران را بچیزى دعوت مى كند و خود نمى كند؛ مانند كسى است كه چیزى را با یكدست پیش مى كشد و با دست دیگر پس مى زند.

خداوند در كلام خویش مى فرماید: آیا مردم را بنیكى امر و خود را فراموش مى كنید؟ سوره بقره، آیه 44.

امام هشتم عليه‌السلام فرموده است كه مردم را با گفتار و كردار دعوت كنید با گفتار تنها.

## آموزش و پرورش در اسلام

اسلام جهل و نادانى را نكوهش مى كند و علم و دانتش را مى ستاید و پیروان خود را بكسب علم و فضیلت تشویق مى نماید.

در حالیكه كتابهاى دینى دیگر از تفكر آزاد و بررسى سخنان مخالفان خود نهى مى كنند كتاب آسمنى اسلام بپذیرفتن حق اگرچه از مخالف شنیده شود امر مى كند، و با بشر از راه استدلال و بحث آزاد سخن مى گوید، و مردم را بتفكر در آفرینش آسمان و زمین و آنچه در آنهاست و آفرینش انسان و تاریخ پیشینیان و گردش جهان طبیعت دعوت مى كند. و گذشته از اینها تاكید مى كند كه در پس پرده حس و ماوراء جهان طبیعت بكنجكاوى پردازند.

آیات قرآن و روایاتیكه راجع باین موضوع از پیغمبر گرامى و جانشینان آن حضرت رسیده از شما بیرون است؛ بقدرى پیغمبر اكرم طلب علم را مهم شمرده است كه فرموده:

طلب علم بر هر مسلمانى لازم و واجب است.

## دو شاهكار مهم در تعلیمات اسلام

هر یك از روشهاى اجتماعى كه در جامعه هاى مخالف بشرى جارى بوده یا مى باشد یكرشته از اسرار نهانى در بردارد كه اگر بر عامه مردم روشن شود بریاست كارگردانان جامعه و خواسته هاى شهوى آنان ضربه هائى وارد مى آورد و از آن جهت است كه آنان پیوسته حقایقى را از عامه پوشیده مى دارند، و علت این مطلب ا نست كه بسیارى از مطالب و مقررات ساخته مغز خود آنها است؛ و چون مخالف عقل و صلاح اجتماع و افراد مى باشد مى ترسند كه اگر كشف شود سیل اعتراض برویشان جارى گردد و منافعشان بخطر افتد.

بهمین جهت كلیساى مسیحیت و مراكز روحانى دیگر ادیان بمردم اجازه تفكر آزاد نمى دهند، بلكه حق تعبیر و توضیح معارف دینى و بیانات كتاب مذهبى را از خصائص خویش مى دانند؛ و بر مردم است كه هر چه آنان مى گویند بى چون و چرا و بدون بحث و كنجكاوى (آزاد) بپذیرند.

همین روش است كه به بسیارى از روشهاى دینى لطمه وارد ساخته است و روش كنونى مسیحیت شاهدى صادق بر این گفتار است.

ولى چون اسلام بحقانیت خود اطمینان و اعتماد دارد و هیچگونه نقطه مبهم و تاریكى در راه خود نمى بیند برخلاف همه روشهاى مذهبى و غیر مذهبى دیگر:

1 - هیچ مطلب حقى را پوشیده نمى دارد و پیروان خویش نیز اجازه نمى دهد كه حقى را بپوشانند زیرا شرایع این دین پاك بر طبق قانون فطرت و آفرینش تنظیم شده و هیچ چیز آن از ناحیه حق و حقیقت قابل تكذیب نیست.

در اسلام كتمان حقایق از گناهان بزرگ معرفى شده است و خداى متعال در كلام خود آنانكه حق را كتمان مى كنند لعنت كرده بر آنان صریحاً لعنت مى فرستد (سوره بقره آیه 146)

2 - پیروان خود را امر فرموده كه درباره حقایق و معارف آزادانه بتفكر پردازند و در هر جا كه كوچكترین ابهامى براى آنان پیدا شد توقف نماید و قدم پیش نگذارند تا پیوسته ایمان روشنشان از گزند تاریكى شك و شبهه محفوظ بماند و چنانچه گرفتار شبهه و تردیدى شوند با كمال انصاف و حق جوئى در رفع آن بكوشند و آزادانه بحل آن بپردازند.

خداى متعال مى فرماید:

از چیزیكه براى تو روشن نیست پیروى مكن. سوره اسراء آیه 36.

## خودارى از تفكر آزاد اظهار حق

درك حقایق از راه فكر و اندیشه و پذیرفتن آنها گرانبهاترین محصولى است كه دستگاه انسانیت تولید مى كند و یگانه سبب امتیاز انسان بر سایر حیوانات و پایه شرافت و افتخار اوست، و هرگز حس انسان دوستى و غریزه واقع بینى اجازه نخواهد داد كه با تحمیل افكار تقلیدى؛ آزادى فكر از انسان سلب شود یا با پنهان داشتن حقایق غقل او گمراه گردد و در نتیجه؛ افكار خدائى از كار انداخته شود. ولى از این حقیقت نیز نباید غفلت كرد كه در جائیكه انسان استعداد فهم حقیقتى را ندارد یا بواسطه سرسختى و لجبازى طرف؛ امیدى به پیشرفت حقیقت نیست و اظهار آن بضرر مالى یا جانى یا عرضى انسان كشیده خواهد شد غریزه واقع بینى و انسان دوستى بعكس حكومت مى كند؛ و براى اینكه ساحت حقایق تقدیس و احترام شود دستگاه انسانیت از خطر گمراهى خطرهاى دیگر مالى و جانى و عرضى محفوظ بماند پرده پوشى حقایق را ایجاب مى نماید.

ائمه اهل بیت در اخبار زیادى مردم را از فكر كردن در پاره اى از حقایق كه افراد انسان استعداد فهم آنها را ندارند بشدت نهى نموده اند.

خداى متعال در دو مورد از كلام خود كتمان حق را در مورد تقیه مجاز مى شمرد (سوره آل عمران آیه 28؛ سوره نحل آیه 106).

نتیجه

اسلام در چند مورد پوشیده ماندن حق و حقیقت را بى مانع بلكه لازم مى شمارد:

1 - مورد تقیه و آن جائى است كه امیدى به پیشرفت حق نبوده در اظهار آن خوف خطر مالى یا جانى یا عرضى باشد.

2 - جائیكه حق براى كسى مفهوم نباشد و اظهار آن موجب گمراهى او شود یا باعث استهزاء و اهانت نسبت بساحت مقدس حق گردد.

3 - جائیكه تفكر آزاد بواسطه نبودن استعداد، حق را وارونه جلوه دهد و موجب گمراهى شود.

## خدمات اسلام در حیات اجتماعى

### حفظ منافع افراد و رفع اختلافات

از بحثهاى گذشته روشت شد كه آئین مقدس اسلام یك روش كامل اجتماعى است. بدیهى است كه سعادت كامل یك جامعه و بزرگترین آرزوى افراد اینست كه منافع حیاتى آنان را تأمین گردد و از كشمكش ها و تجاوزهائى كه زندگى و صفاى آنرا تهدید مى كند بقدر امكان جلوگیرى شود تا با خیال آرام در شاهراه تكامل بسیر خویش ادامه دهند.

منتهاى آرزوى غریزى یك فرد انسان اینست كه در سایه واقع بینى در زندگى خود سلامت جسمى و روحى داشته باشد و در حدود امكان مناسبترین خوراك و پوشاك و مسكن را بدست آورد، و با تشكیل خانواده بآرزوهاى جوانى و پیرى خود نائل شود؛ و زندگى آرامى داشته پیوسته در ایمنى و سلامتى بسر برده، و بالاخره در شاهراه انسانیت بدون هیچ مزاحمى بسعى و كوشش خود ادامه داده و از تكامل برخوردار شود.

یك جامعه بشرى نیز نسبت بافراد اجزاء خود آرزوئى بالاتر از این ندارد اسلام باین آرزوى فردى و اجتمائى جامه عمل پوشانیده زیرا روشى را بجامعه بشرى عرضه داشته كه بر اثر پذیرش آن در شعاع واقع بینى منافع حیاتى افراد محفوظ و اختلافاتشان رفع خواهد شد.

### روش اسلام و پایه اساسى آن

اسلام نخستین توجه خود را بسوى واقع بینى انسان عطف نموده است زیرا این روش پاك، مى خواهد انسان تربیت كند نه یك حیوان زبان بسته اى كه آرزوئى جز شكم پرورى و جفت گیرى ندارد. انسان یك موجود زنده اى است كه علاوه بر عواطف و احساسات با نیروى خرد واقع بین مبهز مى باشد.

انسان بر طبق فطرت یعنى دستگاه واقع بینى دست نخورده خود درك مى كند كه وى جزئى از اجزاء جهان آفرینش است و مانند سایر اجزاء جهان آفرینش بماوراء طبیعت یعنى بیك حیات و قدرت و علم نامتناهى بستگى داشته خرد نیز آفریده و پرورده اوست. بهمین جهت اسلام روش خود را روى پایه توحید گذاشته است و كسى را كه خدا پرست نیست انسان واقعى نمى شمارد.

مراد از توحید در اینجا اعتقاد بیگانگى خداوندى است كه بوسیله دین خود انسان را بسوى سعادت دعوت مى كند و روزى هم حساب كارهاى او را رسیده پاداش مناسب خواهد داد.

خداى تعالى در كلام خود مى فرماید: كسانیكه از، حید بى خبرند مانند چارپایان بلكه گمراه ترند از آنان مى باشند. سوره فرقان آیه 44. توحید بمعنائى كه گفته شد نخستین پایه و تكیه گاه اساسى اسلام است.

پایه دوم اسلام، اخلاق پسندیده است كه بر توحید استوار گردیده است زیرا از یكطرف اگر انسان باخلاقى كه مناسب با عقیده توحید است متصف نشود، ایمان پاكش محفوظ نخواهد ماند. و از طرف دیگر چنانكه گذشت قوانین و مقررات هر چند هم مترقى باشد هرگز قادر نیست جامعه اى را كه انحطاط اخلاقى دارد اداره كند.

از اینروى در اسلام یك رشته اخلاقى كه مناسب با عقیده توحید مى باشد مانند انسان دوستى؛ نرم دلى، عفت و عدالت و نظایر اینها براى جامعه بشرى تنظیم شده كه ضامن اجراء عقیده توحید و هم پاسبان قوانین و مقررات جاریه هستند.

اخلاق از نظر تأثیرى كه در سعادت جامعه دارد در درجه دوم اهمیت قرار گرفته، چنانكه توحید در درجه اول اهمیت مى باشد.

اسلام پس از استوار ساختن پایه توحید و اخلاق یك سلسله قوانین وضع نموده است كه با اخلاق ارتباط دارند؛ یعنى مقررات نامبرده از اخلاق پسندیده سرچشمه مى گیرد و اخلاق پسندیده نیز با این تقویت مى شود و همین قوانین و مقررات است كه منافع حیاتى جامعه را حفظ و اختلافات را از میان مردم بر مى دارد.

### اختلافات جامعه

اختلافات بشرى كه رشته اتحاد و اتفاق را از هم مى گسلد و نظام اجتماع را مختل مى سازد و بر دو گونه است:

1 - اختلافاتى كه اتفاقاً بر اثر تماس خصوصى دو فرد پیش مى آید مانند نزاعى كه میان دو نفر در سر موضوع معینى اتفاق مى افتد و رفع آن بدست سازمان قضائى است.

2 - اختلافاتى كه طبعاً جامعه را بدو دسته مختلف تقسیم مى كند و كمترین مسامحه در بسط و گسترش عدالت اجتماعى؛ یكدسته را بر دسته دیگر مسلط مى سازد و محصول سعى و كوشش دسته ناتوان را بتوانا اختصاص مى دهد چنانكه طبقه حاكم و محكوم، و طبقه ثروتمند و فقیر و طبقه زن و مرد، و طبقه كارگر و كارفرما در جامعه هاى مترقى و غیر دینى بهمین شكل زندگى مى كنند، و پیوسته نیرومندان یك طبقه؛ ناتوانان و زیردستان خود را استشمار مى نمایند.

### روش كلى اسلام در حفظ منافع و رفع اختلافات

اسلام بطور كلى سعادت جامعه را كه مرهون حفظ منافع مردم و رفع اختلافاتشان مى باشد با دو چیز تأمین مى كند.

1 - امتیازات طبقاتى را بكلى لغو نموده و از ارزش انداخته است باین معنى كه افراد در جامعه اسلامى، با هم برادر و برابرند و هرگز كسى حق ندارد باستناد ثروت یا نیروى دیگرى از نیروهاى اجتماعى بر دیگران برترى جوید؛ و آنان را خوار و سبك شمرده از آنان فروتنى و كرنش بخواهد؛ یا بواسطه سمت مخصوص خود از پاره اى از وظائف سنگین اجتماع معاف شود، یا مصونیت پیدا كرده در برابر گناهى كه مى كند مجازات نشود. سرپرست جامعه در اجراء قوانین و مقررات حكمش نافذ است و همگى باید در مقابل او سر تعظیم فرود آورند و باو احترام گزارند.

ولى در كارها و اغراض شخصى خود نباید توقع داشته باشد كه دیگران در برابرش سر فرود آوردند یا هر چه كند حق اعتراض و خرده گیرى باو نداشته باشند یا بپاس اینكه سرپرست و فرمانرواى جماعت است، از پاره اى از وظائف عمومى معاف باشد و همچنین یك فرد ثروتمند نمى تواند ثروت را مایه افتخار خود قرار داده به پشتیبانى ثروت خود مستمندان و زیردستان را بكوبد؛ و نیز فرمانروایان جامعه حق ندارند از او طرفدارى كرده هر سخن بیهوده او را بحقوق مسلم فقیران مقدم دارند.

و نیز اسلام هرگز اجازه نمى دهد كه در هیچ طبقه اى فرد توانا بدون استحقاق بر ناتوان؛ حكومت مطلقه نماید خداى متعال در كلام خود مى فرماید: پیروان اسلام همه با هم برادر و برابرند (سوره حجرات آیه 10).

و نیز مى فرماید:

دین خدا تابع آرزوها و خواسته هاى شما (اهل كتاب و مسلمانان) نیست؛ هر كس كار خلافى انجام دهد مجازات خواهد شد. (سوره نساء آیه 122).

البته یكرشته اختصاصات، مانند اطاعت از پیشوایان دین و احترام والدین و مانند اینها در دین اسلام هست كه در این مورد مساوات نیست و فقط وظائفى است مخصوص بیك طبقه بنفع طبقه دیگر ولى در این مورد هم كسیكه این حكم بنفع او شده است؛ نمى تواند بر دیگران برترى جسته مقام خود را برخ آنان بكشد.

آرى چون انسان فطرة غریزه امتیازطلبى دارد، اسلام بدون اینكه این غریزه فطرى را بكشد یك مورد عملى براى آن در نظر گرفته است و آن تقوى است.

در اسلام ارزش واقعى از پرهیزگارى است و چون طرف حساب تقوى، خداى تعالى مى باشد این مایه امتیاز هر چه بیشتر شود مزاحمتى پدید نخواهد آورد برخلاف امتیاز طبقاتى كه بزرگترین عامل فساد جامعه و نیرومندترین سبب تزاحم افراد مى باشد.

در نظر اسلام یك فقیر پرهیزكار بر گروهى ثروتمند ناپرهیزكار برترى دارد و یكزن پرهیزكار از صدها مرد بى بند و بار بهتر است.

خداوند متعال مى فرماید:

اى مردم ما شما را از یك نر و ماده (مرد و زن) آفریدیم، هیچگونه تفاوتى در ریشه آفرینش و گوهر خلقت ندارید، و شما را گروه گروه و دسته دسته كردیم كه همدیگر را شناخته اجتماعات متشكلى بوجود آورید، هر كه از شما پرهیزكارتر است پیش خدا گرامى تر مى باشد (سوره حجرات آیه 13).

و باز مى فرماید:

من كار و كوشش هیچ یك از شما را ضایع نمى گردانم مرد باشد یا زن همه از یك نوع بوده و انسانند (سوره آل عمران آیه 195).

2 - با ملاحظه اینكه همه افراد در انسانیت و عضویت اجتماع شریكند و كار و كوشش همگى محترم است قوانینى وضع نموده كه منافع هر كس در سایه آن معین مى گردد و قهراً راه تعدى و كشمكشهاى اجتماعى خودبخود بسته مى شود.

این مقررات با در نظر گرفتن اصل اولى بطورى تنظیم شده كه فاصله طبقات مختلف جامعه راتا آخرین حدى كه ممكن است از میان برداشته دورها را بهم نزدیك مى كند.

با این بیان روش اختصاصى اسلام در حفظ منافع افراد و رفع اختلافات اجتماعى بطور اختصار و اجمال روشن مى شود.

### مبارزه اسلام با اختلاف و دشمنى ها

اختلافاتی كه در دیگر طبقات جامعه طبعاً بوجود مى آید مثل طبقه رعیت و حاكم، خادم و مخدوم و كارگر و كارفرما از دو راه است:

1 - تعدى یكى بر حقوق دیگرى مثل آنكه كارفرما مزد كارگر را ندهد یا مخدومى مقررى خادم و نوكر را بطور كامل نپردازد یا در حق او احجاف و بى انصافى نماید یا حاكم در حق یكى از رعایا حكمى ظالمانه اجراء نماید.

اسلام براى حل این مشكل، مقررات فراوانى وضع فرموده كه با اجراء آنها حقوق حقه هر كس محفوظ مى ماند؛ و هر فردى بحقوق از دست رفته خود مى رسد.

براى اینكار بهر فردى از اجتماع اجازه داده است كه هر كه باو تعدى كرد (گرچه حاكم و فرماندار وقت باشد) بقاضى شكایت برده و دادخواهى نماید.

در ایام خلافت امیرالمؤمنین على عليه‌السلام یكى از مسلمانان با آن حضرت اختلافاتى پیدا كرده نزد قاضى دادخواهى كرد آن حضرت مانند یكى از مردم عادى پیش قاضى (كه خود نصب كرده بود) حاضر شده و محاكمه انجام گرفت، تعجب اینجاست كه حضرت از قاضى خواست كه بین او و خصمش در رفتار به هیچوجه فرقى نگذارد.

2 - گردنفرازى فردى نیرومند بر فردى ضعیف و زیردست مانند اینكه كارفرمائى كارگران خود را خوار شمارد یا مخدومى نوكرهاى خود را پیش خود ایستاده نگهدارد. یا آنان در برابر خویش بكرنش و تعظیم وادارد؛ یا حاكم حق اعتراض و دادخواهى را از رعیت سلب نماید.

چون اینگونه رفتارها جنبه پرستش غیر خدا را دارد اسلام بشدت از آنها جلوگیرى مى كند و اكیداً نهى مى نماید. در اسلام هیچ مافوقى حق ندارد از زیردستان خود بیش از انجام وظیفه توقعى داشته باشد یا بر آنان بزرگى و عظمت بفروشد.

در اسلام دستورهاى اخلاقى فراوانى است كه مردم را بدرستى و صفا و عدالت و حسن خلق دعوت مى كند.

مراعات عهد و پیمان و تشویق نیكو كاران و خدمتگزاران و مجازات بد كاران و دورى از معاشرت با نااهلان و بدان را بسیار سفارش مینماید.

اینها یك رشته از اخلاق پسندیده است كه اگر از جامعه اى رخت بر بندد آنجامعه راه بدبختى را پیش میگیرد و در دره هولناك انحطاط و بد بختى دو جهانى سقوط میكند.

بى اعتنائى و عمل نكردن كسى با این باین قوانین ممكن است بصورت ظاهر نفع نا چیزى براى او داشته باشد ولى از طرف دیگر محیطى نا پاك و هولناك بوجود میآورد كه همین منافع نا چیز را از دستش گرفته و سودهاى بسیار دیگرى را نیز از وى سلب مینماید و این فرد مانند كسى است كه آجرهاى زیر بنا را یكى یكى بكند و بر فراز آن بنا ساختمانى تازه بسازد كه با این كار خود در ویرانى بنا مى كوشد.

### یك وسیله عمومى براى رفع اختلافات

اسلام به پیروان خود دستور داده كه بنفع اجتماع فكر كنند و از خودخواهى پرهیز كرده نفع خود را در نفع جامعه اسلامى مى بینند و ضرر اجتماع را ضرر خود بدانند.

یكفرد مسلمان باید اول مسلمان واقعى باشد بعد یكفرد تاجر یا كشاورز یا صنعتگر یا كارگر، و نیز فردى كه مى خواهد تشكیل خانواده بدهد اول باید مسلمان باشد سپس تصمیم خود را عملى سازد خلاصه دست بهر كارى كه مى خواهد بزند؛ و هر مقام و منصبى كه مى خواهد اختیار نماید دین و ایمان صحیح لازم است.

چنین كسى در هر كار و براى هر تصمیمى نخست مصالح و منافع اسلام و مسلمین را در نظر مى گیرد سپس مصلحت خویشتن را و هرگز بكارى كه ضرر اسلام و مسلمانان در آنست اگرچه بنفع خودش هم باشد اقدام نمى نماید.

و البته معلوم است كه اگر چنین فكرى در جامعه شیوع پیدا كند هرگز بین افراد آن جامعه اختلافى پیدا نخواهد شد خداوند متعال مى فرماید (و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا) سوره آل عمران آیه 103 و نیز مى فرماید: (و ان هذا صراطى مستقیماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبیله) سوره انعام آیه 153 و پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرماید: مسلمانان باید برادر هم باشند و در برابر بیگانگان نیروى واحدى تشكیل دهند.

### نماز و روزه و حج یا وسیله رفع اختلافات

یكى از افتخارات اسلام مسأله عبادت است و آن اینست كه مردم مذاهب دیگر مانند یهود و نصارى طبق دستور دینى خود در غیر معبدهاى عمومى از عبادت محرومند و از نظر قانون مذهبى جز در كلیساها و معابد خود نمى توانند عبادتى انجام دهند و نماز بخوانند.

ولى در اسلام این محدودیت برداشته شده است و هر مسلمانى موظف است كه وظیفه عبادى خود را در هر حال كه باشد انجام دهد؛ در مسجد باشد یا نه؛ در جامعه مسلمانان باشد یا در بلاد كفر؛ در میان مردم باشد یا تنها؛ در حال تندرستى باشد یا در بستر بیمارى.

بالجمله در هر حال باید عبادت خود را مناسب آنحال انجام دهد و این خود یكى از اسرار موفقیت اسلام است، پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: براى من همه روى زمین معبد و پرستشگاه است بهمین مناسبت شارع اسلام نماز و روزه و حج را در مرحله اول، فردى قرار داده باین معنى كه از هر فرد انجام آنها را خواسته و موقوف بحضور جماعت ندانسته، ولى در مرحله دوم فوائد اجتماعى آن عبادات را هم از نظر دور نداشته و جنبه اجتماعى به آنها داده است.

مثلاً در نماز كه انسان بوسیله آن بندگى و نیاز خود را در برابر پروردگار خویش مجسم مى دارد حضور در جماعت بطور استحباب تشریع شده و سنت قرار گرفته است.

و نیز در روزه كه براى ریاضت فرد تشریع شده و باید هر فرد مسلمان سالى یكماه روزها از خوردن و آشامیدن و آمیزش جنسى خوددارى كند و باینوسیله روح پرهیزكارى و تقوى را در خود ایجاد نماید با اینكه وظیفه فردى است و هیچ گونه جنبه اجتماعى ندارد، ولى روز اول شوال را بشكرانه انجام وظیفه ماه مبارك رمضان عید گرفته مسلمانان وظیفه دارند كه نماز فطر را با جماعت بخوانند.

همچنین در حج كه بوسیله آن اجابت دعوت خدائى و ترك علائق مادى و توجه بساحت قدس ربوبى مجسم مى شود. با اینكه عبادتى فردى است ولى چون محل پرستش نقطه معین است قهراً مسلمانان جهان در یك جا جمع شده از حال یكدیگر باخبر مى شوند. علاوه بر این روز دهم ذى حجه كه قسمتى از اعمال حج در آن روز انجام مى شود عید اسلامى قرار داده شده كه مسلمانان موظفند در یكجا جمع شده نماز عید را بجماعت بخوانند.

این اجتماعاتى كه در اسلام مقرر شده بهترین وسیله براى رفع اختلافات طبقات است، زیرا مؤثرترین راه براى آنكه اختلافات طبقاتى را ریشه كن كند؛ از بین بردن بداندیشى بیكدیگر است؛ و این خاصیت در پرستش دسته جمعى حق بر وجه اكمل موجود است زیرا كسیكه عبادت خدا را با اخلاص انجام مى دهد جز با خدا با كسى سر و كار ندارد، و درهاى رحمت پروردگارى بروى همه باز است و خزانه بى پایان نعمت او تمام شدنى نیست، و ساحت قرب او بى آنكه مزاحمتى پدید آید همگى را بخود مى پذیرد. و در نتیجه انس و الفت و مهر و محبتى كه بواسطه اجتماع در هنگام عبادت در مردم پدید مى آید براى رفع اختلاف و كدورت نیكوترین وسیله است.

همه مى دانیم كه معارف آئین پاك اسلام بر سه بخش كلى منقسم مى گردد: اصول دین؛ اخلاق؛ فروع فقهیه.

و نیز روشن است كه اصول دین یعنى ریشه و پایه هاى اصلى دین سه اصل است كه انسان با نداشتن یكى از آنها از دین خارج مى شود:

1 - توحید یعنى اعتقاد بیگانگى خداى جهان عزوجل.

2 - اعتقاد بنبوت پیامبران خدا كه آخرشان حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد.

3 - ایمان بمعاد یعنى اعتقاد باینكه خداى متعال همه را پس از مرگ زنده نموده بحساب اعمالشان رسیدگى فرموده نیكوكاران را پاداش نیك خواهد داد و بدكاران را بسزاى كردار و رفتارشان خواهد رسانید.

دو اصل دیگر بسه اصل نام برده ملحق مى باشد كه از مسلمات مذهب شیعه است و انسان با نداشتن اعتقاد بآنها از مذهب شیعه خارج مى شود اگرچه از اسلام بیرون نیست: 1 - امامت 2 - عدل.

عقائد : 1 - توحید

## اثبات صانع

انسان وقتى كه غریزه واقع بینى را بكار انداخت بهر گوشه و كنار جهان آفرینش كه نگاه كند دلائل فراوانى بر وجود پروردگار و آفریننده جهان مى بیند، زیرا انسان با غریزه واقع بینى خود درك مى كند كه هر یك از این آفریده ها كه از نعمت هستى برخوردارند و هر كدام در هستى خود خواه ناخواه راهى معین مى پیماید و پس از چندى جاى خود را بدیگران مى دهند، هرگز نقدى هستى را خودشان بخودشان ارزانى نداشتند و راه منظمى را كه مى پیمایند خودشان براى خودشان اختراع نكرده اند و كمترین مداخله اى در ایجاد و تنظیم خط سیر هستى خود ندارند.

زیرا خود انسان و انسانیت خاصیت هاى انسانى را براى خود اختیار و انتخاب نكرده بلكه انان آفریده شده و خاصیتهاى انسانى بوى ارزانى شده است همچنین غریزه واقع بینى انسان نمى پذیرد كه اینهمه اشیاء خودبخود و از راه اتفاق بوجود آمده باشد و نظامى كه در هستى دارند سرسرى و بدون حساب پیدا شده باشند در صورتیكه وجدان انسان چنین اتفاق را در چند آجر پاره اى كه منظماً رویهم چیده شده باشد نمى پذیرد اینست كه غریزه واقع بینى انسان اعلام مى دارد كه جهان هستى حتماً تكیه گاهى دارد كه منبع هستى و ایجاد كننده و باقى نگهدارنده جهان است و آن هستى بى پایان و منبع علم و قدرت، خدا است كه نظام هستى از دریاى وجود او سرچشمه مى گیرد.

چنانكه خداى متعال مى فرماید:

(الذى اعطى كل شى ء خلقه ثم هدى) سوره طه آیه 50.

خلاصه ترجمه: خداى جهان كسى است كه بهر چیز آفرینش و ساخت مخصوص آنرا ارزانى داشت و پس از آن براه زندگى و بقا رهبرى فرمود.

بواسطه همین غریزه تا آنجا كه تاریخ نشان مى دهد پیوسته اكثریت جامعه انسانى خدائى براى جهان معتقد بوده و غیر از اسلام سایر ادیان هم مانند نصرانیت و یهودیت و مجوسیت و بودائیها در این باره همعقیده و همداستان اند و كسانیكه منكر وجود صانع مى باشند دلیلى بر نفى ندارند و هرگز نخواهند داشت بلكه در حقیقت مى گویند دلیل بر وجود صانع نداریم و نمى گویند بر عدمش داریم.

مرد مادى مى گوید:

نمى دانم نمى گوید: نیست و بعبارت دیگر یكنفر مادى مردد است نه منكر.

خداى متعال در كلام خود باین معنى اشاره نموده مى فرماید:

(و قالوا ما هى الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما یهلكنا الا الدهر و ما لهم بذلك من علم ان هم الا یظنون) سوره جاثیه آیه 24.

خلاصه ترجمه: گویند زندگى ما همین زندگى محسوس جهان است كه یكى مى میرد و دیگرى زنده مى شود و با مرور زمان از میان مى رویم (دیگر پس پرده خبرى نیست) این افراد باین گفته خود یقین ندارند.

## بحث از مبدا آفرینش فطرى است

انسان با غریزه خدادادى خود هر پدیده و حادثه اى را كه مشاهده مى كند از علت و سبب پیدایش آن جستجو مى نماید، و هرگز احتمال نمى دهد كه خودبخود و بدون سبب (اتفاقا) بوجود آمده باشد. راننده اى كه ماشین وى از حركت باز نماید پائین آمده از جائیكه گمان خرابى مى برد بازدید مى كند تا سبب توقف را پیدا كند و هرگز باور ندارد كه ماشین با وجود آمادگى كامل كه براى حركت دارد بى جهت توقف كند و زمانیكه مى خواهد ماشین را بحركت در آورد از وسائلى كه در ماشین براى حركت تعبیه شده استفاده مینماید و هرگز بامید اتفاق نمى نشیند.

انسان اگر گرسنه شود بفكر نان میافتد و وقتیكه تشنه میشود پى آب میرود و اگر احساس سرما كرد رفع نیازمندى خود را در لباس یا مثلاً آتش میداند و هیچگاه بدلگرمى اتفاق آرامش نمى یابد.

كسیكه میخواهد ساختمانى بنا كند طبعاً به تهیه لوازم ساختمان و بنا و عمله میپردازد و كمترین امیدى ندارد كه خواسته وى خود بخود بوجود آید.

تا بشر بوده كوهها، جنگلها و دریاهاى پهناورهم در روى زمین باوى بوده اند. همیشه خورشید و ماه و ستارگان فروزان را با حركت منظم و دائمى آنها درآسمان دیده است.

با اینهمه دانشمندان جهان با تكاپوى خستگى ناپذیر علمى خود پیوسته از علل و اسباب پیدایش این موجودات و پدیدهاى شگفت انگیز بحث مى نمایند و هرگز نمى گویند تا ما بوده ایم آنها را بهمان حال دیده ایم؛ پس خودبخود بوجود آمده اند.

همین غریزه كنجكاوى و بحث از علل و اسباب انسان را وادار مى كند كه از پیدایش جهان آفرینش و نظام شگفت انگیز آن كنجكاوى نماید و اینكه آیا این جهان پهناور كه همه اجزاء آن بهمدبگر مربوط و پیوسته است و در حقیقت یك پدیده بزرگى است، خودبخود بوجود آمده یا از جاى دیگرى مایه و هستى مى گیرد؟

و آیا این نظام حیرت انگیزى كه طبق قوانین ثابت و استثناناپذیر در مجموع جهان و در هر گوشه كنار آن جارى است و هر چیز را بسوى هدف و مقصد ویژه خودش رهبرى مى كند از ناحیه قدرت و علم بى پایانى اجراء و اداره مى شود یا از روى تصادف و اتفاق پیدا شده است؟

## خداشناسى و ملل

چنانكه مى دانیم در عصر حاضر اكثریت روى زمین دیندارند و به خدائى كه جهان را آفریده معتقدند و آن را پرستش مى كنند.

بشر دیروزى نیز حال بشر امروزى را داشته؛ و تا جائیكه تاریخ نشان مى دهد اكثریت افراد بشر دیندار بوده و خدائى براى جهان آفرینش اثبات مى كرده اند. اگرچه در میان جامعه هاى خداشناس و متدین اختلاف نظر نیز وجود داشته است و هر قومى مبدا آفرینش را با اوصاف مخصوصى توصیف نموده اند ولیكن در اصل مطلب، اتفاق كلمه داشته اند حتى در باستانى ترین آثار كه از بشر اولى كشف شده نشانه هائى از وجود دین و خداشناسى یافت مى شود و علایمى در دست است كه آنان بماوراء طبیعت اعتقاد و ایمان داشته اند.

و حتى در قاره هاى تازه مانند آمریكا و استرالیا و جزایر دوردست قاره قدیم كه در قرنهاى اخیر كشف شده اهالى بومى خداشناس بوده و بااختلاف سلیقه ها مبدئى براى جهان آفرینش اثبات مى كرده اند با اینكه تاریخ ارتباط آنان با دنیاى قدیم هرگز بدست نیامده است.

تأمل در این مطلب كه اعتقاد به خدا همیشه در میان بشر بوده روشن مى كند كه خداشناسى فطرى انسان است و بشر با فطرت خدادادى خود خدائى براى آفرینش جهان اثبات مى كند. قرآن كریم باین خاصیت فطرى انسان اشاره كرده مى فرماید:

(و لئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله)

اگر از آنان بپرسى چه كسى آنان را آفریده است؟ البته خواهند گفت: خدا (9).

و نیز مى فرماید:

(و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله)

و اگر از آنها بپرسى آفریدگار آسمانها و زمین كیست؟ البته خواهند گفت: خدا (10).

## اثر این كنجكاوى در زندگى انسان

اگر انسان باین پرسشها كه در خصوص آفریدگار جهان و پدید آورنده نظام واحد آن كه باقتضاء غریزه براى وى جلوه گر مى شود پاسخ مثبت داده مبدا فناناپذیرى براى پیدایش جهان و گردش نظام شگفت آور آن اثبات كرده همه چیز را باراده شكست ناپذیر وى كه متكى به قدرت و علم بى پایان اوست ارتباط داده است.

در نتیجه یكنوع دلگرمى و امیدوارى سراسر وجودش را خواهد گرفت و در سختیها و دشواریهائى كه در مسیر زندگى با آنها برخورد مى كند و در مشكلاتى كه راه هر گونه چاره جوئى را بروى وى مى بندد هیچگاه دچار نومیدى مطلق نخواهد شد زیرا مى داند كه زمام هر علت و سببى هر چه نیرومند هم باشد بدست تواناى خداى بزرگ است و همه چیز زیر فرمان اوست.

چنین كسى هرگز باسباب و علل؛ تسلیم مطلق نمى شود و گاهیكه اوضاع جهان بكام وى پیش مى رود مغرور نگشته و باد در دماغ نمى اندازد و موقعیت حقیقى خود و جهان را فراموش نمى كند زیرا مى داند كه اسباب و علل ظاهرى سر خود نیستند و طبق فرمانى كه از پیشگاه خداى متعال دریافت مى كنند پیش مى روند و بالاخره چنین انسانى درك مى كند كه در جهان هستى جز خداى بزرگ بچیز دیگرى نباید سر تعظیم فرود آورد و نسبت بهیچ فرمانى جز فرمان وى نباید تسلیم مطلق شد.

ولى كسیكه بپرسشهاى نامبرده پاسخ منفى داد از آن امیدوارى و واقع بینى و بالاخره از این بلند طبعى و شجاعت فطرى برخوردار نیست.

از اینجا است كه مى بینم در ملتهائى كه روح مادیت غلبه دارد روزبروز انتحار و خودكشى زیادتر مى شود و كسانیكه همه دلبستگى شان باسباب و علل حسى است با كوچكترین اوضاع نامساعد از سعادت خود نومید شده بزندگى خود خاتمه مى دهند ولى كسانیكه از نعمت خداشناسى برخوردار هستند هنگامیكه خود را در كام مرگ هم مشاهده مى كنند نومیدى بخود راه نمى دهند و باینكه خداى توانا و بینائى دارند دلگرم و امیدوار مى باشند.

حضرت امام حسین عليه‌السلام در آخرین ساعات زندگى خود كه از هر سو هدف تیر و شمشیر دشمن بود مى فرمود:

تنها چیزى كه این مصیبت ناگوار را بر من آسان مى سازد آنست كه خدا را پیوسته ناظر اعمال خویش مى بینم.

## روش قرآن كریم در توحید

اگر انسان با نهادى پاك و دلى آرام نگاهى بجهان هستى نماید در هر گوشه و كنار آن آثار و دلایل وجود پاك آفریدگار را مشاهده خواهد كرد.

و از هر در و یوارى بثبوت این حقیقت گواهى خواهد شنید. چه انسان در این جهان با هر چه روبرو مى شود یا پدیده ایست كه خدا آنرا آفریده یا خاصیتى است كه خدا در آن نهاده، یا نظامى است كه بامر الهى در همه چیز جارى و حكمفرما گشته آدمى نیز یكى از همانهاست و سراپایش باین حقیقت گواهى مى دهد باختیارش بسته است و نه بر نامه زندگى را كه از نخستین دم پیدایش پیش مى گیرد بتدبیر خود وضع نموده است و نه مى تواند این نظام را اتفاقى و تصادفى انگاشته از هم گسیخته فرض كند. و نه مى تواند هستى و نظام هستى خود را بمحیطى كه در آن بوجود آمده نسبت دهد زیرا هستى محیط نامبرده و نظامى كه در آن حكومت مى كند ساخته و پرداخته سود آن محیط نیست و از راه اتفاق و تصادف هم بوجود نیامده است.

اینست كه انسان گریزى ندارد جز اینكه براى جهان آفرینش مبدئى اثبات كند كه پدید آورنده اشیاء و پرورش دهنده آنها مى باشد. اوست كه هر موجودى را هستى مى بخشد و پس از آن در شاهراه بقا با نظام خاصى بسوى كمال مخصوص خودش هدایت مى نماید.

و چون آفرینش اشیاء را بهمدیگر مرتبط و نظام واحدى در جهان مى بیند ناگزیر قضاوت مى نماید كه مبدا آفرینش و گرداننده نظام آن یكى بیش نیست.

## چرا انسان گاهى زیر بار این حقیقت نمى رود؟

این حقیقت با كمترین توجهى براى انسان روشن است و هیچگونه ابهامى در آن نیست؛ جز اینكه انسان گاهى چنان گرفتار كشمكش هاى زندگى مى شود كه تمام نیروى شعور خود را در راه مبارزه هاى حیاتى بكار مى اندازد و تمام وقت خود را صرف تكاپوى زندگى مى نماید دیگر كمترین مجالى براى رسیدگى باین گونه افكار پیدا نمى كند و در نتیجه از این حقیقت غفلت مى ورزد یا اینكه مجذوب ظواهر دلفریب طبیعت شده سرگرم هوسرانى و خوشگذرانى مى گردد، و چون پاى بندى باین حقایق از بسیارى از بى بند و باریهاى مادیت جلوگیرى مى نماید طبعاً از پى جوئى و بررسى این حقیقت و نظائر آن سر باز مى زند و زیر بارش نمى رود.

از اینجاست كه در قرآن كریم از راههاى گوناگون درباره آفرینش مخلوقات و نظامى كه در میان آنها جارى و حكمفرماست عنایت بیشترى بذل گردیده و اقامه برهان شده است چه بیشتر مردم بویژه آنان كه شیفته ظواهر دلفریب طبیعتند و نیكبختى را در كامرانى و خوشگذرانیهاى زندگى مى بینند بواسطه انس بمادیات و محسوسات، توانائى تفكر فلسفى و بررسى نظریات دقیق عقلى را ندارند.

ولى انسان در هر حال جزئى است از جهان آفرینش و از اجزاء دیگر جهان و از نظامهاى جزئى و كلى كه در آن حكومت مى كند لحظه اى بى نیاز نیست و هر لحظه مى تواند ذهن خود را متوجه جهان آفرینش، و نظامى كه در آن جارى است نماید و بوجود آفریدگار و پروردگار جهان پى ببرد.

خداى متعال در كلام خود مى فرماید:

(ان فى السموات و الارض لایات للمؤمنین و فى خلقكم و ما یبث من دابه آیات لقوم یوقنون و اختلاف اللیل و النهار ما انزل الله من السماء من رزق فاحیا به الارض بعد موتها و تصریف الریاح آیات لقوم یعقلون)

در آفرینش آسمانها و زمین از براى اهل ایمان آیه ها و نشانه هائى است كه آنانرا بسوى توحید رهبرى مى نماید، و در آفرینش خودتان و اینهمه جنبندگان كه در زمین پراكنده مى باشند علائم و آثارى است كه ارباب یقین را بیگانگى حق مى رساند، و در اختلافاتى كه شب و روز پیدا مى كنند و در نتیجه گاهى با هم برابر و گاهى از همدیگر درازتر و كوتاهتر و گرمتر و سردتر مى شوند، و همچنین در بارانى كه خداى متعال از آسمان نازل كرده بواسطه آن زمین مرده را زنده مى سازد، و همچنین در متوجه ساختن و گردانیدن بادها از سوئى بسوى دیگر، دلائل و شواهد زیادى است كه صاحبان عقل و فهم را بدین حق معترف مى نماید (11).

توضیح و مثال:

در قرآن كریم آیات بسیارى است كه انسان را بتفكر در آفرینش آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و زمین و كوهها و دریاها و نبات و حیوان و انسان دعوت مى كند و نظام شگفت آورى را كه در هر یك از این انواع، حكومت مى كتند گوشزد مى فرماید.

براستى نیز دستگاه آفرینش و نظامى كه فعالیت هاى گوناگون جهان را به سوى هدفهاى آفرینش و آرمانهاى هستى پیش میراند بسیار شگفت آور و حیرت بخش است.

دانه گندم یا هسته بادامى كه از زمین روئیده بوته اى داراى سنبل یا درختى میوه دار مى شود. و از آندم كه در شكم خاك قرار مى گیرد و پس از آن شكافته شده نوك سبزى بیرون مى دهد و ریشه سفید خود را بدل خاك مى فرستد تا وقتیكه بسر منزل مقصود برسد سازمانهائى بس بزرگ و پهناور بكار مى افتد كه عقل از مشاهده عظمت و وسعت آن متحیر مى شود.

ستارگان آسمان و خورشید درخشان و ماه تابان و زمین هر كدام با حركت هاى وضعى و انتقالى و قواى نهفته خود و همچنین نیروهاى اسرارآمیزى كه در آن دانه یا هسته ودیعه گذارده شده است و فصول سال و اوضاع جوى و ابر و باران و باد و روزها و شبها در پیدایش یك بوته گندم مثلا كار مى كنند و این پدیده تازه را كه در مهد پرورش خود خوابانیده اند مانند دایه ها و پرستارها دست بدست مى گردانند تا به آخرین مرحله رشد و نمو خود برسد.

و همچنین پیدایش یك نوزاد انسانى كه بسى پیچیده تر از یك نوزاد نباتى یا پدیده دیگرى است محصول ملیون ها بلكه ملیاردها سال فعالیت پیچیده و منظم دستگاه آفرینش مى باشد.

گردش زندگى روزمره یك انسان گذشته از ارتباطاتى كه در خارج از وجود خود با جهان آفرینش دارد از یك نظام شگفت آورى در داخل وجودش سرچشمه مى گیرد كه قرنهاى متمادى است افمار تیزبین دانشمندان جهان سرگرم تماشاى ظواهر آن مى باشد و هر روز پرده اى تازه از روى اسرار آن برداشته مى شود و هنوز هم معلوماتشان در برابر مجهولات بسى ناچیز است.

## راه خداشناسى از نظر قرآن

كودك شیرخوارى كه در دست به پستان مادر زده آنرا براى نوشیدن شیر میمكد راستى شیر را مى خواهد و نیز اگر چیزى را با دست خود برداشته براى خوردن آنرا بسوى دهان خود مى برد هدف اصلى او خوردنى است و چنانچه دید اشتباه كرده و چیزى كه برداشته خوردنى نیست بدور مى افكند.

بهمین ترتیب انسان هر مقصدى را كه تعقیب مى كند واقع امر را مى خواهد و هرگاه براى وى روشن شود كه اشتباه كرده و راه خطا پیموده از اشتباه و خطاى خود دلتنگ مى شود و بر رنج بیهوده اى كه در راه مقصد، اشتباه كشیده تأسف مى خورد و بالاخره انسان پیوسته از اشتباه و خطا مى پرهیزد و تا مى تواند براى رسیدن بواقع كوشش مى نماید.

از اینجا براى ما روشن مى شود كه انسان بحسب فطرت و غریزه، واقع بین است یعنى خواه ناخواه همیشه در جستجوى واقع و پیرو حق مى باشد و این خوى غریزى را از كسى یاد نگرفته و از جائى نیاموخته است.

انسان اگر گاهى سرسختى نشان داده زیربار حق نمى رود، از این راه است كه گرفتار خطا و اشتباه گردیده و حق و صواب براى وى روشن نشده است و اگر روشن مى شد راه خطا نمى پیمود.

و گاهى نیز انسان در اثر هوى پرستى و هوسرانى گرفتار یكنوع بیمارى روانى مى شود كه مزه شیرین حق در كامش تلخ مى نماید آنوقت با اینكه حق را مى شناسد پیروى نمى كند و با اینكه بحقانیت حق و اینكه باید از آن پیروى كرد اعتراف دارد از متابعت آن سر باز مى زند.

چنانكه بسیار اتفاق مى افتد كه انسان در اثر اعتیاد بچیزهاى مضر و زیان بخش غریزه انسانى خود را (كه دفع خطر و فرار از ضرر است) پایمال مى كند و بكاریكه مى داند زیان بخش است اقدام مى نماید (مثل معتادین بدخانیات و الكل و مخدرات).

قرآن كریم انسان را بواقع بینى و پیروى حق دعوت مى كند و در این باره اصرار و پافشارى زیاد مى نماید و با بیانهاى گوناگون از مردم درخواست مى كند كه غریزه واقع بینى و پیروى حق را در خود زنده نگهدارند.

خداى متعال مى فرماید:

(فماذا بعد الحق الا الضلال)

پس از حق جز گمراهى چیزى نیست (12).

و مى فرماید:

(والعصر ان الانسان لفى الخسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر)

غیر از مردمان با ایمان كه داراى عمل صالح هستند و از حق پیروى كرده و یكدیگر را بپافشارى در حق سفارش مى كنند همه مردم زیانكارند (13).

و روشن است كه اینهمه سفارش خدائى براى اینست كه انسان اگر غریزه واقع بینى خود را زنده نگه ندارد و در پیروى حق و حقیقت نكوشد پایبند سعادت و كامیابى خود نخواهد بود و هر گفتار و كردار هوس آمیز و خوش آیند را دنبال خواهد كرد و گرفتار پندارهاى پوچ و افكار خرافى خواهد شد و آنوقت است كه مانند یك حیوان چهارپا از راه خود (كه سرمایه انسانى است) بدور افتاده قربانى هوى و هوس و بى بند بارى و نادانى خود خواهد گردید.

خداى متعال مى فرماید:

(أرأیت من اتخذ الهه هویه أفانت تكون علیه وكیلاً ام تحسب ان اكثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا كالانعام بل هم اضل سبیلاً)

درباره كسانیكه هواى نفس خود را پرستش مى كنند چگونه فكر مى كنى؟ آیا فكر مى كنى مى توانى آنها را اصلاح و تربیت نمائى؟ آیا گمان مى برى كه بیشتر آنان مى شنوند یا مى فهمند؟ نه، آنان مانند چهارپایان هستند كه نه سخن حق را مى شنوند و نه مى فهمند بلكه از چهارپایان نیز گمراه ترند (14).

البته وقتیكه غریزه واقع بینى انسان زنده شد و خوى پیروى حق در وى شروع بفعالیت نمود حقائق یكى پس از دیگرى براى وى جلوه خواهد كرد و هر حق و حقیقتى را كه یافت با آغوش باز خواهد پذیرفت و هر روز یك قدم تازه اى در راه سعادت و نیكبختى برخواهد داشت.

## خداى متعال داراى همه صفات كمال است

كمال چیست؟

یك باب خانه وقتى كامل است كه همه نیازمندى هاى زندگى یك خانواده را در بر داشته باشد چنانكه اطاقهاى كافى براى نشستن و پذیرائى مهمان و آشپزخانه براى طبخ غذا و نیز روشوئى و منبع آب و غیره را شامل باشد و هر اندازه كه این لوازم را فاقد باشد بهمان مقدار ناقص است.

همچنین اگر یكفرد انسان آنچه را كه در سازمان وجودى یك انسان طبیعى مورد نیاز است دارا باشد كامل خواهد بود و اگر از این جمله یكى را فاقد باشد مثلاً دست یا پا یا چشم نداشته باشد از همان جهت ناقص است.

بنابر آنچه دانسته شد صفت كمال چیزى است كه نوعى از نیازمندى هاى هستى را رفع نماید و نقص را برطرف سازد مانند صفت علم كه تاریكى جهل را رفع نموده معلوم را براى عالم روشن مى سازد، و مانند قدرت كه مقاصد و خواسته هاى شخصى را كه داراى قدرت است و براى وى امكان پذیر مى سازد و او را بآنها مسلط مى نماید و مانند صفت حیات و احاطه و غیر آنها.

وجدان ما قضاوت مى كند كه آفریدگار جهان (یعنى كسیكه هستى جهان و جهانیان از وى سرچشمه مى گیرد و هر نیازى را كه فرض شود او رفع مى نماید و هر نعمت و كمال را او ارزنى میدارد) همه صفات كمال را داراست زیرا از نظر واقع بینى هرگز نمى توان تصور كرد كسى بتواند نعمتى را كه خود ندارد بدیگران ببخشد و نقصى را كه خود گرفتار آنست از دیگران رفع نماید خداى متعال نیز در كلام خود خویش را بهمه صفات كمال مى ستاید و از هر نقص خود را منزه و پاك معرفى مى نماید:

(هو و ربك الغنى ذوالرحمه)

تنها او است كه دارا و بى نیاز مطلق است و نیاز هر نیازمندى را رفع مى كند (15).

و باز مى فرماید:

(الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنى)

نیكوترین و زیباترین صفات از خدائى است كه غیر از او خدائى نیست (16).

(اوست كه زنده و دانا و بینا و شنوا و توانا و آفریدگار و بى نیاز است) پس باید خداى متعال را داراى تمام صفات كمال؛ و ساحت مقدس او را از هر صفت نقص پاك و منزه دانست زیرا اگر نقص داشت از همان جهت نیازمند بود و خدائى بالاتر از او مى بایست كه نیازمندى او را رفع كند (سبحانه و تعالى عما یشركون)

## توحید و یگانگى

(لو كان فیهما آلهه الا الله لفسدتا)

اگر جز خداى یگانه خدایان در آسمان و زمین (در جهان) وجود داشتند جهان خراب و تباه مى شد (17).

توضیح: اگر خدایان چندى در جهان حكومت مى كردند و چنانكه بت پرستان مى گویند هر بخش جهان را خداى جداگانه اداره مى كرد و زمین و آسمان و دریا و جنگل هر كدام براى خود خدائى داشت، بواسطه اختلاف خدایان در هر جاى جهان نظم جداگانه اى برقرار مى شد و درین صورت ناگزیر كار جهان بفساد و تباهى مى كشید با اینكه مى بینیم همه افراد جهان با هم بستگى و هم آهنگى كامل دارند و همگى یك دستگاه را تشكیل مى دهند بنابراین باید گفت كه پروردگار و آفریننده جهان یكى بیش نیست.

و نباید تصور كرد كه چون خدایان مقروض عاقل مى باشند و مى دانند كه اختلافشان جهان را بسوى تباهى و فساد مى كشد هرگز با هم اختلاف نمى كنند. زیرا در اینصورت همه آنها در كار یكدیگر مؤثر خواهند بود و هر یك بواسطه اینكه محتاج موافقت و اذن دیگران است به تنهائى نمى تواند هیچ كارى را انجام دهد، با آنكه باید خدا منزه از احتیاج باشد.

## وجود و قدرت و علم خداى متعال

مشاهده اجزاء بهم پیوسته این جهان پهناور و گردش عمومى حیرت انگیز آن و نظامهاى جزئى خیره كننده و مرتبط بهم كه در هر گوشه و كنار آن در جریان است و در نتیجه هر یك از انواع پدیده ها بسوى هدف خاص و مقصد ویژه خود با نهایت نظم و ترتیب در سیر و حركت مى باشد، براى هر انسان خردمند روشن مى سازد كه جهان هستى و هر چه در آنست در وجود و بقاء خود از یك وجود و مقام فناناپذیرى سرچشمه مى گیرد كه با قدرت بیكران و علم بى پایان خود جهان و جهانیان را آفریده است و هر یك از آفریده هاى خود را مهد پرورش قرار داده با عنایت و خاص خود بسوى مقصد كمالیش سوق مى دهد. اوست كه هستى اش فناناپذیر است و بهر چیز توانا و دانا مى باشد.

خداى متعال در كلام خود مى فرماید:

(له ملك السماوات و الارض یحیى و یمیت و هو على كل شى ء قدیر هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شى ء علیم)

ملك و فرمانروائى مطلق آسمانها و زمین از آن خدا است و او زنده مى كند و میمیراند، و اوست كه بهر چیز توانا است اوست كه بهر چیز از ناحیه اول و آخر و ظاهر و باطن (از هر ناحیه و جهت احاطه دارد و اوست كه بهمه چیز داناست (18).

## قدرت خدا

(ولله ملك السماوات و الارض و ما بینهما یخلق ما یشاء و الله على كل شى ء قدیر)

سلطنت حقیقى جهان فقط براى خدا است هر چه بخواهد مى آفریند و به همه چیز قادر و توانا است (19).

توضیح:

وقتى مى گوئیم: فلان كس توانائى خریدن ماشین سوارى را دارد مقصدمان اینست كه آنچه را كه خریدن ماشین بدان نیازمند است (پول كافى) دارا مى باشد و اگر بگوئیم فلانكس توانانى برداشتن سنگ بیست منى را دارد منظورمان اینست كه نیروى برداشتن سنگ بیست منى در او موجود است.

روى هم رفته توانائى و قدرت نسبت بیك چیز داشتن وسیله لازم همان چیز است و چون هر پدیده ئى كه در جهان هستى فرض شود نیازمندى آن در هستى و گردش زندگیش با خداى متعال رفع مى شود باید گفت كه خداى متعال توانائى و قدرت همه چیز را دارد و ذات پاك اوست كه سرچشمه هستى است.

## علم خدا

(الا یعلم من خلق)

آیا خداوند آنچه را خود آفریده نمى داند (20) ؟

توضیح: چون هر موجودى در پیدایش و هستى خود بهستى بى پایان خداى متعال تكیه زده است هرگز نمى شود كه میان آن موجود و خدا حجاب و حائلى فرض نمود یا آنرا از خداوند پنهان دانست بلكه هر چیز براى او آشكار مى باشد و او بدرون و بیرون هر چیز مسلط و محیط است.

## رحمت خدا

نیازمند ناتوانى را مى بینیم و باندازه توانائى خود نیازمندى او را رفع مى كنیم درمانده بیچاره ئى را دستگیرى مى نمائیم یا دست نابینائى را گرفته بمقصد مى رسانیم اینگونه كارها را مهربانى یا رحمت شمرده؛ كار پسندیده و ستوده مى دانیم.

كارهائیكه خداى كارساز بى نیاز انجام مى دهد جز رحمت نمى تواند باشد؛ زیرا با بخشیدن نعمتهاى بیشمار خود همه را بهره مند مى سازد و با هر بخشش بى آنكه خودش بكسى نیاز داشته باشد گوشه ئى از نیازمندى هاى موجودات را رفع مى نماید چنانكه مى فرماید:

(و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها (21))

و مى فرماید:

(رحمتى وسعت كل شى ء (22))

## سایر صفات كمال

(و ربك الغنى ذوالرحمه)

خداى تو دارا و بى نیاز مطلق است و بآفریده هاى خود مهربان مى باشد.

توضیح: هر خوبى و زیبائى كه در جهان هست و هر صفت كمال كه تصور كنیم نعمتى است كه خداى متعال بآفریدگان خود عطا فرموده و بآن وسیله یكى از نیازمندى هاى آفرینش را رفع كرده است، البته اگر خودش داراى آن كمال نبود از بخشیدن بدیگران عاجز بود و خود نیز در نیازمندیها با دیگران شریك بود پس خداوند همه صفات كمال را از خود دارا است و بى اینكه كمالى از كمالات را از دیگران دریافت دارد یا دست نیاز بسوى كسى دراز كند خود بهمه صفات كمال از قبیل حیات و علم و قدرت و غیر آنها متصف است. و هیچ گونه صفات نقص و موجبات نیازمندى و احتیاج مانند ناتوانى و نادانى و مرگ و گرفتارى و غیره، راهى بساحت پاكش ندارد.

عقائد : 2 - نبوت

## احتیاج بشر به پیغمبر

خداى متعال با قدرت كامل خود در حالیكه از هر جهت بى نیاز است جهان هستى و آفریده هاى گوناگون آنرا بوجود آورده و از نعمتهاى بیرون از شمارش برخوردار كرده است.

انسان و هر آفریده دیگر؛ جاندار و غیر جاندار از نخستین روز پیدایش تا آخرین روز هستى در مهد پرورش وى قرار گرفته هر كدام با نظم و ترتیبى خاص بسوى هدفى معلوم و معین رهبرى شده و پیش مى رود در حالیكه در تمام لحظات مورد عنایت شایان او مى باشد.

اگر تنها دورانهاى زندگى خودمان را مورد توجه و تأمل قرار دهیم یعنى دوران شیرخوارگى و كودكى و جوانى و پیرى را در نظر بیاوریم وجدان ما بعنایت كاملى كه خداى متعال بما دارد گواهى خواهد داد و چنانچه در این مسأله روشن مى شویم عقل ما بى تردید قضاوت خواهد كرد كه آفریدگار جهان بهر یك از آفریده هاى خود از هر كس مهربان تر مى باشد ر اثر همین مهربانى همیشه صلاح حال آنها را رعایت مى كند و هرگز بدون حكمت و مصلحت، بفساد و تباهى كارشان رضایت نمى دهد. نوع انسان یكى از آفریدگان خدا است و مى دانیم صلاح كار و خوشبختیش در اینست كه واقع بین و نیكوكار یعنى داراى عقاید صحیح و اخلاق پسندیده و كردار نیك باشد.

ممكن است كسى بگوید كه انسان با عقل خداداد مى تواند نیك و بد را شناخته چاه را از راه تشخیص دهد.

ولى باید دانست كه عقل به تنهائى نمى تواند این گره را بگشاید و انسان را بواقع بینى و نیكوكارى رهبرى كند زیرااینهمه صفات ناپسند و كارهاى ناروا كه در جامعه انسانى مشاهده مى شود همه از كسانى است كه عقل و قوه تمیز دارند جز اینكه در اثر خود خواهى و سودپرستى و هوسرانى عقل آنان مغلوب عواطف و تابع هوى و هوس گردیده در نتیجه دچار گمراهى شده اند. پس خداى متعال باید از راه دیگر و یا وسیله ئى كه هرگز محكوم هوى و هوس نمى شود و هیچگاه در رهبرى خود خبط و اشتباه نمى كند ما را بسوى سعادت رهبرى و دعوت نماید؛ این راه جز راه نبوت نیست.

## انبیاء (پیامبران)

قضاوتى كه عقل ما مى كند و بموجب آن حكم مى نماید كه باید راهى بنام راه نبوت بروى بشر باز باشد عملا نیز تاكید شده و انجام یافته است؛ گروهى از افراد بشر بنام پیغمبر از جانب پروردگار برانگیخته شده و یكرشته مقررات اعتقادى و عملى براى مردم آورده آنان را براه راست دعوت كرده اند.

این گروه صحت دعوى خود و راستى و درستى دین خود را از راههائى قابل فهم براى مردم ثابت نموده، و در مكتب تربیتى خود افراد شایسته ئى پرورش داده اند.

عقل معاش كه عقل عملى نیز نامیده مى شود (یعنى شعورى كه بوسیله آن زندگى خود را اداره مى كنیم) بما اجازه مى دهد كه از هر چیز كه قابل استفاده است بنفع زندگى خود استفاده نمائیم از فضا؛ از هوا؛ از زمین، از دریا، از صحرا، از چوب از آتش، از آب بهره برداریم، از گیاهان و تخم آنها؛ از درختان میوه و برگ و چوب آنها، از حیوانات و گوشت و شیر و پوست و پشم آنها برخوردار شویم. همچنین در اثر نیازمندى فراوانى كه داریم از فعالیت همنوعان دیگر بسود خود بهره بردارى كنیم.

فرمان همه ین تصرفات و استفاده ها را همان عقل و شعور زندگى براى ما صادر كرده و جواز آن را امضاء نموده و از این جهت است كه اگر كسى از ما بپرسد: چرا هنگام گرسنگى غذا مى خورید؟ یا وقت تشنگى آب مى نوشید؟ یا چرا از هوا تنفس مى كنید! پرسشهائى خنده دار خواهد بود.

ولى در اولین دفعه كه بمنظور استفاد از كار و كوشش همنوعان خود با آنان تماس مى گیریم حس مى كنیم كه آنان نیز مانند ما مى باشند همانطور كه ما مى خواهیم از نتیجه فعالیت آنان بهره مند شویم ایشان نیز مى خواهند كه از فعالیت ما استفاده كنند و چنانكه ما حاضر نیستیم نتیجه فعالیت خود را برایگان بآنها بدهیم ایشان نیز حاضر نیستند آنچه در دست دارند بى جهت در اختیار ما بگذارند.

اینست كه ناگزیر بمسئله اجتماعى تعاونى تن در مى دهیم و بهمنوعان خود در رفع نیازمندى هاى زندگیشان كمك مى كنیم تا در برابر آنها بما كمك كنند.

در اثر همین احتیاج و ضرورت، افراد انسان گرد هم آمده از یارى همدیگر استفاده مى كنند و در حقیقت كار و كوشش افراد روى هم ریخته مى شود سپس هر كس باندازه موقعیت و فعالیت اجتماعى خود از آن بهره مى برد.

## اجتماع؛ قانون و مقررات مى خواهد

چنانكه گفته شد انسان از راه ناچارى زیر بار اجتماعى تعاونى مى رود وگرنه بحسب طبع اولى منافع زندگى خود را مى خواهد و بس.

از اینجاست كه هر وقت فرصت بدستا آورد بمنافع دیگران تعدى مى كند بى اینكه از منافع خود چیزى بایشان داده تعادل را برقرار سازد بهمین سبب در هر جامعه باید قوانین و مقرراتى حكومت كند كه با رعایت آنها ارزش اجتماعى افراد محفوظ بماند و از تعدى آنان جلوگیرى شود و این قوانین و مقررات باید از ناحیه اتفاق افراد یا اكثریت ایشان مورد پذیرش قرار گیرد تا هر كس بوظیفه خصوصى و عمومى خود آشنا گردد.

## ریشه تكوینى قوانین و مقررات

قوانین و مقررات وظائفى است كه براى حفظ مصالح زندگى نوع وضع شده است و از این جهت ارزش آنها ارزش اجتماعى است نه ارزش طبیعى و تكوینى یعنى مانند قوانینى كه در طبیعت حكومت مى كند خودبخود تأثیر ندارند بلكه اگر افراد جامعه آنها را اجراء كردند جریان پیدا مى كنند وگرنه یك افسانه بى اثر خواهند بود.

در عین حال این قوانین و مقررات اجتماعى بى ارتباط به طبیعت و تكوین نیستند و ریشه تكوینى دارند و از فطرت و احتیاج طبیعى انسان سرچشمه مى گیرند.

یعنى آفرینش؛ انسانرا طورى ساخته كه خواه ناخواه یك سلسله افكار اجتماعى را بوجود آورده مورد استفاده قرار مى دهد و زندگى تكوینى خود را با آنها تطبیق داده به هدفهاى وجودى خود مى رسد.

## هدایت تكوینى بسوى قوانین زندگى

ما مى دانیم خداى متعال بحسب عنایت كامله و مهربانى بى پایان خود هر نوع از انواع آفرینش را به هدفهاى وجودیش مى رساند و نوع انسان نیز از این قانون كلى مستثنى نیست پس باید خداى متعال انسانرا بیك سلسله قوانین و مقررات كه راه و رسم زندگیش را تشكیل مى دهد هدایت فرماید كه مصالح و منافع انسان بوسیله عمل به آنها تأمین شود و براى حصول آن تنها رهبرى عقل كافى نیست، زیرا عقل گاهى در درك خود خطا مى كند و بیشتر اوقات در اثر عادت و تقلید و صفاتى كه بارث مى برد مغلوب هوى و هوس شده انسانرا بهلاكت مى كشاند زیرا چنانكه دانستیم عقل انسانرا بقانون سودطلبى و نفع جوئى رهبرى مى كند و اگر براى دیگران حقوقى در نظر مى گیرد و از قانون عمومى پیروى مى نماید از راه ناچارى و براى تأمین منافع شخصى خود اوست و از این جهت است كه غالباً مردمى را كه باوج قدرت مى رسند و حریف و معارضى در برابر خود نمى بینند از هر قانون و حكمى سر باز مى زنند و منافع دیگر آنرا بخود اختصاص داده حقوق حقه آنرا پایكال مى سازند.

پس باید خداى متعال مردمرا بسوى راه و رسم زندگى از طریقى هدایت فرماید كه از هر گونه خطا و لغزش مصون باشد و آن طریقه نبوت است و آن اینست كه خداى متعال جز راه فكر از راه دیگرى (راه وحى) ببرخى از بندگان خود یك سلسله معارف و احكامى را تعلیم كند كه بكار بستن آنها بشر را بسوى سعادت واقعى رهبرى نماید.

نتیجه بحث:

از بیان گذشته بدست آمد كه خداى متعال باید با تعلیم غیبى برخى از بندگان خود را بمعارف و قوانینى كه ضامن سعادت بشر مى باشد آگاه ساخته بسوى آنان بفرستد.

انسان كه حامل پیام هاى خدائى است پیامبر و فرستاده خدا نامیده مى شود و مجموع پیامهائى را كه از پیش خدا بسوى مردم آورده دین مى گویند.

و نیز روشن شد كه معارف دینى و قوانین الهى كه از مصدر جلال صادر مى شود باید درست و دست نخورده و تغییر نیافته بدست مردم برسد یعنى پیامبر خدا در فرا گرفتن وحى الهى خطا نكند و در نگهدارى آن گرفتار فراموشكارى و لغزش نشود؛ و در رسنیدن آن بمردم اشتباه یا خیانت نكند زیرا چنانكه گفتیم هدایت مردم بمعارف لازمه و و قوانین زندگى جزو سازمان آفرینش مى باشد، و یكى از مقاصد، خلقت انسان است و هرگز خلقت و آفرینش در پیمودن راه خود خطا و لغزش نمى پذیرد مثلا نمى شود كه دستگاه آفرینش از راه تناسل انسان، سنگ یا گیاه بوجود آورد یا از راه رویانیدن دانه گندم، حیوان پیدا شود یا چشم انسان مثلا با وضع فعلى و فعالیت ویژه خود كار معده را بكند یا گوش كار قلب را انجام دهد.

و از همین جا معلوم مى شود كه پیامبران خدا باید معصوم باشند یعنى كارى را كه خداواجب مى دانند ترك نكنند و كاریرا كه خود گناه مى دانند انجام ندهند.

زیرا ما (گروه انسان) با وجدان خود مى دانیم كسیكه بگفته خود عمل نكند در حقیقت بدرستى و راستى آن معتقد نیست در اینصورت اگر پیامبر مرتكب گناه شود گفته خود را باور نخواهد داشت و مسئله تبلیغ بى اثر خواهد ماند و حتى اگر بعداً اظهار توبه و ندامت نیز نماید دل ما صاف نخواهد شد و در هر حال مقصد تبلیغ لنگ خواهد ماند.

خداى متعال در كلام خود مى فرماید:

(عالم الغیب فلا ظهر على غیبه احداً الا من ارتضى رسول فانه یسلك من بین یدیه و من خلقه رصداً لیعلم ان قدأ بلغوا رسالات ربهم) سوره جن آیه:ء 25 - 28.

خلاصه ترجمه: خداست كه غیب را مى داند و بغیب خود احدى را مسلط نمى سازد مگر كسان پسنده اى از فرستادگان خود را، خداى متعال راه وحى (پیامهاى خود) را از هر آسیب و گزندى نگهبانى مى كند تا روشن شود كه فرستادگان او پیامهایش را دست نخورده و تغییرناپذیر بمردم رسانیده اند.

## تفاوت هدایت انسان با موجودات دیگر

از بحثهائى كه درباره توحید نمودیم روشن شد چنانكه آفرینش اشیاء از آن خداى متعال است پرورش آنها نیز وابسته باوست و بعبارت روشن تر هر یك از پدیده هاى جهان كه از نخستین دم پیدایش براى بقاء و تكمیل نواقص خود شروع بفعالیت نموده نواقص و نیازمندیهاى خود را یكى پس از دیگرى مرتفع مى سازد و در حدود امكان خود را كامل و بى نیاز مى كند؛ سیر منظمى راكه در خط بقاء مى نماید و بوجود خود ادامه مى دهد تنظیم كننده سیر آن و رهبرش از هر منزل بمنزل دیگر خداى متعال است.

از این نظر یك نتیجه قطعى بدست مى آید و آن اینكه هر نوع از انواع پدیده هاى جهان برنامه تكوینى خاصى در بقاء خود دارد كه با فعالیت ویژه خود آنرا اجراء مى نماید و بعبارت دیگر هر دسته معینى از پدیده هاى جهان در سیر بقاء خود یكرشته وظایف مشخص دارد كه از ناحیه خداى متعال بسوى آنها هدایت مى شود چنانكه قراان كریم باین حقیقت اشاره نموده مى فرماید:

(ربنا الذى اعطى كل شى ء خلقه ثم هدى)

خداى ما آنكسى است كه بهر چیز آفرینش ویژه اش را عطا فرموده و پس از آن هدایتش كرده (23).

همه اجزاء آفرینش در این حكم كلى شریكند و هرگز استثنائى در كار نیست ستارگان آسمان و زمین كه زیر پاى ماست و عناصرى كه در آن موجودند و تركیباتى كه پدیده هاى ابتدائى را پدیدار مى سازند و نبات و حیوان همه همین حال را دارند.

حال انسان نیز درین هدایت عمومى حال دیگران است جز اینكه میان او و دیگران یك فرق است.

توضیح فرق میان انسان و دیگران

كره زمین میلیون ها سال پیش آفریده شده و مجموع نیروهاى نهفته خود را بكار انداخته در محیط هستى خود تا حدودیكه عوامل مختلف اجازه مى دهد بفعالیت مى پردازد و در زمینه حركت وضعى و انتقالى خود آثار وجودى خود را بروز مى دهد و باین ترتیب بقاء خود را تأمین مى كند و تا عامل مخالف قویترى جلوش را نگیرد بهمین فعالیت ادامه خواهد داد و از انجام دادن هیچ وظیفه اى از وظایف خود كوتاهى نخواهد كرد.

درخت بادام از هنگامیكه از میان هسته بیرون آمده تا روزیكه درختى كامل گردد در تغذیه و رشد و نمو و غیر آن (و بعبارت دیگر در خط سیر خود) وظائفى بعهده دارد كه اگر عامل مختلف نیرومندترى راهش را سد نكند هرگز در انجام آنها فروگذارى نخواهد كرد و نمى تواند هم بكند، هر پدیده دیگرى نیز حالش همین طور است ولى نوع انسان فعالیتهاى اختصاصى خود را از راه اختیار انجام مى دهد و كارهائیكه انجام مى دهد از فكر و تصمیم وى سرچشمه مى گیرد. انسان چه بسا از كردن كارى كه صددرصد بنفع او است و عامل مخالفى نیز جلوش را نگرفته سر باز نمى زند و كارى را كه صددرصد بضرر وى مى باشد دانسته و فهمیده انتخاب مى كند گاهى از خوردن نوشدارو خوددارى مى كند و گاهى كاسه زهر بسر مى كشد و خود را مى كشد.

البته روشن است موجودى كه مختار آفریده شده هدایت عمومى خدائى در حق وى اجبارى نخواهد بود یعنى پیغمبران راه خیر و شر و سعادت و شقاوت را از طرف خداى متعال بمردم ابلاغ مى كنند و پیروان دین را مژده ثواب داده آنانرا برحمت پروردگار امیدوار مى سازند و گردنكشان و یاغیان را از عذاب خدا مى ترسانند و آنان در فرا گرفتن هر یك از آنها آزاد و مختار خواهند بود.

درست است كه انسان خیر و شر و نفع و ضرر خود را اجمالا از راه عقل درك مى كند ولى همان عقل غالباً خود را باخته از خواهشهاى نفسانى پیروى مى نماید و گاهى نیز راه خطا مى رود؛ بنابراین قطعى است كه هدایت خدائى باید از راه دیگرى علاوه بر راه عقل انجام گیرد كه آن راه بكلى از خطا و لغزش مصون باشد یا بعبارت دیگر خداى متعال دستورهاى خود را كه از راه عقل اجمالا بمردم مى فهماند از یك راه دیگر تأیید مى نماید.

این راه، همان راه نبوت است كه خداى متعال دستورهاى سعادت بخش خود را از راه وحى بیكى از بندگان خود بفهماند و بوى مأموریت دهد كه آنها را بمردم برسانند و آنانرا از راه امید و بیم و تشویق و تهدید بمتابعت آن دستورات وادار نماید.

خداى متعال در كلام خود مى فرماید:

(انا اوحینا الیك كما اوحینا الى نوح و النبیین من بعده....... رسلاً مبشرین و منذرین لئلایكون للناس على الله حجه بعد الرسل)

ما بتو وحى كردیم چنانكه بنوح و پیامبرانى كه پس از وى بودند وحى كردیم... پیامبرانى بسوى مردم فرستادیم كه به پیروان دین مژده ثواب مى داده آنان را امیدوار مى ساختند و متمردان را از عقاب خدا مى ترسانیدند. تا آنكه پس از پیامبران، مردم بواسطه نداشتن این نوع هدایت بر خدا حجت نداشته باشند (24).

## صفات نبى

از بیان گذشته روشن شد كه پیامبر باید:

1 - در انجام دادن مأموریت خود از خطا مصون و معصوم باشدو هیچگونه فراموشى و آفتهاى دیگر ذهنى بوى راه نیابد تا آنكه بتواند آنچه را بوى وحى مى شود درست دریافت نماید و آنچه را دریافت داشته است بدون لغزش و اشتباه به مردم برساند زیرا در غیر اینصورت هدایت الهى بهدف خود نمى رسد و قانون هدایت عمومى از كلیت خود افتاده در مورد انسان از تأثیر باز میماند.

2 - در كردار و گفتار خود از لغزش و معصیت مصون باشد چه با وجود معصیت اثرى براى تبلیغ نمى ماند زیرا كسیكه كردارش با گفتارش مخالف است مردم ارزشى براى گفتارش قائل نیستند و حتى كردارش را دلیل بر دروغگوئى و شیادیش مى گیرند كه اگر راست مى گفت بگفته خود عمل مى كرد.

این دو امر را مى توان در یك عبارت جمع كرد و گفت: براى اینكه تبلیغ صحیح و مؤثر باشد لازم است پیامبر از خطا و معصیت معصوم باشد خداى متعال در كلام خود نیز بهمین معنى اشاره نموده مى فرماید:

(عالم الغیب فلا یظهر على غیبه احداً الا من ارتضى من رسول فانه یسلك من بین یدیه و من خلقه رصداً لیعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم).

خدائى كه علم غیب پیش او است بغیب خود كسى را مسلط نمى كند مگر كسیكه خدایش براى اینكار مى پسندد (پیامبر پسندیده) و در اینصورت خداى متعال او را تحت مراقبت قرار مى دهد تا پیامهاى خدائى دست نخورده بمردم ابلاغ شود (25).

3 - فضائل اخلاقى را مانندعفت و شجاعت و عدالت و غیر آنها داشته باشد زیرا اینها همه از صفات پسندیده شمرده مى شوند و كسیكه از هر گونه معصیت مصون است و از دین متابعت كامل مى كند هرگز با رذائل اخلاقى لكه دار نمى شود.

## پیامبران در میان بشر

از راه تاریخ مسلم است كه در میان بشر پیامبرانى بوده و بدعوت قیام نموده اند ولى با اینوصف تاریخ زندگیشان چندان روشن نیست تنها تاریخ زندگانى حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه خالى از ابهام مى باشد و قرآن كریم كه كتاب آسمانى آن حضرت و مقاصد عالیه دینى را شامل است موضوع دعوت پیامبران گذشته را نیز روشن ساخته مقصد و هدف آنان را هم بیان مى كند.

قرآن كریم بیان مى كند كه پیامبران بسیارى از جانب خداى متعال بسوى مردم آمده اند و باتفاق كلمه بتوحید و دین حق دعوت كرده اند چنانكه مى فرماید:

(و ما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحى الیه انه لا اله الا انا فاعبدون).

(پیش از تو هیچ پیامبرى را نفرستادیم مگر آنكه بوى وحى مى كردیم كه جز من خدائى نیست، مرا بپرستید (26).

## پیامبران صاحب شریعت

قرآن كریم بیان مى كند كه همه پیامبران خدا داراى كتاب آسمانى و شریعت مستقل نبوده اند بلكه چنانكه آیه كریمه:

(شرع لكم من الدین ما وصى به نوحاً و الذى اوحینا الیك و ما وصینا به ابراهیم و موسى و عیسى (27))

پنج تن از میانشان كه پیامبران بزرگند صاحبان كتاب آسمانى مشتمل به شریعتند:

1 - حضرت نوح عليه‌السلام.

2 - حضرت ابراهیم عليه‌السلام.

3 - حضرت موسى عليه‌السلام.

4 - حضرت عیسى عليه‌السلام.

5 - حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

و شریعت هر یك از این بزرگواران مكمل شریعت سابقش مى باشد.

## پیغمبران اولوالعزم و سایر پیغمبران

پیغمبرانى كه داراى كتاب آسمانى و قانون مستقل بوده اند پنج نفرند كه در این آیه:

(شرع لكم من الدین ما وصى به نوحاً والذى اوحینا الیك و ما وصینا به ابراهیم و موسى و عیسى ان اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه)

به آنان اشاره شده:

نوح؛ ابراهیم؛ موسى، عیسى و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم این پنج تن را كه صاحب كتاب و شریعتند پیغمبران اولوالعزم مى گویند.

ولى فرستادگان خدا منحصر باین پنج تن نبوده اند بلكه هر امتى فرستاده اى داشته و پیغمبران بسیار از جانب خدا بسوى بشر فرستاده شده اند كه در قرآن كریم نام بیشتر از بیست نفر آنان برده نشده است.

چنانكه خداى متعال مى فرماید:

(منهم من قصصنا علیك و منهم من لم نقصص علیك)

و مى فرماید:

(و لكل امه رسول (28) ) ومى فرماید: (و لكل قومهاد) (29).

آرى پیغمبرانى كه بعد از هر یك از پیغمبران اولوالعزم آمده اند بشر را بسوى شریعت همان پیغمبران دعوت كرده اند و بهمین ترتیب بعثت و دعوت ادامه داشت تا اینكه خداوند پیغمبر اكرم محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را براى ختم پیغمبران قبل و ابلاغ آخرین دستورها و كاملترین مقررات مذهبى برانگیخت و كتاب آسمانى او آخرین كتاب آسمانى گردید و در نتیجه دین آن حضرت تا قیامت مستمر و شریعت و براى همیشه زنده مى باشد.

### 1 - حضرت نوح عليه‌السلام

نخستین پیامبرى كه خداى مهربان او را برانگیخت و با شریعت و كتاب آسمانى بسوى جهان بشریت فرستاد نوح عليه‌السلام بود.

نوح عليه‌السلام بشر آنروزى را بسوى توحید و یگانه پرستى و اجتناب از شرك و بت پرستى دعوت مى كرد. چنانكه از قصص وى در قرآن كریم پیداست براى رفع اختلافات طبقاتى و ریشه كن ساختن ستم و بیدادگرى مبارزه سخت مى نمود و از راه استدلال كه براى بشر آنروزى تازگى داشت تعلیمات خود را گوشزد مى كرد.

پس از روزگار درازى كه با مردمان نادان و لجوج و سركش دست بگریبان بود جماعت كمى را هدایت فرموده و خداى متعال بواسطه طوفانى كه فرستاد كفار را هلاك و زمین را از لوث وجودشان پاك نمود، و نوح عليه‌السلام كه با عده اى از پیروان خویش نجات یافته بودند، شالوده یك جامعه دینى را از نو در جهان ریختند.

این پیغمبر گرامى پایه گذار شریعت توحید و نخستین مأمور خدائى است كه با ستم و بیداد و طغیان مبارزه كرده است. در سایه همین خدمت گرانبها كه بدین حق و حقیقت نموده از خداى متعال به درود و سلامى اختصاصى یافته كه تا جهان بشریت برپا است زنده و پایبند خواهد بود:

(سلام على نوح فى العالمین)

### 2 - حضرت ابراهیم عليه‌السلام

روزگاران درازى كه از زمان نوح گذشت با اینكه پیامبران بسیارى مانند هود و صالح و دیگران نیز مردم را بسوى خدا و درستى رهبرى مى فرمودند روزبروز بازار شرك و بت پرستى رونق مى گرفت تا اینكه بالاخره جهانگیر شد. و خداى متعال با حكمت بالغه خود حضرت ابراهیم عليه‌السلام را برانگیخت.

ابرهیم عليه‌السلام نمونه كامل یك انسان فطرى بود كه با نهاد پاك و بى آلایش خود از حقیقت جستجو كرد و یگانگى خداى آفرینش را دریافت و تا زنده بود با شرك و ظلم مبارزه نمود.

ابراهیم چنانكه از قرآن كریم پیدا است و اخبار ائمه اهل بیت نیر آنرا تأكید مى كند دوران كودكى خود را در غارى دور از هیاهوى مردم و زندگى پرغوغاى شهر مى گذرانید، تنها مادر خود را گاهگاهى براى وى غذا و آب مى آورد مى دید.

روزى بدنبال مادر خود بیرون آمده متوجه شهر شد و پیش آزر نام كه عمویش بود آمد ولى هر چه مى دید براى وى تازگى داشت و بسیار شگفت آور بود.

نهاد پاكش در میان هزاران حیرت و تعجب با نهایت بیتابى و آرامى متوجه آفرینش اشیائى بود كه مشاهده مى كرد و در جستجوى پیدا كردن راز پیدایش و علت آفرینش آنها بود.

بتهائى دید كه آزر و دیگران آنها را مى تراشیدند و مى پرستیدند.

ژاز هویت آنها سؤال نمود ولى توضیحى كه درباره ربوبیت آنها بوى دادند او را قانع نكرد.

گروهى از مردم را دید كه ستاره زهره و گروهى ماه و گروهى خورشید را مى پرستیدند و چون هر یك از آنها پس از ساعتى چند غروب مى كردند ابراهیم را نسبت بربوبیت آنها بى اعتقاد كرد.

ابراهیم عليه‌السلام پس از این مراحل پرستش خود را نسبت بخداى یگانه و بیزارى خوسیش را از شرك بى محابا بمردم اعلام كرد و دیگر فكرى جز مبارزه با بت پرستى و شرك نداشت؛ و بى آنكه كمترین سستى و خستگى بخود راه دهد با بت پرستان مبارزه مى كرد و ایشان را بسوى توحید دعوت مى فرمود.

بالاخره راهى به بتخانه پیدا كرده بتها را شكست و در سر همین قضیه كه پیش مردم بزرگترین جنایت شمرده مى شد محاكمه اش كردند و پس از محاكمه بسوزاندن در آتش محكوم كردند. و بعد از انجام تشریفات به آتش انداختند ولى خداى متعال ویرا نگهدارى فرموده سالم از آتش بیرون آمد.

ابراهیم پس از چندى از كشور بابل كه زادگاه اصلیش بود بسوى سوریه و فلسطین مهاجرت فرمود و در آن سامان بدعوت خود ادامه داد.

در اواخر عمر خود داراى دو فرزند شد كه یكى اسحاق پدر اسرائیل مى باشد و دیگرى اسماعیل پدر عرب مصر.

اسماعیل را در همان هنگام شیرخوارگى بامر خدا با مادرش بحجاز برده در میان كوههاى تهامه در زمینى بى آب و علف و خالى از سكنه جاى داد؛ و بدینوسیله عربهاى بادیه نشین را به توحید دعوت كرد. و بعد خانه كعبه را بنا نهاده عمل حج را تشریع فرمود كه تا ظهور اسلام و دعوت پیغمبر اكرم در میان عربها رائج بود.

ابراهیم صاحب دین فطرت است؛ و بنص قرآن كتاب آسمانى داشت و اولین كسى است كهدین خدا را بنام اسلام و پیروان آنرا بنام مسلمین خواند و ادیان توحید كه یهودیت و نصرانیت و اسلام باشد در جهان به آن حضرت منتهى مى شود. زیرا حضرت كلیم و حضرت مسیح و حضرت محمد علیهم السلام كه پیشوایان سه دین نامبرده مى باشند همه در خط دعوت وى بوده اند.

### 3 - حضرت موسى، كلیم عليه‌السلام

موسى بن عمران عليه‌السلام سومین پیغمبر از پیغمبران اولوالعزم و صاحب كتاب و شریعت اسلامى است و از اولاد اسرائیل (یعقوب) مى باشد.

موسى عليه‌السلام زندگانى پرغوغائى دارد. آن حضرت وقتى متولد شد كه بنى اسرائیل در مصر میان قبطیها در حال ذلت و اسارت مى زیستند و بامر فرعون (30) كودكانشان را سر مى بریدند.

مادر موسى طبق اانچه در خواب بوى دستور داده شده بود موسى را در صندوقى چوبین گذاشته و در رود نیل رها كرد؛ آب صندوق را حركت داده یكسره بقصر فرعون آورد. بامر فرعون صندوق را گرفتند وقتیكه باز كردند بچه اى را در میان صندوق یافتند.

فرعون در اثر اصرار ملكه از كشتن بچه صرفنظر كرد و چون فرزند نداشتند او را بفرزندى قبول كردند و بدایه (كه اتفاقاً همان مادرش بود) سپردند.

موسى عليه‌السلام تا اوایل سن جوانى در دربار فرعون بود. پس از آن در اثر حادثه قتلى از ترس فرعون از مصر فرار كرده بمدین رفت و در آنجا بشعیب پیغمبر عليه‌السلام برخورد و با یكى از دختران شعیب عليه‌السلام ازدواج كرد.

چندین سال گوسفندان او را مى چرانید پس از چند سال بفكر زادگاه خویش افتاده عائله خود را برداشته با حشمى كه تهیه كرده بود متوجه مصر شد و در اثناء راه وقتیكه شبانه بطور سینا رسید از جانب خداى تعالى براى رسالت برگزیده شد و مأموریت یافت كه فرعون را بدیت توحید دعوت كند. و بنى اسرائیل را از دست قبطیان نجات بخشد و برادر خود هارون را وزیر خود قرار دهد.

ولى پس از ابلاغ مأموریت و رساندن پیغام الهى؛ فرعون كه بت پرست و ضمناً خود را یكى از خدایان معرفى مى كرد رسالت آن حضرت را نپذیرفت و آزادى بنى اسرائیل را تأمین نكرد.

و با اینكه موسى عليه‌السلام سالها مردم را بتوحید دعوت كرد و معجزات بسیارى نشان داد فرعون و قوم او عكس العملى جز سرسختى و درشت خوئى نشان ندادند بالاخره موسى عليه‌السلام بامر خدا بنى اسرائیل را كوچ داده شبانه از مصر رو ببیابان سینا فرار كرد وقتیكه بدریاى سرخ رسیدند فرعون نیز از جریان اطلاع یافته با لشكریان خود ایشان را تعقیب كرد.

موسى عليه‌السلام از راه اعجاز دریا را شكافت و با قوم خود از آب گذشت ولى فرعون و لشكریان غرق شدند. بعد از این واقعه؛ خدا تورات را بموسى عليه‌السلام نازل فرمود و شریعت كلیمى را در میان بنى اسرائیل مستقر ساخت.

### 4 - حضرت عیسى، مسیح عليه‌السلام

حضرت مسیح چهارمین پیغمبر از پیامبران اولوالعزم و صاحب كتاب و شریعت است. تولد آن حضرت بطور غیر ادى بوده است، مادرش مریم كه دوشیزه اى پارسا بود در (بیت المقدس) مشغول عبادت بود كه روح الدقس از جانب خدا بر وى نازل شده و مژده مسیح را بوى داد و با دمیكه بآستینش دمید او را به مسیح بارور كرد.

پس از تولد در مقابل تهمتهاى ناروا كه مردم نسبت به مادرش مى زدند در گهواره بسخن آمده از مادر خود دفاع كرد و نبوت و كتاب خود را به مردم خبر داد. پس از آن در سن جوانى بدعوت مردم پرداخت و شریعت موسى را با تغییرات كمى احیاء فرمود و از حواریین خود مبلغین باطراف و اكناف فرستاد.

پس از چندى كه دعوتش منتشر شد یهود (قوم آن حضرت) بصدد قتل وى در آمدند ولى خداوند او را نجات داد و یهود كس دیگر را بجاى وى گرفته بدار زدند.

باید متذكر این نكته بود كه خداى متعال در قرآن كریم براى آن حضرت كتاب آسمانى بنام انجیل اثبات مى كند كه بر آن حضرت نازل شده است. و آن غیز از انجیلهائى است كه پس از آن حضرت در سیرت و دعوت وى نوشته شده است و چهار انجیل كه تألیف لوقا - مرقس - متى و یوحنا است از میان آنها برسمیت شناخته شد.

### 5- حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خاتم پیامبران

سال پانصد و هفتاد میلادى (پنجاه و سه سال پیش از هجرت) حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مكه در میان شریف ترین و نجیب ترین خانواده هاى عرب حجاز (خانواده بنى هاشم) تولد یافت.

جهان آنروز، چنانكه از تاریخ بدست مى آید گرفتار انحطاط اخلاقى شگفت آورى بوده و روز بروز بیشتر در گرداب نادانى فرو مى رفت و هر لحظه از معنویات انسانى دورتر مى شد؛ و بالخصوص شبه جزیره عربستان كه اكثریت اهالى آن بادیه شین بوده و زندگى ایلانى داشتند از همه مزایاى مدنیت محروم بودند و با یك رشته افكار خرافى (از آن جمله پرستیدن بتنهائیكه بدست خود از سنگ و چوب و گاهى از كشك مى ساختند) روزگار مى گذرانیدند افتخارى جز تقلید گذشتگان خود و چپاول و تاراج و كشتار نداشتند.

آن حضرت هنوز از مادر متولد نشده بود كه پدرش عبدالله بدرود زندگى گفت و پس از چهار سال بیمادر ماند و تحت كفالت جدش عبدالمطلب قرار گرفت و پس از مدت كمى جدش را نیز از دست داد و ابوطالب عموى آن حضرت وى را بمنزل برد و مانند یكى از فرزندان خود از آن حضرت سرپرستى نمود.

اعراب مكه مانند سایر اعراب به نگهداشتن گوسفند و شیر مى پرداختند و گاهى نیز با كشورهاى مجاور مخصوصاً سوریه تجارت مى كردند و مردمى بیسواد بوده و هیچگونه اهتمامى در آموزش و پرورش كودكان خود نداشتند.

آن حضرت نیز مانند قوم خود خواندن و نوشتن یاد نگرفته بود ولى از همان آغاز زندگى با یك سلسله اوصاف پسندیده امتیاز داشت: هرگز بت نمى پرستید، دروغ نمى گفت؛ دزدى و خیانت نمى كرد؛ از كارهاى زشت و ناپسند و سبك پرهیز مى نمود و با عقل و كفایت بود. و بهمین سبب در اندك زمانى محبوبیت قابل توجهى در میان مردم پیدا كرده بمحمد امین معروف شد چنانكه اعراب غالباً امانتهاى خود را باو مى سپردند و از امانت و كفایت وى سخنها مى گفتند. در حدود بیست سال داشت كه یكى از بانوان ثروتمند مكه (خدیجه كبرى) او را عامل تجارت خود قرار داد و در نتیجه راستى و درستى و عقل و كفایت آن حضرت از تجارت سود فراوان عایدش گردید و طبعاً پیش از پیش مجذوب شخصیت و بزرگوارى آن حضرت شده بالاخره به آن حضرت پیشنهاد ازدواج كرد آن حضرت نیز پذیرفته با وى ازدواج نمود و پس از آن نیز سالها بكار تجارتى همسر خود اشتغال داشت.

آن حضرت تا سن چهل سالگى با مردم آمیزش متعارف داشت و یكى از آنان شمرده مى شد جز اینكه اخلاقى پسندیده داشت و هرگز گرد كردار و رفتارهاى زشتى كه دیگران آلوده بودند نمى گشت و شیوه ستمگرى و سنگدلى و جاه طلبى نداشت و از این رو احترام و اعتماد مردم را نسبت بخود جلب كرده بود چنانكه وقتى اعراب، خانه كعبه را تمیر مى كردند در سر نصب حجرالاسود میان قبائل مشاجره و منازعه افتاد آن حضرت را حكم قرار دادند، امر فرمود عبائى پهن كرده حجرالاسود را در میان آن گذاشتند و بزرگان و قبائل اطراف عبا را بلند كردند و آن حضرت حجرالاسود را در جاى خودش نصب نمود و بدین ترتیب كشمكش جماعت بدون خونریزى خانمه یافت.

آن حضرت پیش از بعثت با اینكه خدا را بیگانگى مى پرستید و از پرستش بتها روگردان بود؛ چون با عقائد بت پرستى مبارزه نمى كرد مردم كارى بكارش نداشتند چنانكه صاحبان ادیان دیگر مانند یهود و نصارى در میانشان با احترام مى ریستند و اعراب مزاحمشان نمى شدند.

قصه بحیراى راهب:

ایامیكه آن حضرت پیش عموى خود ابوطالب مى زیست و هنوز بحد بلوغ نرسیده بوده ابوطالب براى تجارت رهسپار شام شد و آن حضرت را نیز با خود همراه بود.

قافله سنگینى بود و جمع كثیرى بهمراه مال التجاره فراوانى راه مى پیمودند تا وارد زمین سوریه شده بشهر (بصرى) رسیدند در نزدیكى دیرى پائین آمده خیمه و خرگاه زدند و باستراحت پرداختند.

راهبى كه بحیراء لقب داشت از دیر بیرون آمده اهل قافله را بمهمانى دعوتكرد، همه دعوت بحیراء را اجابت كرده بدیر رفتند. ابوطالب نیز آن حضرت را پهلوى اثاث گذاشته با سایرین به مهمانى بحیراء رفت.

بحیراء پرسید آیا همه آمده اند؟

ابوطالب گفت: جز جوانى كه از همهخردسال تر است همه آمده اند.

بحیراء گفت او را نیز بیاورید.

ابوطالب آن حضرت را كه در زیر درخت زیتونى ایستاده بود فرا خوانده پیش راهب آمد.

بحیراء نگاه عمیقى به آن حضرت كرده و گفت:

نزدیك من بیا با تو سخنى دارم؛ پس آن حضرت را بكنارى كشید ابوطالب نیز نزد ایشان رفت.

بحیراء به آن حضرت گفت: از تو چیزى مى پرسم و به لات و عزى سوگندت مى دهم كه پاسخ دهى (لات و عزى نام دو بت بودند كه مردم مكه مى پرستیدند).

آن حضرت فرمود: مبغوض ترین اشیاء پیش من این دو بت مى باشند.

بحیراء گفت: ترا بخداى یگانه سوگند مى دهم كه راست بگوئى.

فرمود: من همیشه راست مى گویم و هرگز دروغ نگفته ام تو سؤال خودت را بكن.

بحیراء گفت: چه چیز را بیشتر دوست دارى؟

فرمود: تنهائى را.

بحیراء گفت: بچه چیز بیشتر نگاه مى كنى و دوست دارى كه بسوى آن نگاه كنى؟

فرمود: آسمان و ستارگانى كه در آن هست.

بحیراء گفت: چه فكر مى كنى؟

حضرت سكوت كرد. ولى بحیراء بدقت به پیشانى وى نگاه مى كرد.

بحیراء گفت: چه هنگام و بچه اندیشه مى خوابى؟

فرمود: هنگامى كه چشم بآسمان دوخته ستارگان را مى نگرم و آنها را در دامان خود و خود را بالاى آنها مى یابم.

بحیراء گفت: آیا خواب هم مى بینى؟

فرمود: آرى، و هر چه را در خواب بینم در بیدارى نیز همانرا مى بینم.

بحیراء گفت: مثلا چه خوابى مى بینى؟

آن حضرت سكوت كرد. بحیراء نیز خاموش شد.

بحیراء پس از اندكى توقف گفت:

آیا ممكن است میان دو شانه تو را ببینم؟

حضرت بى اینكه از جاى خود حركت كند فرمود: بیا و ببین.

بحیراء از جا برخاسته نزدیك آمدو لباس آن حضرت را از روى شانه اش كنار زد خالى سیاه پدیدار شد و نگاهى كرد و زیر لب خود گفت:

همان است.

ابوطالب پرسید: كدام است؟ چه مى گوئى؟

بحیراء گفت: نشانه اى كه در كتابهاى ما از آن خبر داده اند.

ابوطالب پرسید: چه نشانه اى؟

بحیراء گفت: بگو این جوان با تو چه نسبتى دارد؟

ابوطالب چون آن حضرترا مانند یكى از فرزندان خود دوست مى داشت گفت: فرزند من است.

بحیراء گفت: نه پدر این جوان باید مرده باشد.

گفت: تو از كجا دانستى؟ آرى این جوان فرزند برادر من است.

بحیراء با ابوطالب گفت: گوش كن آینده این جوان بسى درخشان و شگفت آور است اگر آنچه را من دیده ام دیگران به بینند و او را بشناسد مى كشند، او را از دشمنان پنهان كن و نگهدار.

ابوطالب گفت: بگو او كیست؟

بحیراء گفت: در چشمهاى او علامت چشمهاى یك پیغمبر بزرگ و در پشت او نشانه روشنى در این باره مى باشد.

قصه نسطوراى راهب:

پس از چند سال بار دیگر آن حضرت بسمت عامل تجارت با مال التجاره خدیجه كبرى عازم شام گردید خدیجه غلام خود میسره را بهمراه آن حضرت فرستاد و سفارش كرد كه از وى اطاعت كامل كند در این سفر نیز وقتیكه بزمین سوریه رسیدند در نزدیكى شهر بصرى زیر درختى پائین آمدند در آن نزدیكى صومعه راهبى بود بنام نسطورا كه از پیش با میسره آشنائى داشت.

نسطورا از میسره پرسید:

آنكه زیر درخت آرمیده كیست؟

میسره گفت: مردى است از قریش.

راهب گفت: زیر این درخت كسى منزل نكرده و نمى كند مگر پیغمبرى از پیغمبران خدا.

پس از آن گفت: آیا در چشمانش اثر سرخى هست؟

میسره گفت: آرى پیوسته چشمان وى اینحال را دارد.

راهب گفت: همان است، و وى آخرین پیغمبر از پیغمبران خدا است. كاش من روزى را كه مأموریت دعوت پیدا مى كند درك مى كردم.

## بعثت حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

پیغمبر گرامى اسلام آخرین پیغمبرى است كه خداى مهربان براى هدایت بسوى جهانیان فرستاده است.

چهارده قرن پیش جهان انسانیت در حالى مى زیست كه از دین، توحید نامى بیش نمانده بود و مردم از یگانه پرستى و خداشناسى بكلى دور مانده و آداى انسانیت و عدالت از جامعه آنان رخت بر بسته بود، و در شبه جزیره عربستان كه محل خانه خدا و موطن دین ابراهیم بود كعبه مشرفه به بتخانه و دین ابراهیم عليه‌السلام به بت پرستى تبدیل شده بود.

زندگى عرب زندگى قبائلى بود و حتى چندین شهر كه در حجاز و یمن و غیر اینها داشتند بهمان ترتیب اداره مى شد. جماعت عرب در پست ترین شرائط و عقب افتاده ترین اوضاع و احوال مى زیستند. بجاى داشتن فرهنگ، بى عفتى و عیاشى و شراب خوارى و قمار و در میان آنان امرى رائج بود؛ دختران را زنده بگور مى كردند؛ زندگى بیشتر مردم از راه دزدى و راهزنى و قتل و غارت اموال و مواشى و چهارپایان هم دیگر تأمین مى شد؛ خونریزى و ستمگرى بالاترین افتخار بشمار مى رفت.

در چنین محیطى خداى مهربان پیغمبر اكرم را براى اصلاح جهان و رهبرى جهانیان برانگیخت و قرآن را كه مشتمل بر معارف حقه و خداشناسى و اجراى عدالت و پند و اندرزهاى سودمند بود بروى نازل فرمود و آن حضرت را مأمور ساخت كه با آن سند آسمانى مردم را بسوى انسانیت و پیروى از حق دعوت كند. پیغمبر اكرم به سال 570 میلادى (53 سال قبل از هجرت) در شهر مكه در یك خانوداه اى كه اصیل ترین و شریف ترین خانواده عربى شمرده مى شد بوجود آمد.

پیش از آنكه از مادر متولد شود پدرش درگذشت و شش ساله بود كه مادر خود را از دست داد و پس از دو سال دیگر جدش عبدالمطلب كه سرپرستى او را داشت بدرود زندگى گفت و آن حضرت تحت كفالت مستقیم خود ابوطالب (پدر امیرالمؤمنین عليه‌السلام) درآید.

ابوطالب آن حضرت را مانند یكى از فرزندان خود گرامى داشته و تا چند ماه قبل از هجرت پیوسته در حمایت و نگاهدارى آن حضرت كوشا بود و كوچكترین مسامحه اى روا نمى داشت.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درس نخوانده بود و در بیرون مكه در قبیله مادر رضائى خود پس از آن در مكه در خانه جد و عموى خود زندگى مى كرد. و نزدیك سن بلوغ با كاروان تجارتى مسافرتى بشام نمود و در همان سفر بود كه بحیراء راهب او را دید و از نبوتش خبر داد و درباره وى بهمراهانش توصیه كرد.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از نخستین روزیكه وارد محیط زندگى شد و بمعاشرت و آمیزش با مردم پرداخت براستى و درستى و امانت و سلامت نفس شناخته شد و پیش مردم بمحمد امین معروف گردید و بهمین سبب یكى از بانوان مكه (خدیجه كبرى) كه ثروتى فروان داشت، او را عامل تجارت خود قرار داد و دیرى نگذشت كه پیشنهاد ازدواج نیز نموده و آن حضرت با وى ازدواج كرد. پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قبل از بعثت با اینكه در محیط بت پرستى بود به بتها سر تعظیم فرود نیاورد و پیوسته خداى یگانه را مى پرستید و گاهى بغارى كه در كوه حراء نزدیكى مكه بود مى رفت و دور از سر و صداى مردم با پروردگار خود راز و نیاز داشت.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از گذرانیدن چهل سال از عمر شریف خود از جانب خداى مهربان براى مقام رسالت برگزیده شد و سمت پیامبرى یافت. و اوبیت سوره قرآنى (سوره اقرأ باسم ربك) بر وى نازل گردید و مأمور دعوت و تبلیغ مردم شد. مأموریتى كه در آغاز كار داشت این بود كه دعوت پنهانى انجام دهد.

اول كسیكه بوى ایمان آورد على بن ابیطالب عليه‌السلام بود كه در خانه آن حضرت مى زیست و پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شخصاً بتربیتش همت مى گماشت و پس از آن خدیجه كبرى علیها السلام باسلام تشریف جست و مدتى این دو بزرگوار با آن حضرت نماز مى خواندند در حالیكه هنوز دیگران در كفر مى زیستند؛ و پس از چندى عده كمى از مردم ایمان آورده اند.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از سه سال مأموریت یافت كه دعوت خود را علنى سازد و از خویشاوندان خود شروع فرماید آن حضرت در پیرو این امر عموم خویشاوندان خود دعوتى بعمل آورد و رسالت خود را بایشان اظهار داشت و نوید داد كه هر یك از آنان كه براى نخسین بار دعوت وى را قبول كند وصى و جانشین وى خواهد بود و سه بار این سخن را تكرار فرمود، احدى آن حضرت را اجابت نكرد جز اینكه در هر سه بار على عليه‌السلام بلند شد و آمادگى خود را براى پذیرفتن پیشنهاد حضرت اعلام داشت. پیغمبر اكرم او را تضویق كرده وعده جانشینى خود را بوى داد. بالاخره آن جماعت برخاستند و از روى استهزاء بابوطالب گفتند: پس از این باید از فرزند خود اطاعت كنى! و متفرق شدند.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از آن بدعوت علتى و عمومى پرداخت ولى از ناحیه مردم با یك مقاومت و سرسختى عجیب و طاقت فرسائى مواجه شد مردم مكه با خوى وحشیگرى و عادتى كه به بت پرستى داشتند در مقام دشمنى و لجاجت برآمده از هیچ گونه آزار و شكنجه و استهزاء و اهانت نسبت به آن حضرت و پیروانش خوددارى نمى كردند و هر روز بنادانى و سخت گیرى خود مى افزودند.

هر چه فشار و سخت گیرى مردم بالا مى گرفت پافشارى آن حضرت در دعوت خود و صبر و بردباریش در برابر محنت آشكارتر مى شد و هرگز از دعوت خود عقب نشینى نمى كردند و تدریجاً بشماره پیروان اسلام مى افزاید و گاهى نیز كفار از راه تطمیع پیش مى آمدند و بآن حضرت پیشنهاد مى كردند كه مال فراوانى به وى پرداخته بزرگترین ثروت را براى وى تهیه كنند یا او را بسلطنت انتخاب نمایند، وى نیز در برابر آن از دعوت خود دست بردارد یا لااقل بسوى خداى خودش دعوت كرده كارى به خدایان آنان نداشته باشد ولى پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پیشنهاد ایشان را رد كرده تصمیم قطعى خود را باجراء مأموریت خدائى و ادامه دعوت دینى بجماعت اعلام كرد. كفار پس از آنكه از راه تطمیع مأیوس شدند دوباره بفشار خود افزوده و مسلمانان را با شكنجه و عذابهاى سخت كه گاهى بقتل منتهى مى شد از اسلام باز مى داشتند، تنها بجهت ملاحظه اى كه از ابوطالب كه رئیس بنى هاشم و عموى آن حضرت و حامى وى بود داشتند، از كشتن آن حضرت خوددارى مى كردند ولى این ملاحظه هرگز جلوى سایر آزار و شكنجه ها را نمى گرفت.

پس از چندى كار بر مسلمانان سخت تر شد و دیگر كارد به استخوان رسید؛ پیغمبر اكرم اجازه داد كه یارانش بسوى حبشه هجرت كنند و چندى از شكنجه و آزار قوم خود ایمن شوند جماعتى كه در رأس آنها جعفر بن ابیطالب برادر امیرالمؤمنین عليه‌السلام قرار داشت (جعفر یكى از برگزیده ترین یاران پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود) با خانواده خود بحبشه مهاجرت كردند.

كفار مكه پس از آنكه از مهاجرت مسلمانان خبردار شدند؛ دو نفر از كاردانان خود را با تحف و هدایایى بسیار پیش پادشاه فرستاده استرداد مهاجران مكه را تقاضا نمودند ولى جعفر بن ابیطالب با بیانى كه در حضور پادشاه حبشه ایراد كرد شخصیت سرتاپا نورانیت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اصول عالیه اسلام را براى پادشاه و كشیشان مسیحى و سران كشور كه حضور داشتند تشریح نمود و آیاتى چند از سوره مریم تلاوت كرد.

بیانات بى آلایش جعفر بطورى جذاب بود كه پادشاهان و همه اهل مجلس را بگریه درآورد.

پادشاه بتقاضاى اهل مكه جواب منفى داده تحف و هدایائى را كه فرستاده بودند رد كرد؛ و دستور داد وسائل راحتى و آسایش و آسودگى را از هر جهت براى مسلمانان مهاجر فراهم نمایند.

كفار مكه پس از این جریان معاهده كردند كه با بنى هاشم كه خویشاوندان پیغمبر اكرم و طرفداران وى بودند قطع رابطه كنند و راه معاشرت و مكالمه و داد و ستد را با ایشان بكلى ببندند و در این خصوص عهد نامه اى نوشته بامضاء عموم رسانیده در كعبه گذاشتند.

بنى هاشم كه پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیز همراه ایشان بود ناگزیر از مكه بیرون آمده در یكى از دره ها كه بشعب ابوطالب معروف بود متحصن شدند و تقریباً با نهایت سختى و گرسنگى بسر بردند.

در این مدت كسى جرأت بیرون آمدن از شعب را نداشت؛ روزها با گرماى سوزان و شب ها با ناله زنان و كودكان دست بگریبان بودند.

پس از سه سال؛ كفار در اثر محو شدن (31) عهدنامه و ملامتهاى زیادى كه از قبائل اطراف شنیدند از معاهده خود منصرف شدند و بنى هاشم از تحصن بیرون آمدند.

ولى در همان ایام ابوطالب كه یگانه حامى پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود و همچنین خدیجه كبرى زوجه آن حضرت بدرود زندگى گفتند و كار بر پیغمبر اكرم بسیار سخت شد و به هیچوجه قدرت اینكه میان مردم درآید یا خود را بكسى نشان دهد یا در محل معینى توقف كند نداشت، و بكلى امنیت جانى از وى سلب شده بود.

### مسافرت آن حضرت بطائف

سالیكه پیغمبر اكرم و بنى هاشم از شعب ابى طالب بیرون آمدند سال سیزدهم بعثت بود. پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همان ایام مسافرتى بطائف (شهرى است تقریباً در صد كیلومترى مكه) نمود و مردم طائف را باسلام دعوت فرمود ولى جهال شهر از هر طرف ریختند و دشنام داده سنگسارش كردند و بالاخره از شهر بیرون راندند.

پیغمبر اكرم از طائف بمكه مراجعت نموده و چندى در مكه بود و چون هیچ گونه امنیت جانى نداشت خود را بمردم نشان نمى داد و بزرگان مكه نیز نظر باینكه اوضاع و احوال براى از میان بردن آن حضرت مساعد بود در دارالندوه كه به منزله مجلس شورى بود اجتماع نموده؛ در یك مجلس سرى آخرین طرح را براى یكسره كردن كار آن حضرت ریختند.

طرح نامبرده این بود كه از هر قبیله از قبایل عرب یكنفر انتخاب شود و انتخاب شدگان بطور دسته جمعى به خانه آن حضرت ریخته بقتلش رسانند، البته منظور از شركت دادن همه قبایل این بود كه عشیره آن حضرت یعنى بنى هاشم نتوانند بخودخواهى وى قیام نموده یا متصدیان قتل بجنگند، و همچنین شركت جستن یك نفر از خود بنى هاشم بكلى زبان بنى هاشم را مى بست.

این تصمیم قطعیت پیدا كرد در حدود چهل نفر از قبائل مختلف نامزد قتل آن حضرت شده شبانه خانه اش را محاصره نمودند كه سحرگاهان بدرون خانه ریختند تصمیم قوم را اجراء نمایند ولى اراده خدائى فوق اراده قوم بود. و تصمیم آنان را نقش بر آب نمود خداى متعال بپیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وحى فرستاده از تصمیم قوم باخبرش نمود. وامر فرمود كه شبانه از مكه بیرون آمده بمدینه مهاجرت كند.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام را از جریان واقعه مطلع ساخته امر فرمود كه شبانه در رختخواب وى بخوابد و وصایاى خود را بوى نموده شبانه از خانه بیرون رفت؛ و در راه ابى بكر را دیده وى را نیز با خود برداشته راه مدینه را پیش گرفت.

عده اى از بزرگان مدینه قبل از هجرت در مكه با پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ملاقات كرده ایمان آورده بودند و ضمناً پیمانى بسته بودند كه اگر آن حضرت بمدینه بیاید بحمایت وى برخاسته از وى دفاع كنند چنانكه از جان و عرض خود دفاع مى كنند.

بشارتى كه یهودیان مدینه مى دادند:

طوائف بسیارى از یهود كه در كتب خود وصف و محل آن حضرت را خوانده بودند وطن اصلى خود را ترك گفته بحجاز آمده و در مدینه و اطراف آن، رحل اقامت انداخته و در انتظار ظهور نبى امى بسر مى بردند و چون جماتى ثروتمند و مالدار بودند اعراب گاهگاهى متعرضشان مى شدند و باموالشان دستبردهائى مى زدند.

یهود پیوسته با حال تظلم مى گفتند:

بر چپاول و ستمى كه از شما مى بینیم صبر خواهیم كرد تا نبى امى از مكه بیرون آمده باین سامان قدم گذارد؛ آنروز است كه ما بآن حضرت ایمان آورده انتقام خود را از شما بكشیم.

یكى از عوامب مهمى كه بایمان سریع اهل مدینه كمك كرد سابقه ذهنى بود كه از این خبرها داشتند و بالاخره آنان ایمان آوردند ولى یهود بواسطه تعصب قومى از ایمان سر باز زدند.

اشاره قرآن به بشارتهاى نبوت:

خداى متعال در چندین جا از كلام خود باین بشارتها اشاره مى نماید، در خصوص ایمان طایفه اى از اهل كتاب مى فرماید:

(الذین یتبعون الرسول النبى الامى الذى یجدونه مكتوباً عندهم فى التوراه و الانجیل یأمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنكر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التى كانت علیهم).

كسانیكه از اهل كتاب تبعیت و پیروى مى كنند از فرستاده ما (نبى امى) كه در تورات نام و نشان او را مییابند و آنان را بمعروف امر و از منكر نهى مى كند و چیزهاى پاك را بر آنان حلال و چیزهاى پلید و فاسد را بر آنان حرام مى كند و هر گونه سختى و سنگینى و زنجیرهائى را كه گرفتارش بودند از آنان برداشته بآنان آزادى مى بخشد (32).

و باز مى فرماید:

(و لما جاء هم كتاب من عندالله مصدق لما معهم و كانوا من قبل یستفتحون على الذین كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به)

وقتیكه كتاب خدا بیهود ابلاغ شد با اینكه این كتاب معارف تورات را كه كتاب آسمانى ایشان مى باشد تصدیق مى كرد و با اینكه مدتى بود انتظار داشتند كه (بوسیله پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) بكفار عرب فتح و ظفر یابند (با اینهمه) ایمان نیاوردند (33).

### ورود پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بمدینه

زمینه پیشرفت اسلام در شهر یثرب، كه بعدها مدینه نامیده شد؛ فراهم آمد، و سببش این بود كه اهل مدینه از جنگ داخلى كه سالها در میان دو قبیله بزرگ اوس و خزرج برپا بود بستوه آمده بودند بالاخره بفكر افتادند كه براى خود پادشاهى انتخاب كرده بدیت ترتیب بشكتار خاتمه دهند.

براى این كار جمعى ار سرشناسان خود را بمكه فرستادند تا در این باره با سران اهل مكه مشورت كنند، و این واقعه زمانى بود كه پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بدعوت علنى خود قیام كرده بود.

سرشناسان مدینه وقتى بمكه رسیدند مقصد خود را با سران قریش در میان نهادند سران قریش باین عذر كه مدتى است محمد در این سامان دعوى نبوت مى كند و خدایان مقدس ما را ناسزا مى گوید و جوانان ما را فاسد مى كند و افكار ما را مشوش مى دارد؛ از شركت در مشورت ایشان سر باز زدند.

شنیدن این سخن اهل مدینه را كه بارها بشارت ظهور نبى امى را در مكه از یهود شنیده بودند تكان داد و باین فكر انداخت كه پیغمبر اكرم را به بینند از چگونگى دعوتش مطلع شوند.

وقتیكه بحضور آن حضرت رسیدند و سخنانش را شنیدند و بآیات قرآنى گوش دادند ایمان آوردند و وعده دادند كه سال دیگر با جمعى از مردم مدینه آمده مقدمات پیشرفت اسلام را فراهم سازند.

سال دیگر جماعتى از سران مدینه بمكه آمده شب هنگام بیرون شهر جاى خلوتى با آن حضرت ملاقات و بیعت كردند و عهد بستند كه دین اسلام را در مدینه رواج دهند و اگر آن حضرت بمدینه رود همانطور كه از خاندان خود دفاع مى كنند از آن حضرت در برابر دشمنان دفاع نمایند.

پس از آنكه این جماعت بمدینه برگشتند اكثر اهل مدینه بدین اسلام مشرف شدند و شهر مدینه نخستین شهر اسلامى گردید؛ از اینروى وقتیكه خبر تشریف فرمائى پیغمبر اكرم را شنیدند شاد شده با كمال بى تابى و با آغوشى باز باستقبال حضرتش شتافتند و مقدم آن حضرت را گرامى داشتند و با نهایت خلوص جان و مال خود را براى پیشرفت اسلام در اختیار وى گذاشتند؛ و به همین مناسبت انصار نامیده شدند.

خداى متعال در كلام خود به قصه هجرت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و هم بخدمات انصار اشاره فرموده از آنان قدردانى مى نماید.

(و الذین تبوؤا الدار و الایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم و لا یجدون فى صدورهم حاجه مما اوتوا و یؤثرون على انفسهم و لو كان بهم خصاصه)

و آنان (انصار) كه پیش از مهاجران خانه براى مسلمانان ساختند و ایمان را تقویت كردند اینان مسلمانانى را كه بسویشان مهاجرت كردند دوست مى دارند در حالیكه نیاز و طمعى در دست مهاجران بود نداشتند و با وجود دست تنگى، دیگران را بر خود مقدم مى داشتند (34).

## سیرى كوتاه در جنگهاى پیغمبر اكرم

### 1 - جنگ بدر

بالاخره در سال دوم هجرت نخستین جنگ میان مسلمانان و كفار مكه در زمین بدر اتفاق افتاد.

در این جنگ كفار نزدیك بهزار نفر با تجهیز كامل و ساز و برگ كافى بودند، و مسلمانان معادل یك سوم آنان افراد داشتند و فاقد ساز و برگ و مركب و توشه بودند ولى عنیت خدائى فتح درخشانى نصیب مسلمانان فرموده ببدترین وضعى كفار را شكست داد.

در این جنگ از كفار هفتاد نفر كشته شد كه تقریباً نصف آنان از دم شمشیر على عليه‌السلام گذشته بودند؛ و هفتاد نفر اسیر دادند و همه ساز و برگ خود را بجا گذاشته یكسره تا مكه گریختند.

### 2 - جنگ احد

در سال سوم كفار مكه بریاست ابى سفیان با سه هزار نفر بمدینه تاختند و در بیابان احد با مسلمانان مصاف دادند.

در این جنگ پیغمبر اكرم با هفتصد نفر از مسلمانان در برابر دشمن صف آرائى كرد. در آغاز جنگ غلبه با مسلمانان بود ولى پس از ساعتى در اثر اشتباه بعضى از مسلمانان شكست بلشكر اسلام افتاد و كفار از هر طرف ریخته شمشیر در میان آنان گذاشتند.

در این جنگ حمزه عموى پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تقریباً با هفتاد نفر از یاران آن حضرت كه اكثرشان از انصار بودند شهید شدند و پیشانى پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زخم برداشت و یكى از دندانهاى پیشین آن حضرت شكست و یكى از كفار كه ضربتى به شانه وى وارد ساخت فریاد كشید كه محمد را كشتم و در نتیجه لشكر اسلام پراكنده شدند.

تنها على عليه‌السلام با چند نفر در گرد پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پابرجا ماندند و همه شان بقنل رسیدند جز على عليه‌السلام كه تا آخر جنگ مقاومت نموده از آن حضرت دفاع مى كرد.

آخر روز دوبراه فراریان لشكر اسلام دور پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گرد آمده مهیاى جنگ شدند، ولى لشكر دشمن همان اندازه از موفقیت را غنیمت شمرده از جنگ دست برداشته راه مكه را پیش گرفتند.

لشكر كفار پس از پیمودن چند فرسخ راه از اینكه جنگ را تا فتح نهائى تعقیب نكردند و زن و بچه مسلمانان را اسیر و اموالشان را غارت نكردند سخت پشیمان شدند و در نتیجه مشغول مشاوره بودند كه دوباره به مدینه حمله كنند، ولى بایشان خبر رسید كه لشكر اسلام به منظور تعقیب جنگ بدنبالشان افتاده در راهند. با شنیدن این خبر مرعوب شده از مراجعت به سوى مدینه منصرف شدند و با عجله رهسپار مكه گردیدند.

همینطور نیز بود، زیرا پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بامر خدا لشكرى از آسیب دیدگان جنگ تجهیز نموده بسرپرستى على عليه‌السلام بدنبال جماعت اعزام داشته بود.

در این جنگ اگرچه تلفات سنگینى بمسلمانان رسید ولى در حقیقت بسود اسلام تمام شد. و مخصوصاً از این رو كه دو طرف متخاصم وقتیكه دست از جنگ برداشتند بیكدیگر وعده دادند كه سال دیگر همان وقت در بدر جنگ دیگرى برپا نمایند پیغمبر با جمعى از یاران خود سر موعد در بدر حاضر شدند ولى كفار از حضور سر باز زدند.

پس از این جنگ مسلمانان بوضع حاضر خود سر و سامان بهترى دادند و در داخل شبه جزیره جز منطقه مكه و طائف از هر سوى پیشرفت مى كردند.

### 3 - جنگ خندق

جنگ سومى كه كفار عرب با پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كرده اند و آخرین جنگى بود كه برهبرى هل مكه واقع شد و جنگ سختى بود، جنگ خندق و جنگ احزاب نامیده مى شود.

پس از جنگ احد سران مكه در رأس آنها ابوسفیان قرار داشت در فكر بودند كه آخرین ضربت كارى را بر پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد ساخته نور اسلام را به كلى خاموش كنند. براى این منظور قبائل عرب را تحریك كرده بهمكارى و كمك خود دعوت مى كردند. طوائف یهود نیز با اینكه با اسلام پیمان عدم تعرض بسته بودند پنهانى دامن باین آتش مى زدند و بالاخره پیمان خود را نقض كرده با كفار پیمان همكارى بستند.

در نتیجه سال پنجم هجرت لشكرى سنگین از قریش و قبائل متفرقه عرب و طوائف یهود با ساز و برگ كامل بسوى مدینه تاختند.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه قبلا از تصمیم دشمن اطلاع بافته بود با یاران خود به مشاورده پرداخت. پس از گفتگوى زیاد با شاره سلمان فارسى كه یكى از صحابه گرام بود دور شهر مدینه خندقى كندند و در داخل شهر متحصن شدند، و لشكر دشمن پس از اینكه بمدینه رسیدند راهى بداخل شهر نیافته ناگزیر شهر را محاصره كردند و به همان نحو بجنگ پرداختند و محاصره و جنگ مدتى به طول انجامید. در این جنگ بود كه عمرو بن عبدود كه یكى از نامیترین سواران و مشهورترین شجاعان عرب بود بدست على عليه‌السلام كشته شد. بالاخره در اثر باد و سرما و خسته شدن اعراب از طول محاصره و اختلاف و جدائى كه میان یهود و عرب افتاد؛ محاصره در هم شكست و لشكر كفار از دور مدینه متفرق شدند.

### 4 - جنگ خیبر

پس از جنگ خندق كه محركین اصلى آن یهود بوده و با كفار عرب همكارى كرده علناً پیمان خود را با اسلام نقض كرده بودند. پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بامر خدا بگوشمالى طوائف یهود كه در مدینه بودند پرداخت و جنگهائى كرد كه همه با فتح و ظفر مسلمانان خاتمه یافت. مهمترین این جنگها جنگ خیبر بود. یهود خیبر قلعه اى مستحكمى در دست داشتند و عده قابل توجه و جنگجویان زبردست و ساز و برگ كافى در اختیارشان بود.

در این جنگ على عليه‌السلام مرحب خیبرى پهلوان نامى یهود را كشته لشكر یهود را متفرق ساخت و پس از آن بسوى قلعه تاخته در قلعه را كنده با لشكر اسلام داخل قلعه گردید و پرچم فتح را بر فراز آن باهتزاز درآورده و با همین جنگها كه در سال پنجم هجرت خاتمه یافت كار یهود و حجاز یكسره شد.

دعوت ملوك و سلاطین

در سال ششم هجرت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نامه هائى بملوك و سلاطین و فرمانروایان مانند شاه ایران و قیصر روم و سلطان مصر و نجاشى حبشه نوشته آنان را باسلام دعوت فرمود. گروهى از نصارى و مجوس بذمه اسلام درآمدند؛ و آن حضرت با كفار مكه پیمان عدم تعرض بست و از جمله شرایط آن این بود كه كفار بمسلمانى در مكه هستند آزار و شكنجه ندهند و دشمنان اسلام را بضرر مسلمانان یارى نكنند.

ولى كفار مكه پس از چندى پیمان را نقض نمودند؛ و در اثر آن پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تصمیم به فتح مكه گرفت و سال ششم هجرت با 10 هزار بمكه تاخته مكه را بدون جنگ و خونریزى فتح نمود و بتهاى بسیارى كه در خانه كعبه بود همه را سرنگون ساخته و شكست.

عموم اهل مكه اسلام را پذیرفتند؛ و سران مكه را كه در ظرف 20 سال آنهمه دشمنى باوى نموده رفتارهاى غیرانسانى در حق او و پیروانش روا داشته بودند احضار فرموده بى آنكه كمترین تندى و ترشروئى كند با نهایت بزرگوارى همه را مشمول عفو خود قرار داد.

### 5 - جنگ حنین

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از فتح مكه بتصفیه اطراف كه شهر طائف نیز از آن جمله بود پرداخت و جنگهاى متعددى با اعراب كرد كه یكى از آنها جنگ حنین مى باشد.

جنگ حنین یكى از جنگهاى مهم پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. این جنگ در وادى حنین كمى پس از فتح مكه با طائفه هوازن اتفاق افتاد لشكر اسلام با دوازده هزار مرد جنگى در مقابل هوازن كه چندین هزار سوار بودند ایستاد و جنگ سختى میان آنان درگرفت.

هوازن ر ابتداى جنگ شكست فاحشى بمسلمانان دادند بطورى كه جز على عليه‌السلام كه پرچم اسلام را در دست داشت و پیشاپیش پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى جنگید و چند نفر انگشت شمار؛ همه فرار كردند ولى پس از ساعتى چند؛ اول انصار و پس از آن سایر مسلمانان بمراكز خود بازگشته با جنگ سختى كه نمودند دشمن را شكست دادند.

در این جنگ 5 هزار اسیر بدست لشكر اسلام افتاده بود ولى بنا بدرخواست پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مسلمانان همه اسیران را آزاد كردند و چند نفرى كه ناراضى بودند آن حضرت نصیب آنانرا با پول خریدارى نموده آزاد فرمود.

### 6 - جنگ تبوك

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در سال نهم هجرت بقصد جنگ با روم لشكرى بتبوك كشید (تبوك جائى است در مرز میان حجاز و شام) زیرا شایع شده بود كه قیصر روم در آن حدود از رومیها و اعراب لشكرى تمركز مى دهد و جنگ موته نیز پیش از آن با روم در همان حدود اتفاق افتاده و منجر بشهادت سرداران اسلام: جعفر بن ابیطالب و زید ابن حارثه و عبدالله بن رواحه شده بود.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با 30 هزار لشكر متوجه تبوك شد ولى با رسیدن لشكر اسلام جماعتى كه آنجا بودند متفرق شده بودند.

سه روز در تبوك توقف نموده بقضیه آن نواحى پرداخت و پس از آن بمدینه مراجعت فرمود.

### جنگهاى اسلامى دیگر

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جز جنگهائى كه نامبرده شد در مدت 10 سال توقف خود در مدینه تقریباً 80 جنگ بزرگ و كوچك دیگر نیز كرده است و تقریباً در یك چهارم آنها خود حضرت شخصاً شركت نموده است.

در جنگهائى كه شركت مى نمود بى آنكه مانند سایر فرماندهان در پناهگاهى قرار گرفته فرمان هجوم و كشتار دهد خود نیز دوش بدوش سربازان در حمله ها شركت مى كرد ولى هرگز اتفاق نیفتاد كه بقتل كسى مباشرت كند.

## نظرى بشخصیت معنوى پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم طبق مدارك تاریخى قطعى در محیطى پرورش یافته بود. كه پست ترین محیط زندگى و كانون جهالت و فساد و رذائل اخلاقى بود. در چنین محیطى بى آنكه از آموزش و پرورش علمى خود برخوردار شود روزگار كودكى و جوانى خود را گذرانیده بود.

آن حضرت اگرچه هرگز بت نپرستید و با شیوه هاى خلاف انسانیت آلوده نگشت، ولى در میان چنان مردمى بود و بهیچوجه زندگى عادى وى چنان آینده پرغوغائى را نشان نمى داد. و راستى از یتیمى تهیدست - درس نخوانده چشم و گوش بسته؛ باور كردنى نبود.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روزگارى را بهمین وضع گذرانیده تا شبى از شبها كه با همان آرامش ضمیر و ذهن خالى مشغول عبادت بود بطور ناگهانى شخصیت دیگرى یافت.

شخصیت درونى خاموش وى بیك شخصیت آسمانى تبدیل شد، افكار و عقائد هزاران ساله جامعه بشرى را خرافى دانست و روش و آئین جهانیان را با واقع بینى خود، ظالمانه و ستمكارانه دید.

گذشته و آینده جهان را بهم پیوند داده راه سعادت بشر را تشخیص داده چشم و گوش آن حضرت عوض شد، و جز حق و حقیقت ندید و نشنید و زبانش بسخن خدائى و گفتار آسمانى و حكمت و موعظت باز شد و روحیه درونى كه در محیط ناچیز سوداگرى و داد و ستد، سرگرم اصلاح كارهاى روزمره بود پر و بال باز كرده بصدد اصلاح جهان و جهانیان و واژگون ساختن سازمان هزاران ساله گمراهى و ستمگرى بشر برآمد، و براى احیاء حق و حقیقت یكه و تنها قیام نمود و آنهمه نیروهاى جهانى درهم فشرده و دهشتناك مخالف را بهیچ شمرد. در معارف الهیه سخن گفت؛ و همه حقایق هستى را از یگانگى آفریدگار جهان استنتاج كرد.

اخلاق عالیه انسانى را ببهترین وجهى تشریح فرمود و روابط آنها را كشف و روشن نمود و خودش بآنچه بیان مى كرد پیش از هر كس معتقد بود، و بهر چه تحریص و ترغیب مى نمود اول خودش عمل مى كرد.

شرایع و احكامى آورد كه مشتمل بر یك سلسله عبادتها و پرستشهائى است كه با زیباترین صورتى مقام بندگى را در برابر عظمت و كبریاى خداى یگانه نشان مى دهد.

قوانین دیگر حقوقى و جزائى آورد كه بهمه مسائل مورد نیاز جامعه بشرى پاسخ كافى مى دهد قوانینى كه با همدیگ ارتباط كامل دارد و بر اساس توحید و احترام اخلاق عالیه انسانى استوار است.

مجموعه قوانینى كه آنحضرن آورده است اعم از عبادات و معاملات چنان وسیع و پردامنه مى باشد كه بهمه مسائل زندگى فردى و اجتماعى كه در جهان بشریت مى توان فرض كرد و نیازمندى هاى گوناگون كه با گذشت زمان پیش مى آید رسیدگى كرده دستور تشخیص مى دهد.

آن حضرت قوانین دین خود را جهانى و همیشگى مى داند یعنى معتقد است كه دین وى مى تواند نیازمندى هاى دنیوى و اخروى همه جامعه هاى بشرى را براى همیشه رفع نماید و مردم باید براى تأمین سعادت خود همین روش را اتخاذ كنند البته حضرت این سخن را بیهوده و بدون مطالعه نفرموده است بلكه پس از بررسى آفرینش و پیش بینى آینده جهان انسانیت باین نتیجه رسیده است. و به عبارت دیگر پس از آنكه:

اولا توافق و هم آهنگى كامل را میان قوانین خود و آفرینش جسمى و روحى انسان روشن ساخت.

ثانیاً تحولاتى را كه در آینده واقع خواهد شد و صدمات را كه به جامعه مسلمان خواهد رسید بطور كلى در نظر گرفته، پس از آن حكم بدوام و ابدیت و احكام دین خود نموده است.

پیشگوئى هائى كه با مدارك قطعى از آن حضرت بما رسیده، اوضاع و احوال عمومى پس از رحلت خود را تا زمانهاى بسیار دورى تشریح نموده است.

آن حضرت اصول این معارف و شرایط را بطور پراكنده در قرآن براى عموم تلاوت كرده كه فصاحت و بلاغت حیرت آور آن فصحاء عرب را كه فرمانروایان كشور بلاغت بودند بزانو درآورده و افكار دانشمندان جهان را متحیر ساخته است.

اینهمه كارها را در مدت بیست و سه سال انجام داده كه سیزده سال آنرا در زیر شكنجه و آزار و كارشكنى طاقت فرساى كفار مكه گذرانیده و ده سال آنراهم با جنگ و لشكركشى و مبارزه خارجى با دشمنان علنى و مبارزه داخلى با منافقان و كارشكنان و اداره امور مسلمانان و اصلاح عقاید و اخلاق و اعمال آنان و هزاران گرفتارى دیگر بسر برده است.

آن حضرت اینهمه راه را با یك تصمیم خلل ناپذیر كه به پیروى حق و زنده كردن آن داشت پیمود؛ نظر واقع بین او تنها با حق آشنا بود و وقعى بخلاف حق نمى گذاشت اگرچه موافق با منافع خودش یا با تمایلات و احساسات عمومى بود. آنچه را حق دانست پذیرفت و دیگر رد نكرد و آنچه را باطل دانست رد كرد و هرگز نپذیرفت.

شخصیت روحى آن حضرت فوق العاده بود:

اگر با نظر انصاف كمترین تأمل در مطالب فصل گذشته نمائیم تردید نخواهیم داشت كه پیدایش چنین شخصیتى در چنان اوضاع و شرائط، جز خرق عادت و اعجاز نبوده و بجز تأیید خاص خدائى سببى نداشته است.

از اینروى خداى متعال در كلام خود بارها از امى بودن و یتیمى و تهیدستى پیشین آن حضرت یادآورى مى كند و شخصیتى را كه بوى عطا فرموده یك معجزه آسمانى شمرده با آن بحقانیت دعوتش احتجاج مى كند چنانچه مى فرماید:

(الم یجدك یتیماً فاوى و وجدك ضالاً فهدى و وجدك عائلاً فاغنى).

مگر یتیمى نبودى كه خدایت جا و پناه داد؟ و نیازمندى نبودى كه خدایت بى نیاز كرد؟ و گمنامى نبودى كه خدایت نام و نشان بخشید (35).

و نیز مى فرماید:

(و ما كنت تتلو من قبله من كتاب و لا تخلطه بیمینك)

تو پیش از پیامبرى و نزول قرآن به خواندن و نوشتن آشنا نبودى (36).

و باز مى فرماید:

(و ان كنتم فى ریب مما نزلنا على عبد نافأتوا بسوره من مثله)

و اگر در آنچه بر بنده خود؛ محمد كه در محیط نادانى و فساد بزرگ شده و تعلیم و تربیت ندیده) فرستادیم شك دارید سوره اى مانند آن بیاورید (37).

## سیرت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

یگانه پایه و اساسى كه پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بامر خداى متعال بنیاد دین خود را روى آن قرار داده و آنرا مایه سعادت جهانیان شناخته اصل توحید است.

بموجب اصل توحید؛ كسیكه مبدأ آفرینش جهان و سزاوار پرستش است خداى یگانه مى باشد و براى كسى جز خداى متعال نمى توان سر تعظیم فرود آورده كرنش نمود.

بنابراین، روشى كه در جامعه بشرى باید معمول شود اینست كه همه با هم برابر و برادر باشند و كسى را جز خدا فرمانرواى بى قید و شرط خود قرار ندهند، چنانكه خداى متعال مى فرماید:

(قل یا اهل الكتاب تعالوا الى كلمه سواء بیننا و بینكم ان لا نعبد الا الله و لا نشرك به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله)

بگو اهل كتاب بیائید در یك كلمه اتفاق داشته باشیم و آن اینست كه كسى را جز خداى جهان نپرستیم و اینكه بعضى از ما بعضى دیگر را خداوند كار و فرمان رواى بى قید و شرط قرار ندهد (38).

طبق این دستور آسمانى، آن حضرت در سیرت خود همه را برابر و برادر هم قرار مى داد؛ و در اجراء احكام و حدود الهى هرگز تبعیض و استثناء قائل نبود؛ و میان آشنا و بیگانه و قوى و ضعیف و غنى و فقیر و مرد و زن فرقى نمى گذاشت، و هر كس را بر اساس احكام و قوانین دین بحقوق خود مى رسانید:

كسى حق تحكم و فرمانروائى و زورگوئى بكس دیگرى نداشت و مردم در بیرون از مرز قانون حداكثر آزادى را داشتند (البته آزادى در مقابل قانون نه تنها در اسلام بلكه در هیچ قانونى از قوانین اجتماعى معنى ندارد).

همین روش آزادى و عدالت اجتماعى است كه خداى متعال در معرفى پیغمبر گرامى خودش ذكر مى فرماید:

(الذین یتبعون الرسول البنى الامى الذى یجدونه مكتوباً عند هم فى التوراه و الانجیل یأمرهم بالمعروف و ینها هم عن المنكر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التى كانت علیهم فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذى انزل معه اولئك هم المفلحون قل یا ایها الناس انى رسول الله الیكم جمیعاً)

آنانكه پیروى مى كنند از پیامبر امى ما كه وصف او در توراه و انجیل مسطور است؛ پیامبرى كه ایشان را بآنچه با فطرت و نهاد خدادادى خود خوبى آنرا درك مى كنند امر مى نماید و از آنچه با فطرت خود خوب نمى شمارند نهى مى كند و چیزهاى پاك را براى ایشان حلال و چیزهاى پلید را حرام مى كند؛ پیامبرى كه هر گونه مقررات سخت و دشوار و زنجیرهاى آزادى كش را از ایشان بر مى دارد. كسانیكه بوى ایمان آوردند و احترام و یاریش كردند و از نورى (قرآن) كه بوى نازل شده پیروى كردند؛ رستگار مى باشند. اى پیامبر ما بمردم بگو؛ من از جانب خدا بسوى همه شما فرستاده شده ام. یعنى روشى كه خداى متعال بمن دستور داده در میان شما اجرا خواهم كرد (39).

و از اینجا است كه پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در زندگى خود هیچ گونه امتیازى براى خود قرار نداد و هرگز پیش كسى كه سابقه آشنایى با آن حضرت نداشت از سایر مردم تمیز داده نمى شد.

بكارهاى خانگى مى پرداخت؛ همه را شخصاً مى پذیرفت و بسخن ارباب حاجت شخصاً گوش مى داد؛ روى تخت و در صدر مجلس نمى نشست، در موقع حركت موكب و تشریفات رسمى نداشت.

اگر مالى بدستش مى رسید بیشتر از مخارج ضرورى خود را بفقرا مى داد و گاهى موجودى ضرورى خود را نیز بمستمندان داده خود با گرسنگى مى گذرانید و همیشه مانند فقرا زندگى مى كرد و با فقرا مى نشست، در احقاق حقوق مردم كم ترین مسامحه بخرج نمى داد ولى در حقوق شخصى خود حداكثر عفو و اغماض به كار مى برد.

وقتى در فتح مكه سران قریش را بحضورش جلب كردند با اینكه پیش از هجرت آنهمه ستمها بوى كرده و پس از هجرت نیز فتنه ها برانگیخته بودند و جنگ هاى خونین با وى نموده بودند؛ كمترین تندى بروز نداد و همه را عفو فرمود.

درود خدا بر او و بر خاندانش باد.

باید بخوبى آگاه بود كه آن حضرت هدفى جز نشر دین توحید نداشت و با شیرین ترین اخلاق و گشاده ترین روى و رساترین حجت و برهان مردم را بتوحید دعوت مى فرمود و یاران خود را نیز بتعقیب همین روش توصیه مى فرمود. چنانكه خداى متعال دستورش مى دهد:

(قل هذه سبیلى ادعو الى الله على بصیره انا و من اتبعنى)

بگو روش من این است كه با بصیرتى كامل بسوى خدا دعوت كنم و پیروان من نیز چنین اند (40).

آن حضرت كمال عنایت را باین مطلب داشت كه در جامعه اسلامى هر فردى (اگر چه غیر مسلمان و در ذمه اسلام باشد) بحقوق حقه خود نائل آید و در اجراء قوانین الهى كمترین استثنائى پیدا نشود؛ و همه در پیشگاه حق و عدالت برابر باشند. كسى بر كسى (جز از ناحیه تقوى) امتیارى نداشته و از راه ثروت یا نسب قدرتهاى معمولى دیگر بر كسى تقدم نجوید و برترى نفروشد؛ و طبقات نیرومند اجتماع بضعفاء و درماندگان زور نگویند و زیردستان را ستم روا ندارند.

آن حضرت خود نیز مانند فقراء مى زیست و در نشستن و برخاستن و رفتن و آمدن بهیچوجه تشریفات بكار نمى برد، بكارهاى خانگى مى پرداخت و دربان و نگهبان نداشت، در میان مردم از افراد عادى شناخته نمى شد با مردم كه راه مى رفت پیش نمى افتاد؛ و به مجلسى كه وارد مى شد در نزدیك ترین جاى خالى مى نشست و یارانش را وامى داشت كه حلقه وار ننشینند تا مجلسشان صدر و ذیل نداشته باشد بهر كه مى رسید حتى بزنان و كودكان سلام مى كرد روزى به یكى از یارانش كه مى خواست جلوى وى بخاك افتد و سجده كند، فرمود: چه مى گوئى؟ اینها روش قیصر و كسرى است و شأن من پیغمبرى و بندگى است، او بیارانش سفارش مى كرد كه نیاز نیازمندان و شكایت ضعیفان را بمن رسانید، در این باره مسامحه روا مدارید. گویند آخرین سخن كه فرمود سفارشى بود كه درباره بردگان و زنان به مردم نمود.

### چند نكته از سیرت پیغمبر اكرم

پیغمبر اكرم در اخلاق كریمه خود انگشت نماى دوست و دشمن بود. در حسن معاشرت آنهمه آزار و شكنجه و بدرفتارى كه از دشمنان ستمكار و دوستان نادان خود دمیدید هرگز خم بابرو نمى آورد و اظهار دلتنگى نمى كرد، بزنان و كودكان و زیردستان در سلام پیشى مى گرفت. از هنگامى كه از جانب خدا مأموریت تبلیغ دین و هدایت و رهبرى مردم را پیدا كرد لحظه اى در انجام وظیفه غفلت نكرد و در كوشش خستگى ناپذیر خود از پاى ننشست. سیزده سال پیش از هجرت كه در مكه بود با گرفتارى طاقت فرسا كه از ناحیه مشركین عرب داشت پیوسته بعبادت و تبلیغ دین خدا اشتغال داشت. و در ده سال بعد از هجرت با گرفتارى هاى روز افزون كه از ناحیه دشمنان دین داشت و كارشكنى هائى كه یهود و منافقان مسلمان نما مى كردند، معارف دین و قوانین اسلام را با وسعت حیرت انگیزى كه دارد بمردم رسانید و بیش از 80 جنگ با دشمنان اسلام نمود.

علاوه بر آنكه اداره امور جامعه اسلامى را كه در آنموقع شامل همه شبه جزیره مى گردید بعهده داشت، حتى بشكایتها و نیازمندى هاى جزئى مردم؛ بى حاجب و دربان شخصاً رسیدگى مى كرد.

در شهامت و شجاعت پیغمبر اكرم این اندازه بس كه یكه و تنها در برابر جهان آنروز كه چیزى جز زورگوئى و حق كشى حكومت نمى كرد با دعوت حقه قد علم كرد و آنهمه شكنجه و عذاب كه از ستمكاران وقت دید، هرگز در وى سستى و دلسردى ایجاد نكرد و در هیچ جنگى پاى بعقب نگذاشت.

پیغمبر اكرم عفت نفس جالبى داشت. در زندگى خود زى فقرا را داشت و ساده زندگى مى كرد، و میان او و خادمان و غلامان او فرقى بنظر نمى رسید و آنهمه اموال خطیر كه بدستش مى رسید بفقراء مسلمانان بذل مى كرد و توشه كمى نیز براى زندگى خود و اهل خانه خود بر مى داشت. حتى گاهى روزها مى گذشت و از خانه وى دود بلند نمى شد و غذاى پخته اى تهیه نمى گردید؛ در زندگى بنظافت و مخصوصاً بعطر خیلى علاقه زیادى داشت. پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هرگز تغییر حال نداد و با همان تواضع و فروتنى كه در اوایل داشت در اوخر زندگى نیز زندگى مى كرد و با آن موقعیت باارزشى كه داشت هرگز امتیازى كه ارزش اجتماعى او را نشان دهد براى خود قائل نشد. روى تخت ننشست و صدر مجلس را به خود اختصاص نداد و هنگام راه رفتن جلو مردم نیفتاد و هرگز قیافه فرمانروائى و حكمرانى بخود نگرفت. گاهى كه در مجلس عمومى در میان یاران خود بود اشخاص ناشناس براى ملاقات او مى آمدند آن حضرت را نمى شناختند و اهل مجلس را مخاطب ساخته مى گفتند: كدامتان پیغمبر خدا هستید؟ آنگاه مردم پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نشان مى دادند.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در عمر خود هرگز بكسى دشنام نداد و سخن بیهوده نگفت و با قهقهه نخندید و عملى سبك و بى ارج انجام نداد. بتفكر و تأمل علاقه داشت و بسخن هر دردمندى و باعتراض هر متعرضى گوش مى داد آنگاه بپاسخش مى پرداخت و هرگز سخن كسى را قطع نمى كرد؛ فكر آزاد را نمى كشت؛ ولى اشتباه هر مشتبه را روشن ساخته روى زخم درونى وى مرحم مى گذاشت.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مهربان و بسیار رقیق القلب بود و از رنج بردن هر گرفتارى متأثر مى شد؛ ولى هرگز در مجازات بزه كاران و بدكرداران خود را نمى باخت و در اجراء میان دور و نزدیك و آشنا و بیگانه فرق نمى گذاشت.

در سرقتى كه از خانه یكى از انصار شده بود یك یهودى و یك مسلمان متهم بودند جمع كثیرى ازانصار پیش آن حضرت آمده فشار آوردند كه براى حفظ آبروى مسلمانان و بالخصوص انصار، و نظر بدشمنیهاى علنى یهود؛ مرد یهودى مجازات شود ولى آن حضرت چون حق را بخلاف آنچه مى خواستند تشخیص داد، آشكارا از یهود طرفدارى كرده و مرد مسلمان را محكوم نمود.

درگیر و دار جنگ بدر كه آن حضرت بتسویه صفوف لشكر اسلام مى پرداخت به یكى از جنگجویان رسید كه قدرى جلوتر از دیگران ایستاده بود آن حضرت باعصائى كه در دست داشت بشكم آن مرد فشار داد كه عقبتر ایستاده صف را راست نماید. مرد جنگجو گفت یا رسول الله بخدا قسم شكم بدرد آمد باید قصاص بكشم. حضرت عصا را بدست وى داد لباس را از شكم خود كنار زد و فرمود قصاص خود را بكش مرد جنگجو دویده شكم آن حضرت را بوسید و گفت: من مى دانم كه امروز كشته مى شوم مى خواستم بدین وسیله ببن مقدست تماس حاصل كنم پس از آن بدشمن حمله كرد شمشیر زد تا شهید شد.

## وصیت پیغمبر اكرم به مسلمانان

جهان بشریت مانند سایر اجزاء جهان هستى كه مشهود ما است محكوم ناموس تغیر و تبدل مى باشد و همچنین اختلاف شدیدى كه در ساختمان افراد مشهور است سلیقه اى مختلف بوجود آورده كه در اثر آن نفوس مردم در تندى و كندى فهم و ادراك و نگهدارى و فراموشى افكار مختلف است.

از این رو عقائد و همچنین رسوم و مقرراتى كه در میان جمعیتى حكومت مى كند اگر ریشه ثابت و نگهبانان با ایمان و قابل اعتمادى نداشته باشد در كمترین وقتى در معرض تغییر و تحریف قرار گرفته از میان خواهد رفت. مشاهده و تجربه، این مسئله راه بروشنترین وجهى براى ما اثبات مى كند.

در راه پیشگیرى از این خطر پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى دین جهانى و دائمى خود مدركى پاى برجا و نگهبانان صلاحیت دارى معرفى فرمود و كتاب خدا و اهل بیت كرام خود را بمردم توصیه نمود.

چنانكه عامه و خاصه بنحو تواتر نقل كرده اند كه پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بارها فرموده: من پس از خود كتاب خدا و اهلبیت خود را در میان شما مى گذارم. اینها هرگز از هم جدا نمى شوند و شما مادامیكه باینها تمسك كنید گمراه نخواهید شد.

## رحلت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مسئله جانشینى

آخرین شهرى كه فتح آن موجب استیلاى نام اسلام بر شبه جزیره عربستان شد شهر مكه بود كه حرم خدا و جایگاه كعبه است، این شهر در سال هشتم هجرى بدست لشكریان اسلام افتاد و پس از آن بفاصله كمى شهر طائف نیز فتح شد.

سال دهم هجرت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى انجام مراسم حج بمكه رفت و پس از برگزارى حج و تعلیمات لازمه بمردم راه مدینه را یش گرفت در میان راه در محلى بنام غدیر خم دستور داد تا قافله را از حركت باز داشتند و در میان صد و بیست هزار نفر حاجى كه از نواحى متفرقه گرد آمده بودند دست على عليه‌السلام را گرفته بلند نموده و ولایت و جانشینى آن حضرت را بهمه اعلام داشت.

با این اقدام مسئله والى در جامعه اسلامى كه ولایت امور مسلمین را داشته باشد و از كتاب و سنت نگهبانى و از معارف و قوانین دینى نگهدارى كند حل شد و حكم آیه شریفه:

(یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته (41)) اجرا گردید. پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بمدینه برگشت و پس از هفتاد روز تقریباً در بیست و هشتم ماه صفر سال یازدهم هجرت رحلت فرمود.

## قرآن سند نبوت

بزرگترین پشتوانه اى كه پیغمبر اكرم آنرا سند نبوت معرفى كرد و براى اصول و فروع معارف اسلامى مصدر و مدرك و بعبارت دیگر تكیه گاه قرار داد؛ كتاب آسمانى آن حضرت است كه قرآن نامیده مى شود.

قرآن كریم كلام خداى متعال؛ و خطاباتى است كه از مصدر عزت و مقام و كبریا و عظمت بپیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل گشته و بوسیله آن راه سعادت نشان داده شده است.

قرآن كریم یك سلسله مواد علمى و عملى بجهان انسانى نشان مى دهد كه آدمى با بكار بستن آنها بسعادت این جهان و آن جهان نائل خواهد شد.

قرآن كریم معجزه نبوت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و یك حجت و مدركى است كه خصم را از هر جهت عاجز و زبون مى كند و راه هر عذر و اعتراض و مناقشه و معارضه را بر وى مى بندد و مقاصد خود را بروشنترین وجهى اثبات مى كند.

قرآن كریم در میان مقاصد خود بى آنكه مردم را بتقلید كوركورانه دعوت نماید با ایشان با زبان عادى و منطق خدادادى خودشان سخن مى گوید. و یكرشته معلومات را كه انسان خواه ناخواه با فطرت خود درك مى كند یادآور شده تذكر مى دهد كه هرگز انسان نمى تواند از پذیرفتن آنها شانه خالى نماید و از اعتراف با آنها سر باز زند.

خداى متعال مى فرماید:

(انه لقول فصل و ما هو بالهزل)

سوره طارق آیه 14 خلاصه ترجمه:

قرآن كریم سخنى است كه جدا كننده حق از باطل است؛ كلامى نیست كه بیهوده و سرسرى گفته شده باشد.

مطلبى را كه بیان مى كند تا آنجا كه شعاع دلالتش پیش مى رود براى همیشه نسبت بهمه كس زنده و پاینده است؛ نه مانند سخنان معمولى مردم كه از جهانى چند كه فهم و تفكر مى تواند احاطه كند سنجیده شود و از بقیه جهات عفلت و اهمال در آن راه داشته باشد، بلكه كلام خدائى است كه بهر پیا و نهان محیط و از هر مصلحت و مفسده باخبر مى باشد.

از اینرو بر هر فرد مسلمان لازم است كه چشم واقع بینى خود را بگشاید و پیوسته متذكر این دو آیه شریفه بوده كلام خدا را زنده و پاینده تلقى نماید، و بآنچه دیگران فهمیده و گفته اند قناعت نورزد، و در تفكر آزاد را كه یگانه سرمایه اختصاصى انسانیت است، و قرآن كریم آنهمه تاكید در بكار انداختن آن مى نماید بروى خود نبندد، زیرا كتاب خدا براى همیشه و نسبت بهمه كس قول فصل و حجتى زنده است و چنین كتابى بفهم دسته معینى منحصر نخواهد شد.

خداوند متعال مى فرماید:

(و لا یكونوا كالذین اوتوا الكتاب من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم)

مسلمانان مانند اهل كتاب نباشند كه به آنان كتاب داده شد و در اثر طول مدت دلهایشان سخت شده معارف الهى را نپذیرفتند (42).

قرآن كریم از مردم مى خواهد كه بفطرت خود مراجعه كرده حق را بپذیرند یعنى اولا خود را براى قبول بى قید و شرط حق آماده سازند و آنچه را كه دیدند حق است و خیر و نفع دنیا و آخرتشان در آن است بى اینكه بوسوسه هاى شیطان و نداى هوى و هوس گوش دهند قبول نمایند.

پس از آن معارف اسلامى را بشعور زنده خود عرضه دارند؛ اگر دیدند حق است و مصلحت و آسودگى واقعى آنان در پذیرفتن و بكار بستن آنها است تسلیم آنها شوند؛ و البته در این صورت روش زندگى انسان و آئینى كه در جامعه بشرى معمول مى شود مقررات و دستورهائى خواهد بود كه انسان با خواست غریزى و تمایل فطرى خود آنها را مى خواهد.

و بالاخره روش یكنواختى خواهد بود كه همه اجزاء و مواد آن با ساختمان ویژه انسانى توافق كامل داشته باشد و از تضاد و تناقض بكلى دور ماند؛ نه روش متضادى كه در جائى از معنویات سرچشمه گیرد، و درجائى از مادیات و در موردى موافق با عقل سلیم، و در موردى تابع هوى و هوس.

خداى متعال در وصف قرآن كریم مى فرماید:

(یهدى الى الحق و الى طریق مستقیم)

قرآن كریم راهنمائى مى كند بسوى مطلق حق، و راهنمائى مى كند بسوى یك راه و روشى كه یكنواخت و از هر گونه تضاد و تناقض دور باشد (43).

و باز مى فرماید:

(ان هذا القرآن یهدى للتى هى اقوم)

بدرستى این قرآن بسوى دین و آئینى رهنمائى مى كند كه در اداره و رهبرى زندگى انسان از سایر روشها و آئینها تواناتر است و ایستادگى بیشترى دارد (44).

در آیه دیگر سبب این توانائى اسلام را همان مطابقت اسلام با آفرینش انسان معرفى مى كند، زیرا پر روشن است كه روش و راهى كه خواسته هاى فطرى و نیازمندى هاى واقعى انسان را پاسخ مى دهد ببهترین وجهى انسان را كامیاب و خوشبخت خواهد ساخت:

(فأقم وجهك للدین حنیفاً فطره الله التى فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدین القیم)

براى پذیرفتن دین استوار باش با رعایت میانه روى. دینى كه با آفرینش مخصوص انسانى كه هرگز قابل تغییر و تبدیل نیست توافق كامل دارد، چنین دینى استكه مى تواند جامعه انسانى را اداره نماید و بسر منزل سعادت برساند (45).

و باز مى فرماید:

(كتاب انزلناه الیك لتخرج الناس من الظلمات الى النور)

كتابى است كه بتو نازل كردیم كه مردم رااز تاریكیها بسوى روشنائى بیرون آورى (46).

قرآن كریم مردم را براه روشنى دعوت مى كند كه روشن باشد و سر منزل مقصود را بروشنى نشان دهد، این راه ناگزیر راهى خواهد بود كه بخواست هاى فطرى انسان همان نیازمندى هاى واقعى او است پاسخ درست بدهد و با نظرى كه عقل سلیم مى دهد توافق داشته باشد؛ و آن همان دین فطرى است كه اسلام نامیده مى شود.

اما روشى كه بر اساس هوى و هوس و ارضاء شهوت و غضب جامعه یا افراد با نفوذ جامعه گذاشته شده؛ و همچنین راه و روشى كه با تقلید كوركورانه از پدران و نیاكان اتخاذ گردیده، و همچنین راه و روشى كه یك ملت عقب مانده و ناتوان از یك ملت توانا و نیرومند گرفته باشد و بى اینكه بررسى كرده با منطق عقل سلیم تطبیق نمایند هر چه پیش آنان یافتند بى چون و چرا پذیرفته خود را بایشان تشبیه كنند، اینگونه روشها جز فرو رفتن در تاریكى نیست و در حقیقت پیمودن راهى است كه به هیچ وجه رسیدن به مقصد را تضمین نمى كند چنانكه خداى متعال مى فرماید: (اومن كان میتافأ حییناه و جعلناه له نوراً یمشى به فى الناس كمن مثله فى الظلمات لیس بخارج مثلها) سوره انعام آیه 122.

خلاصه معنى: آیا كسیكه مرده بود و ما او را (بوسیله هدایت بسوى دین) زنده كردیم و بوى روشنائى دادیم كه با راهنمائى آن در میان مردم راه زندگى را مى پیماید مانند كسى است كه در تاریكیهاى گوناگون فرو رفته و از آنها بیرون نخواهد آمد؟

### اهمیت قرآن مجید

قرآن كریم كتابى است آسمانى كه پشتوانه آئین جهانى و همیشگى اسلام است و كلیات معاف اسلام در آن با بیانى جذاب ذكر شده است و از این نظر ارزش آن مساوى با ارزش دین خدا است، و دین كه سعادت واقعى و نیكبختى حقیقى بشر بسته بآن است از هر چیز پرارزشتر و مهمتر و بالاتر است بلكه هیچ چیز كه در ارزش قابل سنجش با آن نیست. گذشته از این قرآن كریم سخن خدا و معجزه باقیه پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد.

### اعجاز قرآن

مسلم است كه لغت عربى زبانى است نیرومند و پهناور كه مى تواند مقاصد درونى انسان را بروشنترین و دقیق ترین وجهى اداء كند و در این خصوص كاملترین زبانها است.

از راه تاریخ ثابت شده است كه اعراب جاهلیت (پیش از اسلام) كه اغلب چادرنشین و از رسوم مدنیت بى بهره و از بیشتر مزایاى زندگى كاملا محروم بوده اند در قدرت بیان و بلاغت كلام، موقع و مقام بزرگى داشته اند چنانكه در صفات تاریخ هرگز نمى توان براى آنان رقیبى پیدا كرد.

در بازار ادبیات عرب؛ سخن شیوا بالاترین ارزش را داشت و سخنان زیبا ادیبانه را بسیار احترام مى گذاشتند. و همانطور كه بتها و خدایان خویش را در خانه كعبه نصب مى كردند اشعار دلربا و دلنشین سخنوران و شعراى درجه یك را بدیوار كعبه مى آویختند. و با آنكه زبانى بآن پهناورى و با آن همه علائم و دستورهاى دقیق را بدون كمترین غلط و كوچكترین اشتباهى بكار مى بردند و در آرایش و پیرایش كلام بیداد مى كردند، در روزهاى نخستین كه آیاتى از قرآن كریم به پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل گردید و براى مردم تلاوت شد غلغله اى در میان اعراب و سخنوران آن قوم انداخت و بیان جذاب و پر معنى قرآن چنان در قلبها جاى كرده و صاحبدلان را شیفته خود ساخت كه هر سخن شیوائى را فراموش كرده و شعرهاى آبدارى كه از استادان سخن بنام (معلقات) بكعبه آویخته شده بود پائین آوردند.

این سخنان خدائى با زیبائى و دلربائى بى پایان خود هر دلى را مجذوب مى ساخت و با نظم شیرین خود مهر خاموشى بدهان شیرین زبانها مى زد.

ولى از سوى دیگر براى اقوام مشرك و بت پرست بسیار تلخ و ناگوار بود زیرا با بیان رسا و حجت قاطع خود آئین توحید را مبرهن و مدلل مى ساخت و روش شرك و بت پرستى را نكوهش مى كرد و بتهائى را كه مردم، خدایان مى نامیدند و دست نیاز بسوى آنها دراز مى كردند و در پیشگاه آنها قربانیها مى نمودند و بالاخره آنها را مى پرستیدند بدگوئى كرده و آنها را مجسمه ى سنگى و چوبى بیجان و بدون اثر و ثمر معرفى مى نمود اعراب وحشى را كه كبر و نخوت سراپاى آنان را فرا گرفته و زندگانى خود را بر اساس خونخوارى و راهزنى بنا نهاده بودند بآئین حق پرستى و احترام عدالت و انسانیت دعوت مى كرد این بود كه اعراب از راه ستیزه و مبارزه پیش آمدند و براى خاموش كردن این مشعل هدایت بهر وسیله اى دست مى زدند ولى هرگز از كوشش نابكارانه خود جز نومیدى سودى نمى بردند. در اوائل بعثت، پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را پیش یكى از فصحا بنام ولید كه از سخن شناسان معروف بود بردند آن حضرت آیاتى چند از اول سوره حم سجده تلاوت نمود. ولید با كبر و نخوتى كه داشت با دقت گوش مى داد تا آن حضرت به آیه شریفه (فان اعرضوا فقل انذرتكم صاعقه مثل صاعقه عادو ثمود) رسید همینكه این آیه را تلاوت فرمود حال ولید دگرگون گردیده لرزه بر اندامش افتاد چنانكه از خود بیخود گردید و مجلس بهم خورده جماعت متفرق شدند.

بعد از آن عده اى پیش ولید آمده گله آغاز كردند كه ما را پیش محمد سرافكنده و رسوا كردى گفت: نه بخدا قسم شما مى دانید كه من از كسى نمى ترسم و طمعى نیز ندارم و مى دانید كه سخن شناسم، سخنانى كه از محمد شنیدم شباهتى بسخنان مردم ندارد سخنانى است جذاب و دلفریب، نه شعرش مى تواند نامید نه نثر، پرمغز و ریشه دار است و اگر من ناگزیرم كه در این باره قضاوتى كرده سخنى بگویم سه روز مهلتم دهید تا فكرى بنمایم پس از سه روز كه نزد وى آمدند ولید گفت: سخنان محمد سحد و جادو است كه دلها را فریفته خود مى سازد.

مشركان براهنمائى ولید قرآن را سحر و جادو نامیده از شنیدن آن پرهیز مى كردند و مردم را نیز از گوش دادن به آن منع مى نمودند. و گاهى كه پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسجدالحرام به تلاوت قرآن مى پرداخت آوازها بلند كرده كف مى زدند تا دیگران صداى آن حضرت را نشوند.

با این همه چون در برابر بیان شیوا و دلرباى قرآن دلداده بودند بیشتر اوقات آرام نمى گرفتند و از تاریكى شب استفاده كرده پشت دیوار خانه آن حضرت جمع شده به تلاوت قرآن گوش مى دادند آنگاه آهسته بیكدیگر مى گفتند این سخن را سخن مخلوق نمى توان گفت. خداى متعال باین معنى اشاره نموده مى فرماید:

(نحن اعلم بما یستمعون به اذ یستمعون الیك و اذ هم نجوى اذ یقول الظالمون ان تتبعون الا رجلاً مسحوراً) سوره اسرى آیه 47 خلاصه ترجمه: ما بهتر مى دانیم كه آنان وقتیكه بتلاوت تو گوش مى دهند قرآن را با چه گوشى مى شنوند و بهتر مى دانیم كه این ستمكاران مى گویند این مرد جادوزده است آنوقت برگشته آسته به گوش همدیگر چه مى گویند.

گاهیكه پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد كعبه بتلاوت قرآن و دعوت مردم مى پرداخت سخنوران عرب كه مى خواستند از جلو آن حضرت بگذرند خم مى شدند كه دیده و شناخته نشوند چنانكه خداى متعال مى فرماید:

(الا انهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه) سوره هود آیه 5 خلاصه ترجمه: آنان خم مى شدند كه خود را از پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پنهان كنند.

متهم ساختن پیغمبر اكرم

كفار و مشركین نه تنها قرآن كریم را سحر نامیدند بلكه بمطلق دعوت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سحر مى گفتند و هر وقت آن حضرت مردم را براه خدا دعوت مى نمود و حقائقى را به آنان گوشزد مى فرمود یا پند و اندرز مى داد مى گفتند: سحر مى كند، در صورتیكه در همه احوال مسائلى را برایشان روشن مى فرمود كه با نهاد خدادادى و شعور انسانى خود صحت آنها را درك مى نمودند و راه راست و روش روشنى را به آنان نشان میداد كه سعادت و كامیابى جامعه بشرى را عیناً در آن مشاهده مى كردند هیچ بهانه اى در پذیرفتن آن نداشتند و چنین مطالبى را نمى توان سحر نام گذاشت.

آیا این سخن كه سنگ و چوبى را با دست خود مى تراشید پرستش نكنید و فرزندان خود را قربانى ا نان منمائید و پى خرافات مروید جادو است؟ و آیا اخلاق پسندیده مانند راستى و درستى و خیرخواهى و انسان دوستى و صلح و صفا و عدالت و احترام حقوق انسانى را مى توان سحر نامید؟

خداى متعال در كلام خود باین معنى اشاره نموده مى فرماید:

(و لئن قلت انكم مبعوثون من بعد الموت لیقولن الذین كفروا و ان هذا السحر مبین)سوره هود آیه 7 خلاصه ترجمه:

وقتیكه بكفار مى گوئى پس از مرگ زنده خواهید شد مى گویند سحر مى كند.

قرآن مشركان را بمعارضه مى طلبد:

كفار و مشركان كه آئین بت پرستى در زمین دلهاشان ریشه دوانیده بود هرگز آماده نبودند كه دعوت اسلامى را بپذیرند و در برابر حق و حقیقت سر تعظیم فرود آورند از این روى پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را تكذیب كرده مى گفتند: دروغگو است و قرآنى را كه بخدا نسبت مى دهد سخن خودش مى باشد.

براى رفع این تهمت قرآن كریم در مقام تحدى برآمده جمعیتى را كه پیشروان و یكه تازان میدان فصاحت و بلاغت بودند بمبارزه دعوت كرد و از ایشان خواست كه اگر در تكذیب پیغمبر راست مى گویند گفتارى همانند این گفتار بیاورند و از این راه بى اساس بودن دعوت اسلامى را ثابت كنند.

چنانكه خداى متعال مى فرماید:

(ام یقولون تقوله بل لا یؤمنون فلیأتوا بحدیث مثله ان كانوا صادقین).

سوره طور آیه 34 خلاصه ترجمه:

بلكه مى گویند قرآن را خودش ساخته است. اگر راست مى گویند آنان نیز كلامى مانند آن بیاورند.

و باز مى فرماید:

(ام یقولون افترایه قل فأتوا بسوره مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان كنتم صادقین)

سوره یونس آیه 38 خلاصه ترجمه:

مى گویند قرآن دروغى است كه بخدا بسته شده (كلام محمد است نه كلام خدا) بگو اگر راست مى گوئید شما نیز سوره اى مانند یكى از سوره هاى قرآن بیاورید و در این باره از خدایان خود (بتها) و از هر كس كه مى توانید استمداد بجوئید.

كفار و مشركین عرب كه استادان سخن و فرمانروایان ملك فصاحت و بلاغت بودند با آنهمه كفر و نخوت و غرور كه در سخنورى داشتند از اجابت این تكلیف سر باز زدند و از مسابقه چشم پوشیدند و ناگزیر معارضه گفتارى را تبدیل بمبارزه خونین نمودند، یعنى كشته شدن برایشان آسانتر از رسوائى معارضه بود.

سخنوران عرب از معارضه با قرآن عاجز شدند نه تنها آنان كه در عصر نزول قرآن زندگى مى كردند كسانى هم كه پس از عصر نزول قرآن بوجود آمدند نتوانستند كارى انجام دهند و پس از زورآزمائى عقب نشینى نمودند.

زیرا طبیعت بشر پیوسته متمایل به آن است كه هر شاهكار و یا هنرى از دیگرى ظاهر شود و توجه مردم را بخود جلب نماید اگرچه مانند مشت زنى و ریسمان بازى كمترین تأثیر مستقیمى در زندگى جامعه نداشته باشد گروهى از مردم به صدد آوردن مثل آن یا بهتر از آن درآمده بفكر مسابقه مى افتند و از اینجا معلوم است پیوسته گروهى در كمین قرآن هستند و اگر راهى براى معارضه با این كتاب آسمانى بیابند از سلوك آن لحظه اى از ننشینند.

اینان از معارضه عاجز شدند و نتوانستند نام سحر و جادو را بهانه قرار داده بگویند قرآن سحر است زیرا سحر عملى است كه بحسب خاصیت حق را باطل و یا باطل را حق جلوه مى دهد، دروغ را راست و راست را دروغ مى نماید و اگر قرآن با لهجه زیبا و نظم شیواى خود بشكار دلها مى پردازد خاصیت زیبائى طبیعى او است و دخلى بعالم سحر ندارد و اگر از راه لفظ بسوى یك سلسله مقاصد دعوت مى نماید و معارفى را بمردم یادآورى مى كند كه با شعور انسانى و نهاد خدادادى خود واقعیت و حقانیت آنها را مى فهمند و مردم را بیك رشته رفتار و كردار مانند. حق شناسى و خیرخواهى و دادگرى و انسان دوستى وا مى دارد كه عقل سلیم گزیرى از پذیرفتن و ستودن آنها ندارد.

جز بیان حقیقت چیزى نیست اینان عاجز شدند و نتوانستند بگویند قرآن كلامى است كه در اوج كلام بشر قرار گرفته و از این روى در زیبائى و دلربائى و بلاغت و دلنشینى رقیب ندارد و این دلیل نمى شود كه كلام خدا است.

بعبارت دیگر هر صفتى یا صنعتى مانند جرأت و شهامت و خواندن و نوشتن و نظائر آنها كه قابل پیشرفت است قهراً در تاریخ بشر یك نابغه اى كه بمنزله اول برنده مسابقه باشد خواهد داشت و چه مانع دارد كه پیغمبر اكرم در تكلم عربى با نظم مخصوص و در درجه اول بلاغت باشد و در این صورت كلام او با اینكه كلام بشرى است معاوضه نشدنى خواهد بود.

سخنوران معاصر پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم این سخن را نگفتند از مدعیان قرآن نیز كسى نتوانسته بگوید یا به ثبوت رساند زیرا هر صفت و صنعتى كه بدست یكى از نوابغ باوج ترقى برسد هر چه باشد بالاخره امرى است كه از قابلیت و استعداد انسانى سرچشمه گرفته مولود طبیعت بشرى است و از این رو براى دیگران نیز ممكن است راهى را كه بوسیله آن نابغه باز شده پیش گیرند و در اثر تلاش و كوشش لازم كارى همانند كارهاى همان نابغه و از نوع آن با همان اسلوب بلكه بهتر از آن را اگرچه از هر جهت باو نرسد انجام دهند.

با این حال براى نابغه نامبرده كه نخستین باز كننده راه است تنها سمت پیشوائى و پیشقدمى مى ماند.

مثلا نمى توان در سخاوت بالا دست حاتم طائى نشست ولى مى توان كارى همانند كارهاى او كرد؛ نمى توان گوى سبقت را در خوش نویسى از دست میر و در نقاشى از دست مانى نقاش گرفت ولى در اثر تلاش و كوشش شایان مى توان كلمه اى بشیوه میر نوشت یا تابلوى كوچكى را باسلوب مانى نقاشى كرد.

بنا به همین قانون عمومى اگر قرآن كریم بلیغترین كلام بشرى بود (نه كلام خدا) براى دیگران و خاصه سخنوران نامى جهان امكان داشت كه در اثر ورزیدگى در همین اسلوب كتابى و دست كم سوره اى شبیه و مانند یكى از سوره هاى قرآن بسازند.

قرآن كریم در مقام معارضه؛ كلامى همانند كلام خود از مردم خواسته نه بهتر از خود (فلیأتوا بحدیث مثله؛ فاتوا سوره مثله فأتوا بعشر سور مثله مفتریات لا یأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهیراً)

### تعلیمات قرآن

قرآن كریم در مدت بیست و سه سال زمان دعوت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تدریجاً نازل شده و نیازمندى هاى جامعه بشرى را پاسخ گفته است.

قرآن كتابى است كه در بیانات خود هدفى جز راهنمائى مردم بسوى سعادت ندارد. اعتقاد درست و خلق پسندیده و عمل شایسته را كه پایه هاى سعادت فرد و جامعه انسانى است با كلامى رسا تعلیم مى كند:

(و نزلنا الیك الكتاب تبیاناً لكل شى ء) سوره نحل آیه 89. كتابى كه هر چیز را روشن مى كند بسوى تو فرستادیم. قرآن معارف اسلامى را باختصار بیان فرموده براى تفضیلات آن معارف مخصوصاً براى توضیحات مسائل فقهى مردم را بدر خانه نبوت هدایت مى كند چنانكه مى فرماید: (و انزلنا الیك الذكر لتبین ما نزل الیهم) سوره نحل آیه 44 خلاصه ترجمه: قرآن را فرستادیم تا آنچه را كه از جانب خدا براى مردم فرستاده شده است براى آنان روشن سازى.

(و ما انزلنا علیك الكتاب الا لتبین لهم الذى اختلفوا فیه) سوره نحل آیه 64 خلاصه ترجمه: این كتاب را بدین منظور بسوى تو فرستادیم كه اختلاف مردم را حل كرده حق را براى آنان روشن سازى.

و باید دانست كه پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در تفسیر كتاب خدا و توضیح معارف دین، گفتار اهل بیت خود را مانند سخن خود دانسته و فرموده است كه:

قرآن و اهل بیت من تا دامنه قیامت از یكدیگر جدا نمى شوند و هر كس بخواهد از قرآن استفاده كند باید دست بدامن اهل بیت من بزند.

### دانش و نادانى از نظر قرآن

ستایشى كه در قرآن كریم از علم و دانش شده و تشویقى كه نسبت به تفكر و تعقل بعمل آمده در هیچ یك از كتب آسمانى دیگر یافت نمى شود و همچنین نكوهشى كه از جهل و نادانى گردیده از مختصات قرآن است بطوریكه علم و دانش را زندگى و حیات و نادانى را مرگ نامیده و براى معرفى كامل محیط پر از فساد قبل از اسلام آن را محیط جاهلیت خوانده است.

در سوره زمر آیه 9 مى فرماید (هل یستوى الذین یعلمون و الذین لا یعلمون) آیا مردم دانا با مردم نادان برابرند؟ در سوره انعام آیه 122 مى فرماید: (أومن كان میتاً فأحییناه و جعلنا له نوراً یمشى به فى الناس كمن مثله فى الظلمات لیس بخارج منها) آیا كسى كه روان مرده ئى داشت و ما او را زنده كردیم و برایش چراغى از معرفت و دانش ساختیم كه با روشنائى آن میان مردم زندگى مى كند مانند كسى است كه با روانى مرده براى همیشه در تاریكى جهل و نادانى فرو رفته است؟

(انها لا تعمى الابصار ولكن تعمى القلوب التى فى الصدور) سوره حج آیه 46 خلاصه ترجمه: در حقیقت كور كسى است كه از علم و فهم بى بهره است و نه آنكس كه چشمش نمى بیند.

(لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها) سوره اعراف آیه 179. آنانكه از روى جهل و نادانى سخت حق را نمى پذیرند دلهایشان آنچه را باید نمى فهمد، چشمهایشان دیدنیها را نمى بیند و گوشهایشان در برابر سخنان درست كر است؛ آنان مانند ستوران و چهارپایان بلكه گمراه تر از آنهایند (زیرا چهارپایان از وسائل فهم بهره بردارى مى كنند ولى اینان از وسائل ادراك خود استفاده نمى نمایند) آنان هستند كه زندگى خود را با غفلت و بى خبرى مى گذرانند.

(و ما یستوى الاعمى و البصیر و لا الظلمات و النور و لا الظل و الا الحرور و ما یستوى الاحیاء و لا الاموات) سوره فاطر آیه 19 - 22 خلاصه ترجمه: نابینا و بینا، تاریكى و روشنى؛ سایه خنك و باد گرم و سوزان، زندگان و مردگان یكسان نیستند.

خداى متعال در آیات بسیارى از كلام خود بشر را بتفكر و تدبر ترغیب و تشویق مى فرماید و بندگان خود را دستور مى دهد كه در آفرینش آسمانها و زمین و پدیدهاى گوناگونى كه در آنها است بیندیشید و مخصوصاً در خلقت انسان تفكر كنند؛ و نیز توصیه مى كند كه در تاریخ ملتها و امتهاى گذاشته و آثار و رسوم و عادات و اطوارایشان كه در واقع علوم و فنون متفرقه انسانى است مطالعه كنند و از نتایج این مطالعات براى سعادت حقیقى خود استفاده نمایند و باید دانست كه زیر و رو كردن نظرات فنى و مسائل علمى براى بهبود و ترقى زندگى چند روزه و محدود این جهان نیست بلكه باید بر اساس مطالعات علمى سعادت و آسایش حیات جاودانى بعدى را تأمین كرده.

### تعلیم قرآن نسبت به آفریدگار جهان

وجود آفریدگار:

(أفى الله شك فاطر السماوات و الارض) سوره ابراهیم آیه 10 ترجمه: آیا در وجود خدائیكه آفریننده و پدید آورنده آسمانها و زمین است مى شود شك كرد؟

توضیح: در روشنائى روز همه چیز پیش چشم نمایان است؛ خودمان، دیگران، خانه؛ شهر، بیابان؛ كوه و جنگل و دریا را مى بینیم اما وقتى كه تاریكى شب محیط را فرا گرفت همه آن چیزهاى روشن و پدیدار روشنى خود را از دست مى دهند در آنوقت مى فهمیم كه آن روشنى از خودشان نبوده بلكه مربوط بخورشید بوده كه بواسطه نوعى ارتباط آنها را روشن مى كرده است. خورشید، خود روشن است و با تابش خود زمین و آنچه كه در آن است روشن و آشكار مى كند، اگر روشنى از خود این اشیاء بود هرگز آنرا از دست نمى دادند.

انسان و سایر حیوانات زنده با چشم و گوش و حواس دیگر خود اشیاء را درك مى كنند با دست و پا و سایر اعضاء درونى و بیرونى بفعالیت مى پردازند. ولى پس از چندى از حس و حركت افتاده دیگر هیچ گونه جنبش و فعالیتى از خود بروز نمى دهند و بعبارت دیگر میمیرند.

ما با مشاهده این صحنه قضاوت مى كنیم كه شعور و اراده و جنب و جوشى كه از این جانداران بظهور مى رسد از هیكل و كالبد آنها نیست بلكه از روح و جانشان مى باشد كه با رفتن آن، زندگى و فعالیت خود را از دست مى دهند.

اگر دیدن و شنیدن مثلا از چشم و گوش تنها بود تا این دو عضو وجود داشت لازم بود دیدن و شنیدن هم ادامه داشته باشد حال اینكه اینطور نیست.

همینطور جهان پهناور هستى كه ما خود یكى از اجزاء آن مى باشیم و هرگز نمى توانیم در هستى وجود آن تردید كنیم، این هستى و پیدایش غیر قابل تردید اگر از خودش و از آن خودش بود هرگز آن را از دست نمى داد و حال آنكه بچشم مى بینیم كه اجزاء آن یكى پس از دیگرى وجود خود را از دست مى دهند و پیوسته در حال دگرگونى و تغیر و تبدل بوده حالى را از دست مى دهند و صورتى دیگر بخود مى گیرند.

پس باید قضاوت قطعى نمود كه هستى و پیدایش تمام موجودات از چیز دیگرى سرچشمه مى گیرد كه آفریننده و پدید آورنده اوست. و همینكه رابطه آفرینش خود را با چیزى قطع كرد در نهانخانه نیستى و نابودى فرو رفته ناپیدا مى شود.

### احترام قرآن

گنجینه اى كه مشتمل بر این معارف و احكام است همان كتاب آسمانى اسلام (قرآن كریم) است كه خداى متعال از طریق وحى پیامبر گرامى خود نازل فرموده است.

قرآن كریم گرانبهاترین و پرارزشترین پشتوانه زندگى مادى و معنوى مسلمانان جهان است پیامبر اكرم بارها این كتاب را بهمین عنوان بامت خود سپرده است.

و كراراً (بویژه در آخرین روزهاى زندگى خود) بمردم فرموده: من پس از خود دو چیز گرانبها در میان شما مى گذارم كه تا قیامت از هم جدا نخواهند شد، و تا زمانیكه بآندو تمسك جوئید هرگز گمراه نخواهید شد: یكى قرآن است و دیگرى عترت من كه بیان كننده قرآن مى باشد، بنابراین این تقدیس و احترام قرآن بر همه مسلمانان جهان واجب مى باشد.

در لزوم تقدیس و احترام قرآن همین قدر بس كه:

1 - كلام خدا است.

2 - سند قطعى و زنده پیامبر اسلام مى باشد.

3 - متضمن قانون اساسى اسلام است.

پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرماید: از قرآن جدا مشوید زیرا گزارش پیشینیان و گذشتگان شما را در بردارد و از وضع آینده شما خبر مى دهد و در میان شما با عدل و داد حكومت مى كند.

دستور قرآن بمجاهده و فداكارى در راه خدا:

روشهاى اجتماعى همگى چون درخت میوه اى است كه براى شكوفه كردن و بارور شدن باید در زمین مناسبى نشانده شود و در آبیارى و پرورش آن كوشش بعمل آید تا در زمین ریشه دوانیده استوار گردد سپس نشو و نماى كافى نموده و در فصل مناسب شكوفه باز كرده میوه دهد.

درخت اسلام كه دینى صددرصد اجتماعى است براى آنكه اثر كامل خود را ببخشاید بپیمودن این مراحل نیازمند است:

1 - از طرف مردم پذیرفته شود.

2 - بوسیله آمرزش نگهدارى شود تا بزندگى خود ادامه دهد.

3 - از مخالفت علمى با مقرراتش جلوگیرى بعمل آید؛ و از گزند حوادث نگهبانى شود تا آثار و فوائد خود را در جامعه بشرى بسط و گسترش دهد.

### خاتمه بحث

در خاتمه بحث باید توجه داشت كه قرآن تنها با شیواى نظم خود دیگران را عاجز نكرده است بلكه از جهت اینكه بر پاسخ واقعى همه نیازمندى هاى بشر مشتمل است و از جهت خبرهاى غیبى كه داده و از جهت حقائقى كه بیان نموده و از سائر جهات كه در این كتاب آسمانى جلوه مى كند تحدى مى نماید و بعموم بشر اعلان مى كند كه نخواهند توانست مثل آنرا بیاورند.

عقائد : 3 - معاد یا رستاخیز

معاد یكى از اصول سه گانه دین مقدس اسلام و از ضروریات این دین پاك است.

صدها آیه از آیات قرآن كریم و هزاران روایت از پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه هدى با صراحت تمام بیان مى كند كه خداى متعال همه بندگان خود را پس از مرگ در یك روز معین دوباره زنده مى كند و بحساب اعمالشان رسیده نیكوكاران را نعمت و لذات ابدى مى بخشد و بدكاران را بسزاى كردار و رفتارشان در عذاب همیشگى جاى مى دهد.

خداوند در قرآن كریم مى فرماید كه همه پیامبران گذشته معاد و روز رستاخیز را بمردم تذكر مى داده اند.

ادیان آسمانى دیگر نیز مانند دین اسلام معاد را اثبات مى كند و گذشته از اینها از قبرهاى كهن و باستانى مربوط به هزاران سال پیش كه كشف مى شود آثار و علائمى بدست مى آید كه معلوم مى شود انسان اولى و بشر ماقبل تاریخ نیز براى انسان یكنوع زندگى پس از مرگ قائل بوده است، و از اینجا مى توان فهمید كه انسان با فهم ساده خود روز پاداشى براى نیكوكاران و بدكاران اثبات مى كند و چون چنین روزى در این دنیا وجود ندارد ناگزیر در جهانى دیگر خواهد بود.

## معاد و ادیان و ملل

همه ادیان و مذاهبى كه بپرستش خداى متعال دعوت مى كنند و بشر را به نیكوكارى امر و از بدكارى نهى مى نمایند؛ براى انسان معاد و زندگى دیگرى پس از مرگ قائلند زیرا هرگز تهدید نمى كنند كه نیكوكارى وقتى ارزش خواهد داشت كه پاداش نیكى بدنبال خود داشته باشد و چون این پاداش در این جهان مشهود نیست ناگزیر پس از مرگ در جهان دیگرى و با زندگى دیگرى خواهد بود.

گذشته از آن؛ در مقابر بسیار باستانى كه كشف مى شود علائم و آثارى دیده مى شود كه دلالت دارد بر اینكه انسان قدیم بزندگى دیگرى پس از مرگ ایمان داشته و بحسب اعتقاد خود براى اینكه مرده از آن جهان آسایش داشته باشد تشریفاتى انجام مى داده است.

## معاد در قرآن

قرآن كریم در صدها آیه معاد را بمردم تذكر مى دهد و هر گونه شك و ریب را از آن نفى مى كند و در موارد زیادى براى افزایش بصیرت و رفع استعاد آفرینش نخستین اشیاء، قدرت مطلقه خداوندى را بمردم یادآورى مى نماید چنان كه مى فرماید:

(اولم یر الانسان انا خلقناه من نطفه فاذا هو خصیم مبین و ضرب لنا مثلا و نسى خلقه قال من یحیى العظام و هى رمیم قل یحییها الذى انشأها اول مره و هو بكل خلق علیم) سوره یس آیه 79. خلاصه ترجمه: آیا انسان نمى بیند كه ما او را از قطره آبى آفریدیم؟ آنگاه بمقام مخاصمه بر میآید آفرینش خود را فراموش مى كند و براى ما مثل آورده مى گوید این استخوانهاى پوسیده را چه كسى زنده مى كند؟ بگو: آنها را كسى زنده مى كند كه روز نخستین از نیستى به وجود آورده است، چنانكه روز نخستین آفریده دوباره نیز مى تواند وجود دهد.

و گاهى افكار مردم را بزنده شدن زمین در بهار پس از مرگ زمستانى هدایت كرده قدرت خدا را تذكر مى دهد چنانكه مى فرماید:

(و من آیاته انك ترى الارض خاشعه فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربت ان الذى احیاها لمحیى الموتى انه على كل شى ء قدیر) سوره حم سجده آیه 39 خلاصه ترجمه: یكى از نشانه هاى خداى متعال این است كه زمین را مانند مرده اى بى حس و بى حركت مشاهده مى كنى و همینكه بارانى نازل كردیم بجنبش درآمد سرسبز مى شود، خدایى كه این زمین مرده را زنده مى كند مردگان را نیز زنده خواهد كرد زیرا وى بهمه چیز قادر و توانا است. و گاهى از راه استدلال عقلى پیش آمده نهاد خدادادى انسان را براى اعتراف باین حقیقت بیدار مى كند چنانكه مى فرماید:

(و ما خلقنا السماء و الارض فما بینهما باطلاً ذلك ظن الذین كفروا فویل للذین كفروا من النار ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات كالمفسدین فى الارض ام نجعل المتقین كالفجار) سوره ص آیه 28 خلاصه ترجمه: آسمان و زمین و آنچه در میان آنها است بیهوده (و بازیچه) نیافریدیم (زیرا اگر همین بود كه انسان مثلا بوجود آید و چند روزى بگردد و بخوابد و بمیرد و باز یكى بهمین ترتیب مكرر شود، آفرینش جهان كارى بیهوده و بازیچه بیش نبود با اینكه كار بیهوده از خداى حكیم سر نمى زند) آنانكه بمعاد كافرند آفرینش را بیهوده پنداشته اند. آیا مردمان مؤمن و نیكوكار را با مردمى مفسد و تبهكار یكسان قرار مى دهیم؟ (زیرا در این جهان نیكوكار و زشت كردار بپاداش كامل اعمالشان نمى رسند اگر جهان دیگرى در بین نباشد كه در آن هر كدام از این دو دسته بپاداش مناسب رفتار و كردار خودشان برسند هر دو دسته پیش خدا یكى خواهند بود و این منافى عدل الهى است).

## از مرگ تا قیامت

آنچه میمیرد تن است نه روان

از نظر اسلام انسان آفریده اى است كه از تن و روان (روح و بدن) تشكیل یافته است تن انسان خود یكى از تركیبات ماده و محكوم قوانین مى باشد یعنى حجم و وزن دارد و زندگانى او در زمان و مكانى است و از سرما و گرما و غیر آنها متأثر مى شود و تدریجاً كهنه (پیر) و فرسوده مى گردد و بالاخره چنانكه روزى بامر خداى متعال پیدایش یافته روزى نیز تجزیه شده از بین مى رود.

ولى روان؛ مادى نیست و هیچیك از خاصیتهاى نامبرده ماده را ندارد بلكه صفت علم و احساس و فكر و اراده و صفات دیگر روحى مانند مهر و كینه و شادى و اندوه و بیم و امید و مانند آنها از آن اوست و چنانكه روان خاصیت هاى نامبرده ماده را ندارد صفات روحى نیز از این خاصیت ها دورند بلكه قلب و مغز سایر اجزاء بدن در فعالیتهاى بیشمار خود فرمانبردار روان و صفات روانى مى باشد و هیچیك از اجزاء بدن را بعنوان مركز فرماندهى نمى توان تعیین كرد.

خداى متعال مى فرماید: (و لقد خلقنا الانسان من سلامه من طین ثم جعلناه نطفه فى قرار مكین ثم خلقنا النطفه علقة فخلقنا العقله مضغه فخلقنا المضغه عظاماً فكسونا العظام لحماً ثم انشاناه خلقاً آخر) سوره مؤمنون آیه 13 خلاصه ترجمه: ما براى نخستین بار انسان را از ماده اى كه از گل گرفته شده بود ساختیم پس از آن او را نطفه اى قرار دادیم كه در جایگاه آرامى قرار مى گیرد پس از آن نطفه را بصورت قطعه خونى در آوردیم و سپس آنرا مانند گوشت جویده شده (مضغه) ساختیم. و از مضغه استخوانها را خلق كردیم و بر استخوانها گوشت پوشانیدیم صورت بدن را درست كردیم) پس از آن او را آفرینش اساسى و بیسابقه دیگرى دادیم.

## معنى مرگ از نظر اسلام

روى اصل نامبرده، معنى مرگ از نظر اسلام نه اینست كه انسان هیچ و نابود شود بلكه اینست كه روان انسان كه فناپذیر است علاقه و رابطه خود را از تن قطع كند و در نتیجه تن از بین برود و روان بدون تن بزندگى خود ادامه دهد.

خداى متعال مى فرماید: (و قالوا اذا اضللنا فى الارض أئنا لفى خلق جدید بل هم بلقاء ربهم كافرون قل یتوفیكم ملك الموت الذى و كل بكم) سوره سجده آیه 11 خلاصه ترجمه: منكرین معاد مى گویند: چگونه مى شود كه پس از اینكه میمیریم و بدنهاى ما در زمین متلاشى شده گم مى شود، دوباره با آفرینش تازه اى موجود شویم؟ در پاسخ آنان بگو: فرشته مرگ كه بشما موكل است شما را از تن ها دریافت مى دارد و متلاشى شدن تن ها شما را نابود نمى كند.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرماید: شما نابود نمى گردید بلكه از خانه اى بخانه دیگر منتقل مى شوید.

برزخ - اسلام معتقد است كه انسان پس از مردن بطرز خاصى زنده مى باشد اگر نیكوكار است از نعمت و سعادت برخوردار و اگر بدكار است معذب خواهد بود و هنگامى كه قیامت برپا شود براى حساب عمومى حاضر مى شوند؛ عالمى كه انسان پس از مرگ تا روز قیامت در آن زندگى مى كند برزخ نامیده مى شود.

خداى متعال مى فرماید: (و من ورائهم برزخ الى یوم یبعثون) سوره مؤمنون آیه 101 خلاصه ترجمه: بدنبال مردم پس از مرگ تا روز قیامت برزخ است.

و نیز مى فرماید: (و لا تحسبن الذین قتلوا فى سبیل الله اموتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون) سوره آل عمران آیه 169 خلاصه ترجمه: چنین مپندار كه كشتگان راه خدا مرده و نابود مى شوند بلكه آنان زنده هستند و پیش خداى خود روزى مى خورند.

## رستاخیز حتمى است

هر انسانى (بدون استثناء) با نهاد خدادادى خود فرق میان نیكوكارى و بدكارى را درك مى كند، و نیكوكارى را (اگرچه دنبال نكند) خوب و لازم العمل مى داند و بدكارى را (اگرچه هم گرفتارش باشد) بدو لازم الاجتناب مى بیند، و تردیدى نیست كه خوبى و بدى، نیكوكارى و بدكارى از جهت اثر و پاداشى است كه این دو صفت دارند و نیز تردیدى نیست كه در این جهان روزى وجود ندارد كه پاداش كارهاى نیك و بد نیكوكاران و بدكاران را بایشان برساند؛ زیرا ما عینا مى بینیم كه بسیارى از نیكوكاران؛ روزگار خود را در نهایت تلخى و تیره روزى مى گذرانند، و بسیارى از بدكاران كه سراپا جرم و جنایت هستند با رفتار پلید و كردار زشت و ننگین خود زندگى را با خوشى وكامروائى بسر مى برند.

بنابراین اگر انسان در آینده خود و در جهانى جز این جهان روزى نداشته باشد كه در آن روز بحساب نیك و بد اعمال وى رسیدگى شده پاداش مناسب داده شود، چنین فكرى (نیكوكارى خوب و لازم التحصیل و بدكارى بدو لازم الاجتناب است) در نهاد انسان گذاشته نمى شد.

نباید تصور كرد: پاداش نیكوكارى كه انسان آن را خوب مى شمارد اینست كه بواسطه آن؛ انتظامات در جامعه برقرار مى شود و افراد بسعادت زندگى نائل مى گردند و در نتیجه سهمى از منافع آن بخود نیكوكار مى رسد؛ و همچنین بدكار با كردار و رفتار نارواى خود جامعه را مختل مى سازد و اثر ناگوار آن بالاخره دامنگیر خودش نیز خواهد شد.

زیرا این تصور اگرچه در افراد بیدست و پا تا اندازه اى جارى است ولى افرادى كه باوج قدرت رسیده اند و انتظام و اختلال جامعه در خوشبختى و كامیابى آنان تأثیرى ندارد بلكه هر چه آشوب و فساد در جامعه بیشتر و روزگار مردم تیره تر باشد آنان خوشوقت تر و كامیاب تر مى گردند؛ دلیل ندارد كه نهاد این افراد نیكوكارى را خوب و بدكارى را بد بداند.

و همچنین نباید تصور كرد كه اینان اگر چه در زندگى چند روزه خود كامروا مى باشند بواسطه بدكارى، براى همیشه نامشان ننگین شده و نفرت عمومى همراهشان مى باشد.

زیرا ننگین جلوه نمودن نام آنان و قضاوت ناگوار آیندگان در حقشان وقتى است كه ایشان از میان رفته و هیچ شده اند و كمترین تأثیرى در زندگى سرتاسر خوشى و لذت و كامیابى آنان ندارد.

در این صورت هیچ دلیلى نخواهد بود كه انسان نیكوكارى را نیك بداند و تحصیل نماید و بدكارى را بد بیند و از آن بپرهیزد و به اعتقاد نامبرده بگراید. با اینكه اگر معادى در بین نباشد قطعا یك اعتقاد خرافى خواهد بود.

پس ما از این اعتقاد پاك تزلزل ناپذیر كه دست آفرینش در نهاد ما گذاشته باید بفهمیم كه معادى در كار است، و روزى براى انسان خواهد رسید كه در پیشگاه آفریدگار حساب رفتار و كردار وى را بكشند؛ و پاداش كارهاى نیك و سزاى كارهاى بد را بوى برسانند.

## معاد از نظر دین

هر یك از ادیان آسمانى پاره اى مقررات اعتقادى و عملى دارد كه انسان را با پیروى آنها فرمانبردار خدا مى داند و بپاداش نیك وعده مى دهد، و با تخلف و سركشى از آنها، بنافرمانى و سزاى بد محكوم مى سازد و مقتضاى آن اینست كه روز پاداشى وجود داشته باشد، و چون در این جهان چنین روزى نداریم ناچار در جهان دیگر و پس از مرگ خواهد بود.

از این است كه اسلام این روز را كه روز قیامت (روز رستاخیز) نامیده مى شود با كمال صراحت اثبات كرده و شك نپذیر معرفى مى كند و اعتقاد بآن را یكى از اصول سه گانه دین مى شمارد و در قرآن كریم همین مطلب را از دعوت پیامبران گذشته نقل مى فرماید.

عقائد : 4 - عدل

خداى تعالى عادل و دادگر است زیرا عدل یكى از صفات كمال است. و خداوند عالم همه صفات كمال را دارا مى باشد. و نیز كراراً در كلام خود عدل را ستوده وظلم و ستم را نكوهش مى كند و مردم را بعدالت امر نموده و از ظلم نهى مى فرماید و چگونه ممكن است كه چیزى را زشت شمارد و خود بآن متصف شود یا چیزى را خوب و زیبا شمارد و خود داراى آن چیز نباشد.

در سوره نساء آیه 40 مى فرماید: (ان الله یظلم مثقال ذره) خلاصه ترجمه: خدا به اندازه ذره ئى بكسى ظلم نمى كند.

و نیز در سوره كهف آیه 44 مى فرماید: (و لا یظلم ربك احداً) خداوند بهیچ موجودى ستم نمى كند.

و همچنین در سوره نساء آیه 72 مى فرماید: (ما أصابك من حسنه فمن الله ما اصابك من سیئه فمن نفسك) خلاصه ترجمه: آنچه نیكى بتو مى رسد از خدا و آنچه بدى بتو مى رسد از خود تو است.

و نیز در سوره سجده آیه 7 مى فرماید: (الذى احسن كل شى ء خلقه) خلاصه ترجمه: آن خدائى است كه هر چه را آفریده نیكو آفریده است.

بنابراین هر پدیده ئى در پیش خود در نهایت خوبى ساخته شده است، زشتى و ناروائى یا عیب و نقصى كه در بعضى از موجودات دیده مى شود از راه مقایسه و نسبت پیش مى آید؛ مثلا مار و كژدم وجودشان نسبت بد و ناروا است، و خار چون به گل قیاس شود زیبا نیست اما در جاى خود آفریده اى شگفت انگیز و سرتاپا زیبائى هستند.

به عبارت دیگر:

هر نیاز و نقصى كه اشیاء در وجود و بقاء وجود خود دارند خودشان نمى توانند آنرا رفع كنند و از راه انفاق و تصادف نیز رفع نمى شود بلكه از یك مقامى كه مافوق جهان مشهود است تأمین مى گردد.

اوست كه هر نیاز و نقصى را رفع مى كند و البته خودش از هر نیاز و نقصى منزه است وگرنه مبدا دیگرى لازم است كه نیاز و نقص او را رفع كند و در اینصورت خودش نیز یكى از اجزاء نیازمند جهان خواهد بود.

اوست كه با قدرت و علم نامتناهى خود هر پدیده از پدیده هاى جهان را هستى مى بخشد و جهان و جهانیان را در شاهراه تكامل انداخته با قوانینى استثناناپذیر بسوى هدف وجود و سر منزل كمال رهبرى مى كند.

از این بیان نتیجه گرفته مى شود كه:

1 - خداى متعال در جهان هستى سلطنت مطلقه دارد و هر موجودى كه بوجود مى آید و هر حادثه اى كه تحقق مى پذیرد از حكم و فرمان او سرچشمه مى گیرد چنانكه مى فرماید:

(له الملك و له الحمد) سوره تغابن آیه 1؛ سلطنت و پادشاهى مطلق مخصوص اوست و هر ستایشى در حقیقت در خور و سزاوار اوست (زیرا نیكى و خوبى از آفرینش او برخاسته است) و نیز مى فرماید: (ان الحكم الا الله) سوره یوسف آیه 40 بحقیقت هر حكم از آن خداى متعال مى باشد.

2 - خداى متعال عادل است زیرا عدالت در حكم یا در اجراء آن اینست كه استثنا و تبعیض برندارد و مواردیكه مشمول حكمند بطور یكنواخت ثابت شود و در مواردیكه قابل اجراء است بطور یكنواخت اجراء شود، و چنانكه معلوم شد جهان هستى و اجزاء آن در شعاع یك سلسله قوانین استثناناپذیر كه جامع آنها قانون علیت و معلولیت است اداره مى شود مثلا آتش با شرائط خاصى جسمى را كه قابل احتراق است خواهد سوزانید ذغال سیاه باشد یا الماس؛ هیزم خشك باشد یا جامه نیازمندى بینوا.

گذشته از آن كسیكه عدالت را ترك گفته بظلم و ستم مى پردازد براى رفع یك نوع نیازمندى دست باین كار شوم مى زند خواه نیاز مادى داشته باشد مانند كسیكه مال دیگران را مى رباید و باندوخته خود مى افزاید یا نیازمندى معنوى مانند كسیكه از تعدى بحقوق دیگران یا از اظهار قدرت و نفوذ و سلطه لذت مى برد.

و چنانكه معلوم شد هیچگونه نیازمندى را بساحت مقدس آفریدگار جهان راه نیست و هر حكمى كه از مصدر جلال صادر مى شود اگرحكمى است تكوینى براى تأمین مصالح عامه است كه در محیط آفرینش مراعات آن لازم مى باشد و اگر حكمى است تشریعى براى سعادت و نیكبختى بندگان است و منافعش بخودشان برمى گردد.

خداى متعال در كلام خود مى فرماید: (ان الله لا یظلم مثقال ذره) سوره نساء آیه 40 خداى متعال باندازه سنگینى یك ذره ظلم نمى كند.

و نیز مى فرماید: (و ما الله یرید ظلما للعباد) سوره مؤمن آیه 31 خداى متعال نمى خواهد ببندگان خود ظلم كند.

عقائد : 5 - امامت و پیشوائى امت

سرپرستى امور دین و دنیاى جامعه اسلامى را امامت مى نامیم، امامت یكى از اصول مسلمه آئین مقدس اسلام مى باشد و در آیاتى كه خداى متعال سازمان دین خود را معرفى مى نماید باین مطلب تصریح كرده است.

مراد از امامت پیشوائى دین در دنیاى مردم است و شخص پیشوا امام نامیده مى شود. شیعه معتقد است كه پس از درگذشت پیامبر از جانب خداى متعال امامى براى مردم تعیین شود كه حافظ و نگهبان معارف و احكام دین باشد و مردم را براه حق هدایت كند.

یك سازمان دولتى كه در كشورى تشكیل مى شود و كارهاى عمومى مردم را اداره مى كند خود كار نیست و تا جمعى از افراد شایسته و كاردان در نگهدارى و اداره آن كوشش نكنند قابل بقا نخواهد بود و مردم را از فوائد خود بهرمند نخواهد ساخت.

هر سازمان دیگرى نیز كه در جامعه هاى بشرى بوجود مى آید مانند سازمانهاى فرهنگى و سازمانهاى مختلف اقتصادى همین حكم را دارد و هرگز از گردانندگان شایسته و درستكار بى نیاز نیست وگرنه در اندك زمانى از بین رفته بانحلال خواهد گرائید. این حقیقت روشنى است كه هر نظر ساده ئى آن را درك مى كند و تجربه و آزمایشهاى بسیار نیز بدرستى آن گواهى مى دهد.

شك نیست كه سازمان دین اسلام نیز كه بجرأت مى توان آنرا وسیعترین سازمانهاى جهانى نامید همین حكم را دارد و در بقا جریان خود بنگهبان و گرداننده نیازمند است و پیوسته افراد شایسته ئى مى خواهد كه معارف و قوانین آنرا بمردم برسانند و مقررات دقیق آنرا در جامعه اسلامى اجراء كنند و كمترین غفلت و مسامحه در رعایت و نگهدارى آن روا ندارند.

دلیل دیگر از راه عقل - و از طرف دیگر چنانكه در دلیل نبوت گفتیم یكى از مقاصد آفرینش هدایت مردم براه راست مى باشد چون همانطور كه خداى مهربان احتیاجات همه آفریده هاى خود را رفع كرده وسایل پیشرفت آنها را در اختیارشان گذاشته باید نیازى را كه انسان باعتقاد صحیح و اخلاق پسندیده و كارهاى نیكو دارد با فرستادن پیغمبران و رسانیدن پیغامهاى خود برطرف نماید.

بهمین دلیل خداى مهربان پس از رحلت پیغمبر براى نگهبانى دین و هدایت مردم باید امام و پیشوائى تعیین نماید و مردم را بعقل خودشان كه بیشتر اوقات مغلوب هوى و هوس مى شود وانگذارد و همان طور كه پیغمبر را بهمه نیازمندى ها و درمان تمام دردهاى فردى و اجتماعى بشر آگاه نموده و او را از هر گونه اشتباه و خطا مصون و محفوظ داشته لازم است كه امام و پیشواى دینى را نیز علم و عصمت مرحمت فرماید.

با این دلیل عقلى روشن مى شود كه براى هدایت مردم و حفظ و حراست دین و اجراء مقررات آن پس از رحلت پیغمبر باید امامى از جانب خداى متعال تعیین شود.

دلیل دیگر از راه نقل:

از پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بطرق مختلف روایت شده است كه امت اسلام پس از آن حضرت امامان و پیشوایانى دارد كه جانشینان وى مى باشند.

در روایت معروفى كه شیعه و سنى نقل كرده اند آن حضرت مى فرماید:

امامان دوازده نفر مى باشند و همه از قریشند و در روایت مشهور به جابر انصارى فرموده: كه امامان دوازده نفرند سپس نامهاى ایشان را یكى یكى شمرده بجابر فرمود كه تو پنجمین امام را درك خواهى كرد سلام مرا باو برسان.

گذشته از اینها پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جانشین خود را كه حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام باشد (بخصوص) تعیین فرموده است آن حضرت نیز امام پس از خود را معرفى كرده و همچنین هر امامى امام بعد از خود را معین نموده است.

تردید نیست از روزیكه تاریخ بشریت شروع شده است و اجتماع در خانواده انسانیت ریشه دوانیده و در گوشه و كنار جهان جامعه هاى كوچك یا بزرگ، مترقى یا غیر مترقى تشكیل یافته هرگز جامعه اى بدون زمامدار و سرپرست نتوانسته است كمترین زمانى بزندگى خود ادامه دهد هر جا جامعه متشكلى بوده زمامدار و سرپرستى از راه قهر و غلبه یا انتخاب داشته است حتى در اجتماعات خانوادگى كوچك كه بیش از چند عضو ندارد همین روش عملى است اینجا است كه انسان با فطرت خدادادى خود بدون تردید ادراك مى كند كه هر جامعه نیارمند بسرپرست و زمامدار مى باشد.

خداى متعال در آیه شریفه: (فاقم وجهك للدین حنیفاً فطره الله التى فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدین القیم) سوره روم آیه 30 دین خود را دین فطرى معرفى مى نماید و بیان مى كند كه دستورات این آئین پاك با چیزهائى كه انسان با نهاد بى آلایش خود درك مى كند توافق كامل دارد.

خداى متعال در این آیه شریفه همه ادراكات فطرى انسان و قضاوتهاى نهاد بى آلایش وى را (كه یكى از روشنترین آنها مسئله لزوم زمامدار و سرپرست در جامعه مى باشد) اعتبار مى دهد و امضاء مى فرماید.

## بیان پیغمبر اكرم درباره ولایت

خداى متعال در صفت پیغمبر گرامى خود مى فرماید: (لقد جائكم رسول من انفسكم عزیز علیه ما عنتم حریص علیكم بالمؤمنین رؤف رحیم) سوره برائت آیه 128 خلاصه ترجمه:

پیامبرى بسوى شما آمده كه از خودتان مى باشد، گرفتارى و بسختى افتادن شما براى وى ناگوار است او بهمه شما علاقمند است و بایمان آورندگان دلسوز و مهربان مى باشد.

هرگز نمى توان باور كرد پیغمبر گرامى كه بنص كتاب خدا نسبت بامت خود از همه دلسوزتر و مهربانتر بود در حكمى از احكام الهى كه براى جامعه اسلامى بى تردید در درجه اول اهمیت كى باشد و عقل و فطرت سلیم بر وجوب آن حكم مى كند در همه مدت عمر خاموش نشیند و از بیانش صرف نظر كند.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از همه بهتر مى دانست كه این سازمان متشكل و پهناور اسلام (كه پهناورترین سازمان جهانى است) تنها سازمان ده بیست ساله نیست كه خودش سرپرستى آنرا بعهده كیرد بلكه سازمانى است همگانى و همیگشى كه باید تا ابد جهان بشریت را اداره كند.

از اینروى بود كه اوضاع هزارها سال پس از خود را پیش بینى كرده دستورهاى لازم راجع بآنها صادر مى كرد پیغمبر اكرم مى دانست كه دین سازمانى است اجتماعى و هیچ سازمان اجتماعى نمى تواند بى سرپرست و بدون زمامدار حتى یكساعت سرپاى بایستد و بزندگى خود ادامه دهد.

بنابراین سرپرستى لازم است كه از معارف و قوانین دین نگهدارى نماید و چرخ جامعه را بگردش درآورد و مردم را بسوى سعادت دنیا و آخرت راهنمائى و رهبرى كند.

بنابراین چگونه متصور است كه فرداى روز رحلت خود را فراموش كند یا نسبت به آن علاقه نشان ندهد؟

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همینكه چند روز براى جنگ یا حج از مدینه غیبت مى فرمود براى اداره امور مردم كسى را بجاى خود مى گماشت و همچنین براى شهرهائى كه بدست مسلمانان مى افتاد فرماندار نصب مى كرد، و براى هر لشكر و دسته اى كه به جنگى اعزام مى داشت امیر و فرمانروائى تعیین مى نمود و حتى گاهى مى فرمود:

امیر شما فلان است و اگر كشته شود فلان و اگر وى نیز كشته شد فلان مى باشد با این روش كه آن حضرت داشت چگونه مى توان باور كرد كه هنگام سفر آخرت كسى را بجاى خود معرفى نكرده باشد؟

خلاصه كسیكه با نظر عمیق بمقاصد عالیه اسلام و هدف پاك آورنده عظیم الشأن آن نگاه كند بدون تردید تصدیق خواهد كرد كه امر امامت و ولایت بر امور مسلمین حل شده و روشن گردیده است.

## تعیین جانشین از طرف پیغمبر

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خصوص مسئله ولایت و سرپرستى امور مسلمانان پس از خود تنها به بیانات سربسته اكتفا نفرمود بلكه از اولین روز دعوت، مسأله ولایت را همراه توحید و نبوت صریحاً بیان فرموده و سرپرستى و ولایت على عليه‌السلام را بر امور دین و دنیا و جانشینى ویرا در همه امور مسلمین اعلام فرمود.

و چنانكه گذشت بموجب روایتى كه عامه و خاصه نقل كرده اند در نخستین روزى كه آن حضرت مأمور بدعوت علنى شد خویشاوندان خود را دعوت نموده آنانرا در مجلسى جمع ساخت و در آن مجلس وزارت و وصایت و خلافت امیرالمؤمنین على عليه‌السلام را آشكارا اثبات و مستقر ساخت نیز در آخرین روزهاى زندگى در غدیرخم میان صد و بیست هزار جمعیت دست على عليه‌السلام را گرفته بلند كرد و فرمود: (من كنت مولاه فهذا على مولاه) بهر كس من ولایت و سمت سرپرستى دارم على نیز ولایت و سمت سرپرستى دارد.

## دلیل دیگر بر لزوم امامت

چنانكه در بحت نبوت روشن شد مقتضاى عنایت و توجهى كه پروردگار جهان بسلسله آفرینش دارد اینست كه هر آفریده اى از آفریده هاى خود را بسوى هدف معین (كه رسیدن بدرجه كمال باشد) هدایت نماید مثلا درخت میوه را بسوى رشد و نمو و شكوفه كردن و میوه دادن رهبرى مى شود و مسیر زندگى آن غیر از مسیر یك پرنده است؛ و همچنین یك پرنده نیز راه ویژه خود را مى پیماید و هدف مخصوص خود را تعقیب مى كند نه راه و هدف یك درخت را؛ و بهمین ترتیب هر آفریده اى جز رسیدن بسر منزل مخصوص خودش و پیمودن راه مناسب آن بچیز دیگر راهنمائى نمى شود. و معلوم است كه انسان نیز یكى از آفریده هاى خدا و مشمول همین قانون كلى هدایت مى باشد.

و روشن شد كه سعادت زندگى انسان چون از راه اختیار و اراده بدست مى آید هدایت الهى مخصوص بوى از راه دعوت و تبلیغ و فرستادن دین و آئین بوسیله پیامبران باید انجام گیرد تا انسان را حجتى بر خداى متعال نباشد چنانكه آیه شریفه: (رسلا مبشرین و منذرین لئلایكون للناس على الله حجه بعد الرسل (47) ) دلالت مى كند. همان دلیلى كه فرستادن پیامبران و برقرار ساختن دعوت دینى را ایجاب مى كرد عیناً اقتضا مى كند كه پس از درگذشتن پیامبر كه با عصمت خود نگهبان دین و رهبر مردم بود باید خداى متعال كسیرا كه در اوصاف كمالى (بغیر از وحى و نبوت) مانند او باشد بجاى وى بگمارد كه معارف و شرایع دین را دست نخورده نگهبانى كند و مردم را رهبرى نماید و گرنه برنامه هدایت عمومى بهم مى خورد و حجت مردم بر خدا تمام مى شود.

## از امام نمى توان بى نیاز بود

چنانكه عقل بواسطه خطا و لغزشى كه دارد نمى تواند مردم را از پیامبران خدا بى نیاز نماید همچنین وجود علماء دین در میان امت و تبلیغات دینى آنان مردم را از امام مستغنى نمى كند؛ زیرا چنانكه روشن شد بحث در این نیست كه مردم از دین پیروى مى كنند یا نمى كنند بلكه سخن در این است كه دین خدا باید دست نخورده و بى اینكه تغییر و تبدیل پذیرد یا از میان برود بمردم برسد.

معلوم است علماء امت هر چه صالح و باتقوى هم باشند از خطا و معصیت مصون و معصوم نیستند و تباه شدن یا تغییر یافتن برخى از معارف و قوانین دینى از ناحیه آنان اگر چه غیر عمدى باشد محال نیست. بهترین شاهد این مطلب وجود مذاهب گوناگون و اختلافاتى است كه در اسلام بوجود آمده است.

پس در هر حال وجود امامى لازم است كه معارف و قوانین حقیقى دین خدا پیش او محفوظ بماند و هر وقت مردم استعداد پیدا كردند بتوانند از راهنمائى وى استفاده نمایند.

## عصمت امام

از بیان كذشته روشن مى شود كه امام نیز مانند پیامبر باید از خطا و معصیت مصون باشد زیرا در غیر اینصورت دعوت دینى ناقص مى ماند و هدایت الهى اثر خود را از دست مى دهد.

## فضائل اخلاقى امام

امام باید داراى فضائل اخلاقى مانند شجاعت و شهامت و عفت و سخاوت و عدالت باشد زیرا كسیكه از معصیت مصون است بهمه قوانین دینى عامل خواهد بود و اخلاق پسندیده از لوازم دین است.

و باید در فضائل اخلاقى نسبت بهمه مردم برترى داشته باشد زیرا معنى ندارد كسى ببالاتر و برتر از خود پیشوائى نماید و البته عدل الهى منافى آنست.

## علم امام

چون امام حامل و دین و پیشواى جهانیان است لازم است بهمه مسائلى كه درد دینا و آخرت مورد نیاز مردم، و سعادت انسان وابسته به آن است علم داشته باشد زیرا پیشوائى جاهل عقلا جایز نیست و از نظر هدایت عمومى الهى معنى ندارد.

## ائمه هدى عليهم‌السلام

ائمه هدى كه پس از پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جانشینان آن حضرت و پیشوایان دین و دنیاى مردمند دوازده تن مى باشند. در این باره شیعه و سنى روایات بسیارى از پیغمبر نقل كرده اند؛ و نیز هر یك از امامان را امام پیش از او تعیین فرموده است.

## نامهاى امامان

1 - حضرت امیرالمؤمنین على بن ابیطالب عليه‌السلام

2 - حضرت امام حسن مجتبى عليه‌السلام

3 - حضرت امام حسین سید الشهداء عليه‌السلام

4 - حضرت امام سجاد عليه‌السلام

5 - حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام

6 - حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام

7 - حضرت امام موسى كاظم عليه‌السلام

8 - حضرت امام رضا عليه‌السلام

9 - حضرت امام محمد تقى عليه‌السلام

10 - حضرت امام على النقى عليه‌السلام

11 - حضرت امام حسن عسگرى عليه‌السلام

12 - حضرت امام عصر (حجه بن الحسن) عليه‌السلام

## سیرت عمومى امامان

دوازده امام پس از پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دویست و پنجاه سال در میان مردم بودند، ولى از روز نخستین كه پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رحلت فرمود مخالفانى براى ایشان پیدا شد كه بهر وسیله بود كرسى خلافت را غصب نموده مسیر طبیعى دین را منحرف ساختند. گذشته از این دسته مخالف نامبرده پیوسته براى تحكیم موقعیت؛ حفظ حكومت خویش از هر خطر احتمالى؛ در خاموش كردن نور اهلبیت پیغمبر از هر وسیله استفاده مى نمودند و بهر بهانه اى بود در فشار و شكنجه و آزار و بالاخره از بین بردن آنان مى كوشیدند. بدین ترتیب ائمه هدى هرگز نمى توانستند با صلاحات عمومى؛ پردازند، یا معارف و قوانین اسلام و سیرت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در جامعه اسلامى بطور همگانى گسترش دهند.

حتى امیرالمؤمنین على عليه‌السلام در خلافت ظاهرى پنج ساله خود بواسطه اختلافات داخلى و مدعیان مانند طله و زبیر و عایشه و معاویه و متنفذین دیگر از صحابه رسول خدا كه اخلالگرى نموده از هر سو جنگهاى خونین راه مى انداختند، نتوانست هدفهاى عالى خود را دنبال نموده بطورى كه دلش مى خواست اصلاحاتى كند.

این است كه ائمه هدى بحسب مسئولیتى كه در پیشگاه خداى متعال داشتند و وظیفه اى كه بعهده شان بود از تعلیم و تربیت هنگانى در جامعه؛ به آموزش و پرورش افراد خصوصى و از اصلاحات عمومى به امر معروف و نهى از منكر (در حدود امكان) تنزل كرده قناعت ورزیدند. یعنى بجاى اینكه در معارف و قوانین دینى سخن حق را علناً در جامعه منتشر سازند و زمام امور را بدست گرفته چرخ زندگى جامعه را روى مصالح دینى بگردش درآورند، چون تمكن نداشتند ناگزیر بتعلیم و تربیت افراد مستعد و صلاحیتدار پرداختند، و نسبت بمردم و حكومتهاى وقت امر به معروف و نهى از منكر قیام كردند تا بدینوسیله دین را از فنا و اضمحلال كلى نگهدارند و آئین روشن خدائى تدریجاً بنورافشانى بى سر و صداى خود ادامه دهد و روزى باز بحالت اولى خود برگشته و جهان را روشن گرداند.

این حقیقت با بررسى روشى كه هر یك از ائمه هدى در زمام امامت و در محیط زندگى خود پیش گرفته كاملاً روشن است؛

## اهلبیت پیغمبر اكرم

در عرف و لغت اهل بیت و خانواده مرد بكسانى گفته میشود كه اعضاء جامعه كوچك منزل وى مى باشند مانند زن پسر و دختر و خدمتكار كه جمعاً در شعاع زندگى مرد صاحبخانه زندگى مى كنند.

و گاهى در كعنى اهل بیت تعمیم داده این كلمه را در خویشاوندان نزدیك مانند پدر و مادر و برادر و خواهر و فرزند و عمو و عمه و دائى و خاله و فرزندان آنها استعمال مى كنند.

ولى مراد از اهل بیت پیغمبر در كتاب سنت هیچ یك از این دو معنى عرفى نیست؛ زیرا طبق روایات متواتره كه از طرق عامه و خاصه وارد شده اهل بیت نامى است موهبتى كه بحضرت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حضرات على و فاطمه و حسن و حسین عليهم‌السلام، اختصاص دارد و بنابراین اهل خانه و خویشاوندان دیگر پیغمبر اكرم (با اینكه بحسب عرف و لغت اهل بیت شمرده مى شوند) اهل بیت باین معنى نیستند حتى خدیجه كبرى كه گرامى ترین زنان پیغمبر اكرم و مادر فاطمه علیها السلام است و همچنین ابراهیم كه پسر صلبى آن حضرت مى باشد و بزرگترین افتخار را دارد داخل اهل بیت نیستند.

آرى بموجب همین روایات و روایات دیگرى نه امام از دوازده امام كه فرزندان امام حسین عليه‌السلام و از نسل او هستند از اهل بیت مى باشند بنابراین اهل بیت همان چهارده معصوم هستند و معمولا اهل بیت پیغمبر بسیزده تن كه بعد از پیغمبر اكرم و عترت آن حضرتند گفته مى شود.

هل بیت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اسلام فضائل و مناقب زیاد و مقامات غیر قابل معارضه و رقابت دارند كه مهمترین آنها دو مقام است:

1 - بموجب آیه شریفه: (انما یرید الله لیذهب عنكم الرجس اهل البیت و یطهركم تطهیراً) سوره احزاب آیه 33. مقام عصمت و طهارت را دارند و بمقتضاى این مقام هرگز گناه از ایشان سر نمى زند.

2 - بموجب حدیث نبوى متواتر تقلین كه سابقاً نیز اشاره شد، عترت همیشه با قرآن هستند و هرگز جدائى میانشان و میان كتاب خدا نمى افتد و در نتیجه در فهم معانى قرآن كریم و مقاصد دین مبین دچار خطا و لغزش نمى شوند.

و لازم این دو مقام آنست كه قول و فعل اهل بیت عليهم‌السلام در اسلام حجت باشد (چنانكه عقیده شیعه همین است).

## سیرت عمومى اهل بیت عليهم‌السلام

اهل بیت عليهم‌السلام نمونه هاى كامل تعلیم و تربیت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشند و سیرت ایشان همان سیرت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

البته در مدت دویست و پنجاه سال (از سال یازدهم هجرى كه سال رحلت پیغمبر اكرم است تا سال دویست و شصت هجرى سال غیبت حضرت حجت) كه ائمه هدى عليهم‌السلام با مردم محشور بودند محیطهاى مختلفى از زندگى پیش آمده است كه طرز زندگى حضرات ائمه را در شكلهاى مختلف نمودار ساخته ولى هدف اصلى از روش پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را كه عبارت بود از حفظ اصول و فروع دین از تغییر و تبدل، و تعلیم و تربیت مردم تا حد امكان هرگز رها نكردند.

پیغمبر اكرم در مدت بیست و سه سال دعوت خود سه مرحله از زندگى را طى فرمود زیرا سه سال از اول بعثت را دعوت پنهانى مى كرد، و ده سال بعد از آن را دعوت علنى داشت ولى خودش و پیروانش در زیر سخت ترین شكنجه و آزار جامعه زندگى مى كردند و هیچگونه آزادى عمل كه در اصلاح جامعه اثر روشنى بخشد نداشتند، و ده سال دیگر كه پس از هجرت مى باشد آن حضرت در محیطى بود كه هدف آن زنده كردن حق و حقیقت بود و اسلام پاك روز بروز به پیشرفت فاتحانه خود ادامه مى داد و هر لحظه در تازه اى از دانش و كمال بروى مردم باز مى شد.

البته روشن است كه این سه محیط مختلف اقتضاهاى مختلف خواهد داشت و سیرت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را كه هدفى جز زنده كردن حق و حقیقت نداشت بشكلهاى گوناگون جلوه خواهد داد.

محیطهاى گوناگون كه با زمان ائمه هدى مصادف بودند روى هم رفته بى شباهت بزمان دعوت پیش از هجرت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبود؛ گاهى مانند سه سال اول بعثت به هیچوجه تظاهر بحق امكان پذیر نبود و امام با نهایت احتیاط بوظیفه خود رفتار مى كرد چنانكه زمان امام چهارم و آخر زمان امام ششم عليهما‌السلام همین اقتضا را داشت و گاهى مانند ده سال قبل از هجرت كه پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مكه بدعوت علنى مى پرداخت و از هر جهت خودش و پیروانش در زیر فشار كفار نمى توانستند قد علم كنند، اما نیز بتعلیم معارف دین و نشر احكام مى پرداخت، ولى متنفذان وقت تا مى توانستند از شكنجه و آزار فروگذار نمى كردند و هر روز مشكل تازه اى بوجود مى آوردند.

آرى محیطى كه تا اندازه اى شباهت بمحیط بعد از هجرت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داشته باشد همان محیط پنجساله خلافت امیرالمؤمنین على عليه‌السلام و كمى از محیط زندگى حضرت فاطمه و امام حسن عليه‌السلام و محیط كوچك و چند روزه امام حسین و یاران وى بود كه حق و حقیقت بى پرده جلوه مى كرد و مانند آئینه پاكى وضع عمومى زمان پیغمبر اكرم را نشان مى داد.

بطور خلاصه مى توان گفت كه ائمه هدى جز آنكه اشاره رفت هرگز قدرت نداشتند با حكمرانان و فرمانروایان وقت مخالفت اساسى و علنى كنند و از اینروى ناگزیر بودند كه در گفتار و رفتار خود طریقه تقیه پیش گیرند و بهانه اى بدست حكومتهاى وقت ندهند؛ با اینهمه دشمنانشان از هر جا مى شد بهانه هائى تراشیده در خاموش كردن انوار و از میان بردن آثارشان مى كوشیدند.

## ریشه اصلى اختلاف ائمه با حكومتهاى معاصر

حكومتهاى مختلفى كه پس از پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جامعه اسلامى بوجود آمد و نام حكومت اسلامى بخود گرفت همه با اهل بیت عليهم‌السلام مخالفت اساسى داشتند و این دشمنى آشتى ناپذیر ریشه زنده اى داشت كه هرگز خشك نمى شد.

درست است پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى اهل بیت خود فضائل و مناقبى فرموده بود كه یكى از مهمترین آنهاامتیاز علم بمعارف قرآن و بیان حلال و حرام بود؛ و در نتیجه تعظیم و احترام مقامشان بهمه امت لازم بود، ولى امت حق این توصیه و تأكید را ادا نكردند.

و درست است كه پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در نخستین روزیكه دعوت خود را علنى كرده خویشاوندان خود را باسلام خواند، على عليه‌السلام را بجانشینى خود معرفى كرد و در آخرین روزهاى حیات خود نیز در غدیرخم و غیر آن نص جانشینى وى فرمود، و پس از رحلت آنحشرت مردم دیگران را براى جانشینى پیغمبر اكرم برگزیدند و اهل بیت را از حق مسلم خود كنار زدند و در نتیجه همیشه حكومتهاى وقت اهل بیت عليهم‌السلام را براى خود رقیبى خطرناك مى شمردند و از ناحیه آنان هراسناك بودند و از امكانات گوناگون براى نابود كردنشان استفاده مى كردند.

ولى عمیق ترین مایه اختلاف میان اهل بیت عليهم‌السلام و حكومتهاى اسلامى (كه خود مسئله خلافت یكى از فروعات آن بود) چیز دیگر بود.

اهلبیت عليهم‌السلام سیرت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را براى امت اسلامى لازم مى دانستند و حكومت اسلامى را موظف برعایت و حفظ و اجراء احكام آسمانى اسلام مى دیدند ولى حكومتهاى اسلامى كه پس از پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روى كار آمدند چنانكه از اعمالشان پیداست پایبند رعایت كامل اجراء احكام اسلام و متابعت سیرت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبودند.

خداى متعال در چند جا از كلام خود پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و همچنین امت را از تغییر و تبدیل احكام آسمانى نهى مى فرماید و حتى از كوچكترین تمایل بخلاف یكى از احكام و دستورهاى دینى بر حذر مى دارد و پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیز؛ در شعاع همین احكام و قوانین غیر قابل تغییر و تبدیل، در میان مردم سیرتى اتخاذ كرده بود كه در اجراء قوانین دینى از جهت زمان و مكان و اشخاص تفاوتى نمى گذاشت. رعایت احكام آسمانى براى همه كس حتى خود پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم واجب و در حق همه كس لازم الاجرا بود؛ و شریعت در هر حال و در هر جا زنده و نافذ بود.

و در اثر همین مساوات و عدالت هر گونه امتیاز را از میان مردم برداشته بود؛ خود آن حضرت كه بامر خدا حاكم و فرمانرواى لازم الاطاعه بوده كمترین امتیازى در زندگى داخلى و خارجى خود نسبت بسایر مردم نداشت؛ تجملى بكار نمى برد، هیچگونه تشریفاتى براى مقام حكمرانى خود قرار نمى داد، و عظمت موقعیت خود را برخ مردم نمى كشید، و حشمت و سطوت بخرج نمى داد. و بالاخره از دیگران با یك ممیز صورى شناخته نمى شد.

هیچ طبقه اى از طبقات مختلف مردم نسبت بدیگران یا اتكاء بامتیاز خود برترى نمى جست، زن و مرد؛ شریف و وضیع؛ غنى و فقیر، قوى و ضعیف، حضرى و بدوى، بنده و آزاد همه در یك صف بودند و هیچكس به بیشتر از وظایف دینى خود مكلف نبود و از اینكه بنیرومندان جامعه سر تعظیم فرود آورد یا در مقابل نفوذ و زورگودى ستمگران خرد شود ایمن و آزاد بود.

با كمى تأمل براى ما روشن مى شود (مخصوصاً پس از آزمایشهاى طولانى كه بعد از رحلت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تاكنون كرده ایم) كه یگانه منظور پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از سیرت پاك خود این بوده كه احكام آسمانى اسلام در میان مردم عادلانه و بطور مساوى اجرا شود، و قوانین اسلام از تغییر و تبدیل مصون و محفوظ بماند. ولى حكومت هاى اسلامى سیرت خود را به سیرت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تطبیق نكردند و راه و روش را عوض نمودند و در نتیجه:

1 - در كمترین وقتى اختلاف طبقاتى با شدیدترین وجهى در جامعه اسلامى ظهور كرد و جماعت مسلمانان بدو دسته نیرومند و ضعیف منقسم شده مال و جان و عرض یكدسته بازیچه هوى و هوس دسته دیگر قرار گرفت.

2 - حكومت هاى اسلامى تدریجاً بتغییر قوانین اسلامى پرداختند و گاهى بنام رعایت جامعه اسلامى و گاهى بعنوان حفظ موقعیت حكومت و سیاست دولت، از عمل باحكام دینى و اجراء قوانین و مقررات اسلامى سر باز زدند.

این طریقه روزبروز توسعه یافته كار بجائى كشید كه سازمانهائى كه حكومت اسلامى نامیده مى شدند در خود هیچگونه مسئولیتى نسبت برعایت و اجراء قوانین اسلامى احساس نكردند و معلوم است حال قوانین و مقررات عمومى كه مأمور اجراء صمیمى نداشته باشد عاده بكجا منتهى خواهد شد.

## خلاصه و نتیجه

از بیان گذشته بدست آمد كه حكومتهاى اسلامى معاصر اهل بیت عليهم‌السلام بحسب مصلحت وقت در احكام و قوانین اسلام تصرفاتى مى كردند و در اثر شعاع همین تصرفات سیرتشان با سیرت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كاملا مغایرت داشت، ولى اهل بیت عليهم‌السلام طبق دستور قرآنى احكام سیرت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را براى همیشه لازم مى دیدند.

باقتضاى همین اختلاف و تضاد بود كه حكومتهاى نیرومند معاصر در خرد كردن اهل بیت عليهم‌السلام هیچگونه فروگذارى نمى كردند و براى خاموش كردن نورشان بهر وسیله اى كه ممكن بوده دست مى زدند.

اهل بیت عليه‌السلام نیز طبق مأموریت خدائى خود با اینكه پیوسته با مشكلات فراوانى روبرو و بدشمنان سرسخت و شومى گرفتار بودند بدعوت و تبلیغ حقایق دین مى پرداختند و در تربیت و تعلیم افراد صالح از پا نمى نشستند.

از براى درك این مطلب كافى است كه با تاریخ مراجعه نموده كثرت جمعیت شیعه را در پنجسال زمان خلافت امیرالمؤمنین عليه‌السلام ملاحظه نمائیم؛ زیرا با كمى تأمل خواهیم فهمید كه این جمعیت در همان بیست و پنجسال ایام گوشه گیرى آن حضرت تهیه شده بودند؛ و همچنین سیل گروه شیعه كه بدر خانه حضرت باقر عليه‌السلام سرازیر مى شد تربیت یافتگان بى سر و صداى حضرت سجاد عليه‌السلام بودند، و همچنین صدها شیعه و دوستان اهلبیت كه دلبسته حضرت رضا عليه‌السلام بودند خوشه چینان حقایقى بودند كه حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام حتى در گوشه زندان هاى تاریك بنشر آنها مى پرداخت.

و بالاخره در اثر تعلیم و تربیت مداوم اهل بیت عليهم‌السلام شیعه كه روز رحلت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عده ناچیزى بودند در اواخر عصر ائمه عليه‌السلام بیك شماره دهشت آورى بالغ شدند.

## نكته استثنائى در روش اهلبیت

اهلبیت پیغمبر چنانكه گفته شد دوران زندگى خود را با مظلومیت و محكومیت گذرانیدند و وظایف محوله خود را در محیط تقیه و در شرایطى بسیار سخت انجام دادند فقط در میانشان از چهار نفر در مدت بسیار كوتاهى رفتارى استثنائى یعنى آزادانه و بى تقیه مشاهده مى شود و ما بهمین مناسبت باجمالى از تاریخ زندگانى و رفتار شخصیتهاى نامبرده - عبارتند از على و فاطمه و حسین عليه‌السلام اشاره مى نمائیم:

## فضائل اهل بیت

عامه و خاصه از زبان پاك پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هزاران حدیث در مناقب آن حضرت و اهل بیت نقل نموده اند و ما بذكر سه منقبت از مناقب اهل بیت پیغمبر كه آن حضرت پیشروایشان است مى پردازیم.

1 - در سال ششم هجرى نصاراى شهر نجران عده اى از بزرگان و دانشمندان خود را انتخاب كرده بمدینه فرستادند.

هیئت فرستادگان نخست با پیغمبر اكرم بمناظره و محاجه پرداختند ولى محكوم و مغلوب شدند و از جانب خداى متعال آیه مباهله نازل شد:

(فمن حاجك فیه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابناءكم و نسائنا و نساءكم و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله على الكاذبین) سوره آل عمران آیه 61.

خلاصه ترجمه:

پس از این حجتهاى روشن كه در دست دارى اگر باز كسى در این باره با تو محاجه كند بگو بیا خودمان و زنان و فرزندان خودمان را جمع كنیم و دروغگویان را نفرین كرده از خداى متعال براى آنان لعنت و عذاب بخواهیم.

بر طبق امر و دستور این آیه، پیغمبر اكرم به هیئت نجرانیان پیشنهاد مباهله فرمود بدین ترتیب كه خود و زنان و فرزندانشان حاضر شده دروغگویان را نفرین كنند تا خداى متعال براى آنان عذاب فرستد.

هیئت نجرانیان پیشنهاد مباهله را پذیرفته فرداى همان روز را موعد قرار دادند؛ فردا جمع كثیرى از مسلمانان و همچنین هیئت نجرانیان منتظر بیرون آمدن پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند تا ببینند با چه تشریفاتى بیرون خواهد آمد و ژه كسانیرا با خود بمباهله خواهد آورد.

دیدند پیغمبر اكرم در حالیكه حسین عليه‌السلام را در بغل دارد و با دستى حسن عليه‌السلام را كرفته و بدنبال آن حضرت دخترش فاطمه علیها السلام و بدنبال وى على عليه‌السلام مى آید بیرون آمد؛ پیغمبر اكرم بهمراهان گرامى خود دستور مى داد كه وقتى من دعا كردم شما آمین بگوئید.

مشاهده این هیئت نورانى كه از سر تا پاى آن حقانیت و واقعیت هویدا بود و به هیچ پناهگاهى جز خداى متعال پناهنده نبودند پشت هیئت نجرانیان را بلرزه درآورد، رئیس ایشان بیاران خود گفت:

بخدا قسم صورتهائى مى بینم كه اگرچه متوجه درگاه خدا شوند همه نصاراى روى زمین را هلاك مى كنند، این بود كه پیش پیغمبر اكرم آمدند و تقاضا كردند تا آنانرا از مباهله معذور دارد.

آن حضرت فرمود: پس اسلام بیاورید.

گفتند: از اسلام نیز معذوریم.

فرمود: پس با شما مى جنگیم.

گفتند: توانائى جنگ با مسلمانان را نداریم ولى سالیانه مالیاتى مى پردازیم و در پناه اسلام زندگى مى كنیم.

بدین ترتیب اختلاف خاتمه یافت.

نتیجه داستان:

همراه آمدن حضرات على و فاطمه حسنین عليهم‌السلام با پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جریان مباهله روشن شد كه مصداق (ابنائنا و نسائنا و انفسنا) در آیه كریمه جز پیغمبر و على و فاطمه و حسن و حسین كسى دیگر نبوده است؛ بعبارت دیگر اینكه پیغمبر اكرم مى فرمود: خودمان خودش و على عليهما‌السلام منظور بوده است و اینكه مى فرمود زنان ما فاطمه علیها السلام مقصود بوده و اینكه مى فرمود: فرزندان ما حسنین را اراده كرده بود.

و از اینجا با كمال وضوح بدست مى آید كه على بمنزله خود پیغمبر اكرم مى باشد و نیز روشن مى شود كه اهلبیت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چهار تن بوده اند اهلبیت هر كس كسانى هستند كه به تعبیر متعارف از ایشان با كلمه خودمان و زن و بچه مان تعبیر مى شود و اگر جز ایشان كسى دیگر داخل اهلبیت بود پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنها را نیز براى مباهله مى آورد.

از همین جا باید بعصمت این چهار تن قضاوت كرد زیرا خداى متعال بطعارت و عصمت اهلبیت پیغمبر اكرم شهادت مى دهد (انما یرید الله لیذهب عنكم الرجس اهل البیت و یطهركم تطهیراً) سوره احزاب آیه 33.

خلاصه ترجمه: خداوند محققاً مى خواهد از شما خاندان نبوت هر پلیدى را ببرد و شما را پاك و پاكیزه بدارد.

2 - بطوریكه عامه و خاصه نقل كرده اند پیغمبر فرموده است كه (مثل اهل بیتى كمثل سفینه نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق) خلاصه ترجمه: مثل اهلبیت من مثل كشتى نوح است كه هر كس سوارش شد نجات یافت و هر كس از آن تخلف كرد غرق شد.

3 - پیغمبر اكرم در روایت متواتر دیگرى كه عامه و خاصه روایت كرده اند مى فرماید:

(انى تارك فیكم الثقلین: كتاب الله و عترتى و اهل بیتى لن یفترقاً حتى یردا على الحوض ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدى)

خلاصه ترجمه: من در میان شما دو چیز گرانبها كه هرگز از هم جدا نخواهند شد بیادگار مى گذارم آن دو چیز كتاب خدا و اهل بیت من مى باشند؛ تا زمانیكه باین دو یادگار مهم چنگ زده پناه ببرید گمراه نخواهید شد.

## تعیین امامان

امامت على عليه‌السلام چنانكه معلوم شد از جانب خداى متعال و بنص پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود و همچنین در خصوص امامان دیگر كه پس از آن حضرت بودند هر امامى امام بعد از خود را بامر خدا بمردم معرفى نمود چنانكه امیرالمؤمنین كه امام اول و پیشواى نخستین مسلمانان بود هنگام درگذشت؛ امامت فرزندش امام حسن عليه‌السلام را تصریح فرمود و امام حسن عليه‌السلام نیز هنگام وفات، امامت برادرش امام حسین را و بهمین ترتیب قرار تا امام دوازدهم.

گذشته از نص هر امام بر امام دیگر، پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیز (بموجب روایات زیادى كه از عامه و خاصه رسیده است) بدوازده نفر بودن امامان و حتى در برخى از این روایات بنامهاى امامان تصریح فرموده است.

سیرى كوتاه در زندگى امامان

## حضرت على عليه‌السلام (اولین پیشوا)

حضرت امیرالمؤمنین على بن ابیطالب عليه‌السلام اولین نمونه كاملى است از تعلیم و تربیت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

على عليه‌السلام از اوان كودكى در دامن پیغمبر اكرم پرورش یافته بود، و پس از آن تا آخرین لحظات زندگى آن حضرت مانند سایه بدنبال وى بود و پروانه وار پیوسته بدور شمع وجودش مى گشت و آخرین لحظه هاى كه آن حضرت مفارقت كرد لحظه اى بود كه جسد پاك او را در بغل گرفته بخاك سپرد.

على عليه‌السلام شخصیت جهانى دارد و بجرات مى توان گفت كه بحث و گفتگویى كه در مورد این شخصیت بزركگ شده، در مورد هیچیك از شخصیت هاى بزرگ جهان نشده است، دانشمندان و نویسندگان شیعه و سنى و مسلمان و غیر مسلمان بیش از هزار كتاب در اطراف شخصیت وى نوشته اند.

با اینهمه بحث و كنجكاوى بیرون از شمار كه دوست و دشمن در خصوص آن حضرت كرده اند؛ كسى نتوانسته است نقطه ضعفى در ایمان آن حضرت پیدا كند یا در شجاعت و عفت و معرفت و عدالت و سایر اخلاق پسندیده وى خرده اى گیرد زیرا وى شخصى بود كه جز فضیلت و كمال چیزى نمى شناخت و هم جز فضیلت و كمال چیزى در بر نداشت.

على عليه‌السلام بشهادت تاریخ در میان همه زمامداران كه از روز رحلت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تاكنون بمسند حكمرانى مسلمانان تكیه زده اند تنها كسى است كه در مدت زمامدارى خود در جامعه اسلامى با سیرت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفتار نمود و سر موئى از روش آن حضرت منحرف نشد و قوانین و شرایع اسلام بهمان شكل كه در حیات پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اجرا میشد بدون كمترین دخل و تصرف اجرا نمود.

در قضیه شوراى شش نفرى براى تعیین خلیفه كه پس از در گذشت خلیفه دوم طبق دستور وى منعقد شده بود بعد از گفتگوى زیاد امر خلافت میان على عليه‌السلام و عثمان مردد شد خلافت را بعلى عليه‌السلام عرضه داشتند باین شرط كه میان مردم با سیرت خلیفه اول و دوم رفتار كند آن حضرت نپذیرفته فرمود من از علم خود قدم فراتر نمى گذارم.

پس بعثمان بهمان شرط عرضه داشتند وى پذیرفت و خلافت را برد اگرچه پس از خلافت سیرت دیگرى اتخاذ كرد.

على عليه‌السلام در جانبازیها و فداكاریها و از خود گذشتگى هائى كه در راه حق نموده در میان یاران پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رقیب ندارد. هرگز نمى توان انكار كرد كه اگر این پیشتاز از خود گذشته اسلام نبود كفار و مشركین در شب هجرت و پس از آن در هر یك از جنگهاى بدر و احد و خندق و خیبر و حنین نور نبوت را به آسانى خاموش كرده و پرچم حق را سرنگون ساخته بودند.

على عليه‌السلام در نخستین روزیكه پاى درمحیط اجتماع گذاشت زندگى بسیار ساده اى داشت و در زمان حیات پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پس از رحلت و حتى در ایام خلافت پر عظمت خود در زى فقرا و با افتاده ترین وضعى زندگى میكرد در خوراك و پوشاك و مسكن از بى بضاعت ترین افراد امتیازى نداشت و مى فرمود:

زمامدار یك جامعه باید طورى زندگى كند كه مایه تسلى افراد نیازمند و پریشانحال باشد نه موجب حسرت و دلشكستگى آنان.

على عليه‌السلام براى رفع نیازمندى هاى زندگى كار مى كرد و بویژه به فلاحت علاقه داشت و بدرختكارى و استخراج قنوات مى پرداخت ولى هر چه از این راه بدست مى آورد یا از غنائم فراوان جنگى عایدش مى شد میان فقرا قسمت مى كرد و املاكى را كه آباد مى كرد وقف مى نمود یا فروخته پول آنرا به نیازمندان مى رسانید، در ایام خلافت خود یكسال دستور داد كه عوائد اوقات وى را اول پیش خودش بیاورند بعد بمصرف برسانند وقتیكه عوائد نامبرده جمع شد بیست و چهار هزار دینار طلا بود.

على عليه‌السلام در آنهمه جنگها كه شركت نمود با حریفى دست بگریبان نشد مگر اینكه او را از پاى درآورد و هرگز بدشمنى پشت نكرد و مى فرمود: اگر همه عرب بمخالفت و جنگ من برخیزند خود را نبازم و باكى ندارم.

على عليه‌السلام با چنین شجاعت و دلاورى كه تاریخ شجاعان جهان رقیب و قرینى براى آن یاد نكرده است بى اندازه مهربان و با عطوفت و جوانمرد و با فتوت بود، در جنگها زنان و كودكان و ناتوانان را نمى كشت، و اسیر نمى گرفت، و فراریان را تعقیب نمى كرد.

در جنگ صفین لشكریان معاویه سبقت گرفته شریعه فرات را اشغال كردند و آب را بروى لشكریان آن حضرت بستند آن حضرت با جنگ خونینى شریعه را گرفت پس از آن امر كرد كه راه آب را بروى دشمن باز گزارند.

در زمان خلافت، بى حاجب و دربان همه كس را بحضور مى پذیرفت و تنها و پیاده راه مى رفت و در كوچه و بازار مى گشت و مردم را بملازمت تقوى امر و از تعدى بهمدیگر باز مى داشت و با مهربانى و فروتنى بدرماندگان و بیوه زنان كمك مى نمود و یتیمان بى پناه را در منزل خود نگهداشته شخصاً بحوائج زندگى آنان قیام مى كرد و به تربیتشان مى پرداخت.

على عليه‌السلام بعلم و دانش ارزش زیاد مى داد و بنشر معارف عنایت مخصوصى داشت و مى فرمود:

هیچ دردى مانند نادانى نیست.

در جنگ خونین جمل مشغول آراستن صفهاى لشكر خود بود كه عربى پیش آمده معناى توحید را پرسید مردم از هر یو بمرد عرب تاخته پرخاش كردند كه این چنین ساعتى نه وقت اینگونه سؤال و بحث است؛ آن حضرت مردم را از اعرابى دور كرد و فرمود:

ما با مردم براى زنده كردن همین حقایق مى جنگیم.

آنگاه اعرابى را پیش طلبیده در حالیكه به آراستن صفها مى پرداخت با بیانى جذاب مسئله را براى وى تشریح نمود.

نظیر این قصه را كه حكایت از یك انضباط دینى و نیروى خدائى شگفت آور آن حضرت مى كند در جنگ صفین نیز نقل كرده اند در حالى كه دو لشكر مانند دو دریاى خروشان بهم ریخته و سیل خون از هر سو جارى بود بیكى از سربازان خود رسیده آبى براى نوشیدن خواست.

سرباز نامبرده كاسه اى چوبین درآورد و پر از آب كرده تقدیم داشت، آن حضرت در كاسه تركى مشاهده نمود فرمود:

نوشیدن آب در چنین ظرفى در اسلام مكروه است:

سرباز عرض كرد:

در چنین حالى كه در زیر باران تیر و برق هزاران شمشیر ایستاده ایم مجالى براى این دقت نیست.

پاسخى كه شنید خلاصه اش این بود كه ما براى اجراى همین مقررات دینى مى جنگیم؛ و مقررات بزرگ و كوچك ندارد.

آنگاه دو دست خود را پیش آورده جمع كرد و فرمود تا كاسه آب را بدستش خالى كرد و نوشید.

على عليه‌السلام نخستین كسى است كه پس از پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حقایق علمى بطرز تفكر فلسفى یعنى استدلال آزاد سخن گفت و اصطلاحات علمى زیادى وضع كرد و براى حفظ قرآن كریم از غلط و تحریف قواعد دستور زبان عربى (علم نحو) را وضع و تنظیم نمود.

دقایق علمى و معارف الهى و مسائل اخلاقى و اجتماعى و سیاسى و حتى ریاضى كه در سخنرانیها و نامه و سایر بیانات شیواى آن حضرت بدست ما رسیده موجود است حیرت آور مى باشد.

### مختصرى از فضائل على عليه‌السلام

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام را در سن شش سالگى از ابوطالب گرفته بخانه خود آورد و شخصاً بپرورش وى پرداخت على عليه‌السلام از آنروز پیوسته سایه وار ملازم پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود و آخرین ساعتى كه از آن حضرت جدا شد موقعى بود كه جسد مطهرش را بخاك سپرد.

على عليه‌السلام اولین نمونه كاملى است كه از مكتب تعلیم و تربیت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بیرون آمد و اول كسى است كه به آن حضرت ایمان آورد چنانكه آخرین كسى است كه از وى جدا شد.

خدماتى كه على عليه‌السلام در طول مدت بعثت بدین خدا كرد بتصدیق دوست و دشمن از هیچ كس بوقوع نپیوسته است.

على عليه‌السلام در مهمترین جنگهاى اسلامى شركت داشت و در همه میدانهاى خونین جنگ یكه تاز مسلمانان و كلید پیروزى بود و با اینكه بارها بزرگان در جنگها از دشمن فرار مى كردند وى هرگز پشت بدشمن نكرده و هیچ حریفى از زخم شمشیر وى جان بدر نبرد؛ با اینحال شجاعت بى نظیر وى كه ضرب المثل بود توأم با دلسوزى و مهربانى بود؛ هیچگاه حریفان زخمى را نمى كشت و فراریان را تعقیب نمى كرد.

على عليه‌السلام بشهادت سخنرانیها و كلمات قصار و بیانات درربار كه از وى بیادگار مانده در میان مسلمانان آشناترین فردى است بمقاصد عالیه قرآن كه معارف اعتقادى و عملى اسلام را بنحوى كه شاید و باید دریافته است و صحت حدیث شریف نبوى (انا مدینه العلم و على بابها) را بثبوت رسانیده و این علم را با عمل توأم داشته است.

على عليه‌السلام در عفت، نفس و زهد و تقواى دینى نظیر و همانندى نداشت و براى معاش روزانه خود كار مى كرد و بویژه بفلاحت علاقه فراوان داشت زمینهاى بایر را آباد مى كرد و قنوات احداث مى نمود درخت مى كاشت و هر جا را كه آباد مى كرد بر مسلمانان وقف مى نمود، یا مى فروخت و میان فقراء تقسیم مى كرد و خود مانند یكى از فقراء با كمال زهد و قناعت زندگى مى كرد. روزیكه شهید شد با آنكه فرمانرواى سراسر كشورهاى اسلامى بود فقط هفتصد درهم داشت كه خواست صرف تهیه خدمت كارى براى خانه خود نماید.

عدالت آن حضرت چنان بود كه در اجراء احكام خدا و احیاء حقوق مردم هرگز استثناء قائل نمى شد و شخصاً در كوچه و بازار گردش مى نمود و مردم را برعایت قوانین اسلام وامى داشت.

### روش حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام

پس از رحلت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنانكه مى دانیم ولایت امور مسلمین كه به نص آن حضرت از جانب خداوند با حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام بود تبدیل بخلافت انتخابى گردید و كرسى خلافت را دیگران اشغال كردند.

آن حضرت و چند نفر از خواص صحابه مانند سلمان و ابوذر و مقداد با مردم احتجاجاتى كردند ولى جواب مساعد نشنیدند.

آن حضرت از مردم كناره گرفت و تا مدتى در خانه مشغول جمع آورى قرآن كریم بود.

پس از آن بتعلیم و تربیت عده اى از خواص صحابه و دیگران گردید.

آن حضرت با همه سوابق درخشان و غیر قابل رقابتى كه در زمان حیات پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داشت، و وزیر پیغمبر و كلید فتوحات اسلامى بود؛ و در دانش و داورى و سخنورى و سایر فضائل روحى از همه مسلمانان برتر بود، در زمان خلیفه اول در كارهاى عمومى از وجود او هیچ استفاده نشد؛ و تنها بعبادت حق و تربیت علمى و عملى یارانى چند مى پرداخت و مانند یك فرد بسیار عادى زندگى مى كرد.

در زمان خلافت خلیفه دوم اگرچه هرگز كار حساسى بوى ارجاع نمى كردند ولى تا اندازه اى مورد توجه قرار گرفت و در امور مهم از نظراتش استفاده نموده و طرف مشاوره قرار مى گرفت چنانكه خلیفه دوم بارها مى گفت:

اگر راهنمائى على نبود عمر هلاك میشد.

در زمان خلافت خلیفه سوم توجه مردم نسبت به آن حضرت بیشتر شد و در همه این مدت (بیست و پنجسال) روزبروز دائره تعلیم و تربیت آن حضرت دامنه دارتر و شعاع عملش وسیعتر مى شد تا عده بیشمارى از پرورش یافتگان مستقیم و غیر مستقیم مكتب ولایت روى كار آمدند و بلافاصله پس از كشته شدن خلیفه سوم از هر سو هجوم آورده آن حضرت را بپذیرفتن خلافت وادار نمودند.

آن حضرت همینكه زمام امور را بدست گرفتن سیرت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را كه مدتها بود فراموس شده بود معمول داشت، مساوات و عدالت اجتماعى را اجراء كرده و تمام امتیازات بیجا را از بین برد، و حكمرانان و فرمانروایان بى بند و بارى را كه مصادر امور قرار گرفته بودند عزل نمود، و اموالى را كه از بیت المال بغارت رفته بود و املاك و مستغلات بى حسابى را كه مقام خلافت باین و آن بخشیده بود پس گرفت. و بمجازات كسانى كه از مقررات دینى تخلف مى كردند پرداخت.

عده اى از متنفذین غارتگر و سودپرست همینكه منافع شخصى خود را در خطر دیدند پرچم مخالفت برافراشتند و ببهانه خودخواهى عثمان جنگهاى داخلى خونینى راه انداختند كه موجب گرفتارى آن حضرت و مانع از اصلاحات دیگر گردید.

آن حضرت با گرفتاریهاى كمرشكن كه در خلافت پنجساله خود داشت افراد بیشمارى را تربیت كرد و ذخائر گرانبهائى در فنون مختلف علمى را از راه سخنرانى ها و بیانات شیواى خود بیادگار گذاشت و از آن جمله اصول علم نحو را كه دستور زبان عربى است وضع فرمود.

شخصیت برجسته آن حضرت بوصف نمى گنجد و فضائل بى پایان وى از شماره بیرون است؛ و هرگز تاریخ شخصیتى را بیاد ندارد كه باندازه وى افكار دانشمندان و انظار متفكرین جهان را بخود جلب كرده باشد.

## حضرت امام حسن مجتبى عليه‌السلام (دومین پیشوا)

امام حسن مجتبى عليه‌السلام پس از شهادت پدر بزرگوار خود بخلافت نشست و بمنظور خوابانیدن غائله معاویه مشغول تجهیز لشكرى شد و در میان مردم نیز همان سیرت جد و پدر خود را دنبال كرد ولى پس از چندى دریافت كه مساعى وى در اثر اخلالگرى هاى سرى معاویه جز نقشى بر آب نیست و سران سپاه وى با معاویه ساخته اند و حتى حاضر شده اند كه آن حضرت را دست بسته تحویل دهند یا بكشند.

بدیهى است در این صورت جنگ با معاویه جز شكست قطعى امام مجتبى نتیجه اى نداشت. و حتى اگر خود امام تنها یا با كسان نزدیك خود بمقاومت بر مى خواست و كشته مى شد كمترین اثرى در تزلزل اركان سلطنت معاویه یا جلب قلوب مردم نداشت زیرا معاویه با روش مزورانه مخصوصى كه داشت به آسانى مى توانست آن حضرت را بوسائل گوناگون و حتى بدست كسان وى بكشد، و پس از آن جامه عزا پوشیده بمقام خونخواهى برآید و بدین وسیله خون پسر پیغمبر را از دامن خود بشوید. آن حضرت از اینروى با پیشنهاد صلح با معاویه تحت شرائطى موافقت فرمود و از خلافت كناره گرفت؛ اگرچه معاویه همه شرائط را زیر پا گذاشت و به هیچكدام از آنها عمل نكرد.

آن حضرت بدین وسیله جان خود و برادرش امام حسین عليه‌السلام و شماره معدوى از كسان و یاران خود را از خطر قطعى نگهداشت و از خواص خود یك جامعه با حقیقت ولى بسیار كوچك در داخل جامعه به صورت اسلامى تشكیل داد و اسلام را از نابودى حتمى حفظ نمود.

البته معاویه كسى نبود كه از روش امام پى باین منظور نبرد و بهیمن جهت پس از برقرارى صلح و استیلاء كامل هر كه از دوستان و یاران على عليه‌السلام در هر جا یافت با عناوین و وسائل مختلف از بین برد؛ با اینكه یكى از شرائط صلح این بود كه یاران و دوستان و خنادان رسالت در امان باشند.

ولى در عین حال بخاندان رسالت دست نیافت جز اینكه در مقدمات تحكیم ولایت عهد پسرش یزید امام مجتبى را بوسیله همسرش مسموم كرده شهید نمود؛ زیرا یكى دیگر از شرائط صلح این بود كه خلافت بعد از معاویه به امام حسن برگردد.

## حضرت امام حسین عليه‌السلام (سومین پیشوا)

امام حسین عليه‌السلام پس از برادر بزرگوار خود بامر خدا و وصیت برادر به امامت قیام نمود و نزدیك به ده سال در دور خلافت معاویه زیست و در این مدت همان سیرت امام حسن عليه‌السلام را پیش گرفت و تا معاویه زنده بود نتوانست كار مؤثرى انجام دهد.

پس از نه سال و نیم تقریباً معاویه بدرود زندگى گفت و خلافت كه تبدیل بسلطنت شده بود منتقل به پسرش یزید گردید.

یزید بر خلاف پدر ریاكار خود؛ جوانى بود میت غرور و متظاهر بعیاشى و فحشاء و بى بند و بار. یزید همینكه زمام امور را بدست گرفت بوالى مدینه دستور داد كه از امام حسین عليه‌السلام براى وى بیعت بگیرد وگرنه سرش را پیش وى فرستد. پس از آنكه والى حسب الامر، بیعت را به آن حضرت عرضه داشت وى مهلت خواست و شبانه از مدینه با كسان خود رهسپار مكه شد. و بحرم خدا كه در اسلام پناهگاه رسمى است پناهنده شد ولى پس از چند ماه اقامت فهمید كه یزید به هیچوجه از او دست بردار نیست؛ و در صورتیكه بیعت نكند قتل وى حتمى است و از سوى دیگر در این مدت چندین هزار نامه از عراق به آن حضرت رسیده بود كه وى را وعده یارى داده بنهضت بر ضد ستمگران بنى امیه دعوت مى كردند.

امام حسین عليه‌السلام از مشاهده اوضاع و احوال عمومى و دلالت شواهد و قرائن مى دانست كه نهضت وى پیشرفت ظاهرى نخواهد داشت با اینهمه با امتناع از بیعت یزید تصمیم بكشته شدن گرفته با كسان خود بعنوان نهضت از مكه بسوى كوفه متوجه شد و در راه در زمین كربلا (تقریباً هفتاد كیلومترى كوفه) با لشكر انبوه دشمن برخورد نمود.

آن حضرت در مسیر خود اشخاص را بیارى دعوت مى كرد و بكسانى هم كه همراه وى بودند تصمیم قطعى خود را بكشته شدن گوشزد مى نمود و در ترك مصاحبت و ملازمت خود مخیر مى داشت؛ از اینروى روزیكه با لشكر دشمن روبرو شدند از یاران و همراهان جز شماره ناچیزى كه دل داده و از جان گذشته بودند كسى نمانده بود، و در نتیجه به آسانى در حلقه بسیار تنگى بمحاصره لشكر انبوه دشمن درآمدند و حتى آب برویشان بسته شد و در چنین محیطى در میان بیعت و قتل مخیرش كردند.

امام حسین عليه‌السلام تن به بیعت نداد و آماده قتل شد و روزى از صبح تا عصر با همراهان خود با دشمن جنگید و در این جنگ خودش و فرزندان و برادران و برادرزادگان و عموزادگان و یارانش كه جمعاً در حدود هفتاد نفر بودند شهید شدند. تنها فرزند گرامیش امام سجاد عليه‌السلام كه بعلت مرض شدید قادر بجنگ نبود زنده ماند.

لشكر دشمن پس از شهادت آن حضرت اموالش را غارت نموده خانواده اش را اسیر كردند و بهمراه سرهاى بریده شهدا از كربلا بكوفه و از كوفه به شام سوق دادند.

در این اسارت امام سجاد عليه‌السلام با خطبه اى كه در شام خواند و همچنین زینب كبرى با سخنرانیهائى كه در مجامع عمومى كوفه و مجلس ابن زیاد والى كوفه و مجلس یزید در شام ایراد كرد پرده از روى حق برداشته زورگوئى و ستمگرى بنى امیه را براى جهانیان آفتابى كردند.

و در هر حال نهضت حسینى در برابر زورگوئى و بیدادگرى و بى بند و بارى كه با ریخته شدن خون پاك آن حضرت و فرزندان و خویشان و یارانش و تاراج رفتن مال و اسیر شدن زن و بچه وى خاتمه پذیرفت، با خصوصیات و مشخصاتى كه دارد؛ یك واقعه اختصاصى است كه در صفحات تاریخ نهضتهاى جهانى همانندى براى وى نمى توان یافت و بجرأت مى توان گفت كه اسلام زنده این واقعه است و اگر این واقعه اتفاق نیفتاده بود بنى امیه اسمى و رسمى از اسلام باقى نگذاشته بودند.

این واقعه جانگداز بطور عیان هدف و مرام اهلبیت پیغمبر را از منویات بنى امیه و طرفداران ایشان جدا ساخت و حق و باطل را آفتابى نمود.

این حادثه در كمترین وقتى در هر گوشه و كنار جامعه اسلامى انتشار یافت و موجب بروز انقلابات شدید و خونریزى هاى بسیار شد كه تا دوازده سال ادامه داشت و بالاخره یكى از عوامل اساسى سقوط سلطنت بنى امیه گردید.

روشن ترین اثر این واقعه پرورش روحى گروه بیشمارى بود كه نقش ولایت على بن ابیطالب عليه‌السلام در دلهاشان جاى گرفت و دوستى خاندان رسالت را شعار خود ساختند و روز بروز برشماره و نیروى خود افزایش دادند تا امروز نزدیك بصد میلیون مسلمان بنام شیعه در همه جاى جهان زندگى مى كنند.

آیا روش امام حسن و امام حسین مختلف بود؟

اگرچه روش این دو پیشواى معظم كه بنص پیغمبر اكرم امام بحق هستند بظاهر مختلف بنظر مى رسد حتى بعضى گفته اند: اختلاف نظر این دو برادر باندازه اى شدید بود كه یكى با داشتن چهل هزار مرد جنگى تن در صلح داد و دیگرى با چهل نفر از یاران و اصحاب (غیر از خویشان) بجنگ برخاست و تا بچه شیرخوار خود را در این راه داد.

ولى بررسى دقیق خلاف این نظر را بثبوت مى رساند زیرا ما مى بینم چنانكه امام حسن عليه‌السلام تقریباً نه سال و نیم در سلطنت معاویه بسر برد و دم از مخالفت علنى نزد امام حسین عليه‌السلام نیز پس از شهادت برادر تقریباً نه سال و نیم در سلطنت معاویه زندگى نمود و یادى از نهضت نكرده قد بمخالفت علم نفرمود.

پس ریشه حقیقتى این اختلاف روش ظاهرى را از اختلاف روش معاویه و یزید باید جستجو كرد، نه از اختلاف نظر این دو پیشواى معظم.

روش معاویه روشى نبود كه روى اساس بى بند و بارى استوار شده باشد و با مخالفت علنى خود احكام دین را بسخریه بگیرد.

معاویه خود را یك مرد صحابى و كاتب وحى معرفى مى كرد و بواسطه خواهر خود (كه زوجه پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ام المومنین بود) خال المؤمنین نامیده میشد؛ و مورد توجه و عنایت شدید خلیفه دوم بود و عامه مردم اعتماد كامل و ارادت خاصى نسبت به خلیفه داشتند.

علاوه بر این غالب صحابه پیغمبر را كه مورد احترام و تعظیم مردم بودند (مانند ابوهریره، عمروعاص، سمره؛ بسر؛ مغیره بن شعبه و غیر آنها) بحكومت ولایات و سایر كارهاى حساس كشورى گماشته بود كه حسن ظن مردم را نسبت بوى جلب مى كردند و روایات زیادى میان مردم در فضائل آنان و مصونیت دینى صحابه و اینكه هر كارى كنند معذورند نقل میشد. و در نتیجه معاویه هر كاریكه مى كرد اگر قابل تصحیح و توجیه مى شد، و اگرنه با بذل و بخششهاى سنگین؛ دهان معترض را مى بست و در جائیكه این وسایل كارگر نبود بدست همین همدستان و هواخواهان؛ مخالف را از میان مى برد چنانكه بدست همین هواخواهان صحابى وى، دهها هزار بیگناه از شیعیان على عليه‌السلام و از سایر مسلمانان و حتى جمعى از صحابه پیغمبر كشته شدند.

معاویه در همه كارها قیافه حق بجانبى خود مى گرفت و با بردبارى و شكیبائى مخصوص پیش مى رفت؛ و با ملاطفت خاصى محبت و طاعت مردم را بخود جلب مى كرد و حتى گاهى دشنام مى شنید و ستیزه مى دید ولى با خوشروئى و بخشش پاسخ مى داد و در چنین زمینه اى سیاست خود را اجراء مى كرد.

از امام حسن عليه‌السلام و امام حسین عليه‌السلام احترام ظاهرى بعمل مى آورد.

و از سوى دیگر اعلان عمومى مى كرد كه هر كس حدیثى در مناقب اهل بیت عليهم‌السلام نقل كند هیچگونه مصونیت مالى و عرضى و جانى ندارد و هر كه حدیثى در مناقب صحابه نقل كند جایزه دریافت خواهد داشت:

و دستور مى داد كه خطیبان در منابر مسلمانان، على عليه‌السلام را (بطور الزام) دشنام دهند و به امروى هواخواهان آن حضرت را هر جا مى جستند مى كشتند و در اینكار باندازه اى زیاده روى كردند كه جمع كثیرى را كه از دشمنان آن حضرت بودند بتهمت دوستى از میان بردند.

از این بیان بدست مى آید كه قیام امام حسن عليه‌السلام جز بضرر اسلام تمام نمى شد و جز اینكه خون وى و یاران وى بهدر رود اثر نمى بخشید، و حتى دور نبود كه در اینصورت معاویه بدست كسان آن حضرت وى را بكشد و پس از آن براى تسكین افكار عمومى در عزاى وى گریبان چاك زند و بقمام خونخواهى درآمده قصاص انتقام وى را از شیعیان بكشد چنانكه نظیر همین معامله را با عثمان نمود (48).

ولى روش سیاسى یزید هیچگونه شباهتى با روش پدرش نداشت وى جوانى بود خودپسند و بى بند و بار، منطقى جز زور نداشت؛ و بافكار عمومى كمترین اهمیتى نمى داد.

یزید لطمه هائى كه پس پرده باسلام وارد میشد در حكومت كوتاه خود یكباره آشكار كرد و پرده را درید.

در سال اول حكومت خود خاندان پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از دم شمشیر گذرانید.

و در سال دوم شهر مدینه را خراب كرد و سه روز عرض و جان و مال مردم را بلشكریان خود مباح نمود.

و در سال سوم كعبه را خراب كرد.

و از همین جهت نهضت حسینى در افكار مردم جاى گرفت و روز بروز اثرش عمیق تر و بارزتر گردید و در ابتداء امر بشكل انقلابات خونین ظهور نمود و بالاخره جمعیت عظیمى را از مسلمانان بعنوان هواخواهان حق و خقیقت و دوستان اهلبیت بوجود آورد.

و از همین نظر بود كه معاویه در ضمن وصیتهاى خود به یزید سفارش اكید نمود كه كارى بكار حسین عليه‌السلام نداشته متعرض حالش نشود؛ ولى آیا سرمستى و خودپسندى بیزید اجازه میداد كه نفع خود را از ضرر تمیز دهد.

## حضرت امام سجاد عليه‌السلام (چهارمین پیشوا)

روش امام سجاد عليه‌السلام در مدت امامت خود بدو بخش جداگانه تقسیم مى شود كه جمعاً بروش عمومى امامان منطبق مى گردد، زیرا آن حضرت در واقعه جانگدار كربلا همراه پدر بزرگوار خود بود و در نهضت حسینى شركت داشت و پس از شهادت پدر كه باسارت درآمد و از كربلا به كوفه و از كوفه بشام برده شد در طول مدت اسیرى هرگز تقیه نداشت و بى محابا حق و حقیقت را اظهار مى كرد و در مواقع مقتضى بوسیله سخنرانیها و بیاناتى كه ایراد مى نمود حقانیت خاندان رسالت و مفاخر آنان را گوشزد خاص و عام مى فرمود، و مظلومیت پدر بزرگوار خود، و فجایع و ستم كارانه و بیرحمانه بنى امیه را آفتابى كرده و طوفانى از احساسات و عواطف مردم برپا مى ساخت.

ولى پس از آنكه از اسیرى رهائى یافته بمدینه برگشت و محیط جانبازى بمحیط آرامش تبدیل یافت؛ گوشه خانه را گرفته در بروى بیگانگان بست و به عبادت حق مشغول گشت و بى سر و صدا به ترتیب افرادى كه پیروان حق و حقیقت بودند پرداخت.

آن حضرت در ظرف سى و پنج سال مدت امت خود بطور مستقیم و غیر مستقیم گروه بیشمارى را پرورش داده معارف اسلامى را در قلوبشان جاى داد.

تنها دعاهائى كه آن حضرت در محراب عبادت با لهجه آسمانى خود انشاء كرده و بوسیله آنها با خداى كارساز بمقام راز و نیاز برآمده است مشتمل بر یك دوره كامل از معارف عالیه اسلامى مى باشد. و این دعاها جمع آورى و بنام صحیفه سجادیه معروف شده است.

## حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام (پنجمین پیشوا)

در زمان امامت امام محمد باقر عليه‌السلام زمینه براى نشر علوم دینى تا اندازه اى فراهم شد زیرا در اثر فشار بنى امیه احادیث فقه اهل بیت از دست رفته بود و با اینكه براى احكام، هزارها حدیث لازم است حتى از اخباریكه از پیغمبر اكرم بوسیله صحابه نقل شده بیش از پانصد حدیث باقى نمانده بود.

خلاصه اینكه در آن ایام در نتیجه واقعه جانگداز كربلا و در اثر مساعى سى و پنجساله امام سجاد عليه‌السلام گروه انبوهى از شیعه بوجود آمده ولى از فقه اسلامى تهیدست بودند.

و چون سلطنت بنى امیه در اثر اختلافات داخلى و تن پرورى و بى كفایتى رجال دولت رو بضعف نهاده روزبروز آثار سستى در پیكر آن ظاهر میشد؛ امام پنجم از فرصت استفاده فرموده بنشر علوم اهل بیت و فقه اسلامى پرداخت و دانشمندان زیادى از مكتب خویش تحویل جامعه داد.

## حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام (ششمین پیشوا)

در زمان امام ششم عليه‌السلام براى نشر علوم اسلامى زمینه فراهم تر و اوضاع مساعدتر بود زیرا از یكطرف در اثر انتشارات احادیث امام محمد باقر عليه‌السلام و تبلیغات پرورش یافتگان مكتب وى؛ مردم به نیازمندى خود بمعارف اسلامى و علوم اهلبیت بیشتر پى برده و براى اخذ حدیث تشنه تر بودند.

و از یكطرف سلطنت اموى منقرض و سلطنت عباسى هنوز استقرار كامل پیدا نكرده بود، و بنى عباس بویژه از این نظر كه براى پیشرفت مقاصد خود و برانداختن بنیاد حكومت اموى، مظلومیت اهل بیت و خون شهیدان كربلا را دستاویز كرده بودند، با اهلبیت روى خوش نشان مى دادند.

آن حضرت بنشر انواع علوم پرداخت و علما و دانشمندان از هر سو دسته دسته بدر خانه اش هجوم آوردند و بحضورش بار یافتند و از فنون مختلفه معارف اسلامى و اخلاق و تاریخ انبیاء و امام و حكمت و موعظت پرسشها كردند و پاسخها شنیدند.

آن حضرت با طبقات مختلف بحثها كرد و با ملل و نحل گوناگون مناظره ها نمود و در بخشهاى گوناگون علوم، شاگردانى پرورش داد، و صدها كتاب در ضبط احادیث و بیانات علمى آن حضرت تألیف شد كه بنام اصول نامیده مى شود.

شیعه كه در اسلام روش اهلبیت پیغمبر را دنبال مى كند مقاصد و مسائل دینى خود را از بركات آن حضرت بكلى از ابهام درآوردند و مجهولات مذهبى خود را با بیانات شافیه ایشان حل كردند؛ بهمین سبب مذهب شیعه (كه همان مذهب اهل بیت مى باشد) در میان مردم به مذهب جعفرى معروف گشت.

نهضت علمى امام باقر و امام صادق عليهما‌السلام:

پس از امام حسین عليه‌السلام اگرچه روزبروز بشماره پیروان اهل بیت عليهم‌السلام افزوده مى شد ولى بواسطه فشار شدیدى كه سلطنت بنى امیه به پیروان اهل بیت عليهم‌السلام وارد مى ساخت میدان عملى كه حضرت امام سجاد بتواند بنشر كامل و علنى معارف اسلامى بپردازد نبود تا در زمان امامت امام محمد باقر عليه‌السلام سلطنت اموى بواسطه اختلافات داخلى و كشمكشهائى كه با بنى عباس داشتند روى بضعف و انحلال نهاد.

از اینرو شیعیان و پیروان اهلبیت و دست پروردگان دوره امامت 35 ساله حضرت سجاد عليه‌السلام فرصتى پیدا كرده از اطراف و اكناف مانند سیل بدر خانه امام محمد باقر ریخته بفرا گرفتن علوم دین و اخذ معارف اسلامى پرداختند.

و پس از آن حضرت نیز امام جعفر صادق بنشر معارف پرداخت و دانشمندانى را كه از گوشه و كنار جهان به آستان پاكش روى مى آوردند پذیرفته در تعلیم و تربیت آنان كمال سعى و كوشش مبذول مى داشت و در اثر مساعى آن حضرت هزاران دانشمند از رجال دین كه در فنون و علوم مختلفه سرآمد بودند باطراف جهان پراكنده شدند و بنشر علوم پرداختند.

از كتابهائى كه از شاگردان مكتب آن حضرت بیادگار مانده چهارصد كتاب است كه بنام (اصول اربعمأء) در میان علماى شیعه معروف است.

بقیه امامان هم روش این دو امام را تعقیب كرده و بنشر معارف اسلامى پرداختند و با آنكه فشار بنى عباس بسیار سخت بود؛ دانمشندان زیادى را تربیت نموده ذخائر علمى اسلام را بایشان سپردند؛ و در اثر همین مساعى جمیله ائمه هدى عليهم‌السلام امروز ملیونها نفر اهل حق در نقاط مختلف از جهان زندگى مى كنند.

## حضرت امام موسى كاظم عليه‌السلام (هفتمین پیشوا)

بنى عباس پس از آنكه حكومت بنى امیه را واژگون ساخته خلافت را قبضه نمودند بسوى بنى فاطمه برگشتند و با تمام قوى در استیصال خاندان رسالت كوشیدند عده اى را گردن زده؛ جنعى را زنده بگور؛ و دسته اى را در پایه ساختمانها یا در میان دیوارها گذاشتند.

خانه امام ششم عليه‌السلام را آتش زدند و چند بار خودش را بعراق جلب كردند باین ترتیب در اواخر زندگى امام ششم تقیه شدیدتر شد و آن حضرت چون تحت مراقبت شدید بود كسى جز خواص شیعه را نمى پذیرفت و بالاخره از ناحیه منصور خلیفه عباسى مسموم و شهید گردید و از اینروى در دوره امامت امام هفتم حضرت امام موسى كاظم عليه‌السلام فشار مخالفین شدید و روزافزون بود.

آن حضرت با وجود تقیه شدید بنشر علوم پرداخت و احادیث بسیارى در اختیار شیعه گذاشت چنانكه مى توان گفت روایات فقهى آن حضرت پس از امام پنجم و ششم از سایر ائمه بیشتر است و بواسطه شدت تقیه در غالب روایاتى كه از آن حضرت نقل شده از وى تعبیر به عالم و عبد صالح و نظایر اینها شده و به اسم آن حضرت تصریح نگردیده است.

آن حضرت با چهار نفر از خلفاى عباسى معاصر بود:

منصور؛ هادى؛ مهدى و هارون و پیوسته زیر فشار آنان بود تا بالاخره بامر هارون زندانى گشت و سالها از زندانى به زندانى منتقل میشد و سرانجام هم در زندان مسموم و شهید شد.

## حضرت امام رضا عليه‌السلام (هشمتیمن پیشوا)

از تأمل در اوضاع جاریه براى هر صاحب نظرى روشن بود كه خلفاء معاصر و مخالفان اهل بیت عليهم‌السلام هر چه در شكنجه و آزار و استیصال ائمه هدى عليه‌السلام مى كوشیدند و بشیعیانشان سخت مى گرفتند، روزبروز شماره پیروانشان بیشتر و ایمانشان محكمتر میشد و سازمان خلافت در انظار آنان یك دستگاه پلید و ناپاك جلوه مى كرد.

و این مطلب یك عقده درونى بود كه پیوسته خلفاء معاصر ائمه را رنج میداد و در حقیقت آنها را زبون و بیچاره كرده بود.

مأمون خلیفه هفتم عباسى كه معاصر امام رضا عليه‌السلام بود پس از آنكه برادر خود امین را كشته بر خلافت مستولى گشت باین فكرافتاد كه خود را از رنج درونى و نگرانى دائمى راحت كند و بساط تشیع را از غیر راه زور و فشار برچیند.

سیاستى كه براى عملى ساختن این منظور انتخاب كرد این بود كه ولایتعهد خود را بامام رضا بدهد تا آن حضرت را بواسطه ورود بدستگاه فاسد خلافت، پیش شیعه آلود سازد و اعتقاد به عصمت و طهارت امام را از مغزشان بیرون كند. در اینصورت امتیازى براى مقام امامت كه اساس مذهب شیعه است باقى نمى ماند و بنیاد مذهب خود بخود متلاشى مى گشت.

اجراء این سیاست موفقیت دیگرى نیز در برداشت و آن اینكه از نهضتهاى پى در پى بنى فاطمه كه براى واژگون ساختن خلافت بنى عباس برپا مى شد جلوگیرى مى نمود، چه بنى فاطمه پس از آنكه انتقال خلافت را به خودشان مشاهده مى كردند طبعاً از قیامهاى خونین، خوددارى مى نمودند. البته پس از عملى شدن این منظور از بین بردن شخص امام رضا عليه‌السلام براى مأمون اشكالى نداشت.

مأمون آن حضرت را نخست بقبول خلافت و پس از آن بپذیرفتن ولایت عهد دعوت نمود و پس از تأكید و اصرار و بالاخره تهدید، آن حضرت ولایت عهد را باین شرط كه از عزل و نصب و مداخله در امور عالیه معاف باشد پذیرفت.

آن حضرت در چنین زمینه اى بهدایت افكار مردم پرداخت و تا اندازه اى كه دستش باز بود با ارباب مذاهب و ادیان بحثها فرمود و در معارف اسلام و حقایق دین بیانات گرانبهائى ایراد نمود (مأمون نیز علاقه مفرطى ببحثهاى مذهبى داشت) بیاناتى كه در اصول معارف اسلامى از آن حضرت مأثور است از جهت كثرت مانند بیانات امیرالمؤمنین عليه‌السلام است و از آنچه از سایر ائمه در دین بخشها رسیده؛ بیشتر مى باشد.

و یكى از بركات آن حضرت این بود كه احادیث بسیارى كه از پدران بزرگوارش در دست شیعه بود بوى عرض شد و باشاره و تشخیص وى روایات مجعوله و موضوعه اى كه دستهاى ناپاك در میان اخبار اهلبیت داخل كرده بود مشخص و متروك گردید.

آن حضرت در مسافرتى كه بعنوان ولایت عهد از مدینه بسوى مرو فرمود در طول راه و خاصه در ایران حنب و جوش عجیبى در میان مردم پدید آورده بود و از هر جا دسته دسته بقصد زیارت؛ متوجه دربارش مى شدند و شب و روز پروانه وار بدور شمع وجودش مى گردیدند و معارف و احكام دین را یاد مى گرفتند.

مامون از توجه بى سابقه و شگفت آور مردم به آن حضرت بغلط بودن سیاست خود پى برد و بمنظور ترمیم شكست سیاسى خود آن حضرت را مسموم و شهید و پس از آن باز سیاست دیرین خلفا نسبت به اهلبیت و شیعیان ایشان دنبال شد.

## زندگى سه پیشوا: امام محمد تقى عليه‌السلام (نهمین پیشوا) امام على نقى عليه‌السلام (دهمین پیشوا) امام حسن عسگرى عليه‌السلام (یازدهمین پیشوا)

محیط زندگى این سه بزرگوار مشابه هم بود. پس از شهادت امام رضا عليه‌السلام مأمون یگانه فرزند وى امام محمد تقى را ببغداد احضار كرد و از در مهر و ملاطفت پیش آمده دختر خود را بآن حضرت تزویج و با اعزاز تمام پیش خود نگاهداشت.

این رفتار گرچه دوستانه بنظر مى رسید اما مأمون با همین سیاست در واقع امام عليه‌السلام را از هر جهت تحت نظر و مراقبت شدید خود درآورده بود.

همین اقامت امام على النقى و امام حسن عسگرى در سامراء كه در زمان امامتشان پایتخت خلافت بود در حقیقت عنوان حبس نظرى داشت.

مدت امامت این سه بزرگوار رویهم پنجاه و هفت سال است؛ كثرت شیعه در آنزمان كه در ایران و عراق و سوریه اقامت داشتند قابل توجه و بالغ بصدها هزار بود، و هزاران رجال حدیث در میان ایشان وجود داشته است. با وجود این؛ احادیثى كه از این بزرگواران نقل شده خیلى كم است؛ و نیز مدت عمرشان كوتاه بوده، امام نهم در بیست و پنج سالگى و امام دهم در چهل سالگى و امام یازدهم در بیست و هفت سالگى بشهادت رسیده اند؛ همه این نكات گواهى روشن است بر اینكه كنترل و مراقبت و كارشكنى مخالفین در زمان ایشان بسیار شدید بوده است و این بزرگواران نتوانسته اند وظائف خود را آزادانه انجام دهند، با اینهمه اخبار گرانبهائى در اصول و فروع دین از این سه بزرگوار رسیده است.

## حضرت مهدى موعود (دوازدهمین پیشوا)

دستگاه خلافت در زمان امام حسن عسكرى عليه‌السلام تصمیم گرفته بود كه از هر راهى و بهر وسیله اى باشد جانشین آن حضرت را از بین ببرد و بدین وسیله بمسئله امامت و در نتیجه بمذهب تشیع خاتمه دهد و امام عسكرى گذشته از جهات دیگر از این جهت نیز تحت مراقبت قرار داشت.

از اینروى تولد امام عصر عليه‌السلام پوشیده بود و تا شش سالگى كه پدر بزرگوارش زنده بود او را از انظار پنهان نگاه مى داشتند و بجز عده اى از خواص شیعه كسى آن حضرت را نمى دید.

و پس از شهادت پدر، آن حضرت بامر خدا غیبت صغرى اختیار فرمود و توسط چهار نائب خاص كه یكى پس از دیگرى بشرف نیابت رسیده بودند بسؤالات شیعه جواب مى داد و مشكلات ایشان را حل مى كرد.

حضرت پس از آن غیبت كبرى اختیار فرمود تا زمانیكه بامر خدا ظهور نموده و زمین را با عدل و داد پر كند و پس از آنكه با جور و ستم پر شده باشد.

روایات زیادى از پیغمبر اكرم و ائمه عليهم‌السلام در خصوص آن حضرت و كیفیت غیبت و ظهورش رسیده و شیعه و سنى نقل كرده اند. و همچنین جمع كثیرى از بزرگان شیعه در زمان حیات پدر بزرگوارش بخدمت آن حضرت رسیده جمال بیمثالش را مشاهده نموده اند و از پدر بزرگوارش مژده امامت را دریافت داشته اند.

گذشته از اینها در بحث نبوت و امامت باین نتیجه رسیدیم كه هرگز جهان بشریت از دین خدا و از امامى كه حامل و نگهبان آنست خالى نمى شود.

## نتیجه گیرى اخلاقى از روش پیشوایان دین

آنچه بطور خلاصه از تاریخ پیامبران خدا و پیشوایان دین بدست مى آید اینست كه آنان مردانى بودند واقع بین و پیرو حق؛ و جهان انسانیت را بواقع بینى و پیروى حق دعوت مى كردند؛ و در اینراه از هیچگونه فداكارى و از خود گذشتگى فروگذارى نمى كردند.

و بعبارت دیگر كوشش داشتند كه فرد انسان و جامعه انسانى آنطور كه شاید و باید ببار آید، مى خواستند مردم بى آنكه نادانى یا یكرشته افكار خرافى در میانشان حكومت نماید با یك سلسله افكار و عقاید صحیح آراسته گردند؛ و بى آنكه دامن پاك انسانیت را بخوى حیوانات لكه دار و آلوده كنند و مانند درندگان و چرندگان جز دریدن همدیگر و پر كردن شكم چیزى نشناسند خوى ویژه انسانى را گرفته در بازار زندگى سرمایه انسانیت را بكار اندازند و بسود انسانیت نقد سعادت را بدست آورند.

یعنى مردمى بودند كه سعادت خود را نمى خواستند ولى در راه سعادت جامعه و براى جهان انسانیت وظیفه اى جز این تشخیص نمى دادند.

خیر و سعادت خود را (كه انسان جز آن چیزى نمى خواهد) در این دیدند كه خیرخواه همه باشند و مى خواستند دیگران نیز این چنین باشند، هر كس آنچه را براى خود دوست دارد براى همه دوست داشته باشد و آنچه را براى خود نمى خواهد براى دیگران نیز نخواهد.

در اثر همین واقع بینى و پیروى حق است كه این بزرگواران باهمیت این وظیفه عمومى انسان (خیرخواهى) و سایر وظائف جزئى كه فروع آن است پى بردند و بصف فداكارى و از خود گذشتگى متصف گردیدند و از بذل جان و مال خود در راه حق كوتاهى ننمودند و ریشه هر صفتى را كه با بدخواهى توام است زدند. بمال و جان خود بخل نمى ورزیدند؛ از خودپسندى و لئامت بیزار بودند، دروغ نمى گفتند، بكسى تهمت نمى زدند، و بعرض و جاه دیگران تعرض نمى كردند. توضیح این صفات و آثار آنها را درب بخش اخلاق باید جست.

## مشخصات اجمالى

امام اول

امیرالمؤمنین على بن ابیطالب عليه‌السلام

تولد: 23 قبل از هجرت.

خلافت: سال 35 هجرى.

وفات: سال 40 هجرى.

مدت خلافت: پنج سال تقریباً.

مدت عمر: 63 سال.

امام دوم

حضرت امام مجتبى عليه‌السلام اسم: حسن، لقب مشهور مجتبى؛ كنیه ابا محمد.

پدر بزرگوارش: حضرت امیرالمؤمنین على عليه‌السلام.

تولد: سال سوم هجرى.

شهادت: سال 50 هجرى. بتحریك معاویه بدست همسر خود مسموم شد.

مدت امامت: 10 سال.

مدت عمر: 48 سال.

امام سوم

حضرت سیدالشهداء عليه‌السلام. اسم حسین، لقب سید الشهداء، كنیه ابوعبدالله.

پدر بزرگوارش: امیرالمؤمنین على عليه‌السلام.

تولد: سال چهارم هجرى.

شهادت: سال 61 هجرى بدستور یزید بن معاویه شهید شد.

مدت امامت: 10 سال.

مدت عمر: 57 سال.

امام چهارم

حضرت سجاد عليه‌السلام. اسم على، لقب سجاد و زین العابدین، كنیه ابامحمد.

پدر بزرگوارش: حضرت امام حسین عليه‌السلام.

تولد: سال 38 هجرى.

وفات: سال 94 هجرى؛ بدستور هشام بن عبدالملك مسموم شد.

مدت امامت: 35 سال.

مدت عمر: 66 سال.

امام پنجم

حضرت امام باقر عليه‌السلام اسم محمد لقب باقر، كنیه اباجعفر.

پدر بزرگوارش: حضرت امام سجاد عليه‌السلام.

تولد: سال 58 هجرى.

وفات: سال 117 هجرى بدستور ابراهیم بن ولید مسموم شد.

مدت عمر: 59 سال.

مدت امامت: 23 سال.

امام ششم

حضرت امام صادق عليه‌السلام اسم جعفر، لقب صادق، كنیه ابوعبدالله.

پدر بزرگوارش: حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام.

تولد: سال 80 هجرى.

وفات: 148 هجرى بدستور منصور عباسى مسموم شد.

مدت عمر: 68 سال.

مدت امامت: 31 سال.

امام هفتم

حضرت امام كاظم عليه‌السلام اسم موسى، لقب كاظم، كنیه ابوالحسن.

پدر بزرگوارش: حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام.

تولد: 128 هجرى.

وفات: 182 هجرى.

مدت عمر: 54 سال.

مدت امامت: 35 هجرى.

امام هشتم

حضرت امام رضا عليه‌السلام اسم على، لقب رضا، كنیه ابوالحسن.

پدر بزرگوارش: حضرت امام موسى كاظم عليه‌السلام.

تولد: سال 148 هجرى.

وفات: سال 203 هجرى، بدست مأمون عباسى مسموم شد.

عمر شریفش: 55 سال.

مدت امامت: 21 سال.

امام نهم

حضرت امام محمد تقى عليه‌السلام اسم محمد، لقب تقى و جواد، كنیه اباجعفر.

پدر بزرگوارش: حضرت امام رضا عليه‌السلام.

تولد: سال 195 هجرى.

وفات: 220 سال بتحریك معتصم عباسى بدست همسر خود مسموم شد.

عمر شریفش: 25 سال.

مدت امامت: 17 سال.

امام دهم

حضرت امام على النقى عليه‌السلام. اسم على، لقب هادى و نقى، كنیه ابوالحسن.

پدر بزرگوارش: حضرت امام محمد تقى عليه‌السلام.

تولد: 214 هجرى.

وفات: سال 254 هجرى.

مدت عمر: 40 سال.

مدت امامت: 34 سال.

امام یازدهم

حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام. اسم حسن، لقب عسكرى كنیه ابامحمد.

پدر بزرگوارش: حضرت امام على النقى عليه‌السلام.

تولد: سال 232 هجرى.

وفات: سال 260 هجرى.

عمر شریفش: 28 سال.

مدت امامت: 7 سال.

امام دوازدهم

حضرت امام عصر (مهدى موعود) عليه‌السلام اسم م ح م د، لقب هادى و مهدى كنیه اباالقاسم.

پدر بزرگوارش: حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام.

تولد: سال 256 هجرى.

آن حضرت بامر خدا از انظار مستور است و روزیكه خدا بخواهد ظهور فرموده جهانرا پر از عدل و داد خواهد نمود.

اخلاق - احكام

## 1 - درسهایى از اخلاق

چنانكه در آغاز جلد اول دانسته شد دین مقدس اسلام یك برنامه عمومى و همیشگى است كه از جانب خداى متعال براى زندگى انسان در هر دو جهان به سوى خاتم پیغمبران نازل شده است تا در جامعه بشرى به مورد اجرا درآید و كشتى انسانیت را از گرداب جهالت و بدبختى بیرون كشیده بساحل نجات برساند.

نظر باینكه دین برنامه زندگى است ناگزیر نسبت به آنچه كه با زندگى ارتباط دارد وظیفه ئى براى انسان تشخیص داده و انجامش را از وى مى خواهد.

بطور كلى زندگى ما به سه امر ارتباط دارد:

1 - خداى متعال كه ما آفریده او هستیم و حق نعمت او از هر حقى بزرگتر و وظیفه شناسى نسبت به ساحت مقدس او از هر واجبى واجبتر است.

2 - خودمان

3 - همنوعان خودمان كه ناگزیریم با آنان زندگى كنیم و كار و كوشش خود را با همكارى و دستیارى ایشان انجام دهیم بنا براین بر حسب دستور ما سه وظیفه كلى داریم:

وظیفه نسبت بخدا؛ نسبت بخود؛ نسبت بدیگران.

### 1 - وظیفه انسان نسبت بخدا

وظیفه نسبت بخداى متعال مهمترین همه وظائف مى باشد كه باید با دلى پاك و نیتى خالص در انجام آن كوشیده و براى نخستین بار وظیفه انسانى است كه آفریدگار خود را بشناسد. زیرا چنانكه وجود خداى متعال سرچشمه هستى هر آفریده و موجود هر پدیده و واقعیتى است شناسائى و علم بوجود پاكش نیز روشنائى بخش هر دیده واقع بینى است، و بى اعتنائى باین حقیقت وجدانى منشأ هر گونه جهالت و بى بصیرتى و وظیفه نشناسى مى باشد و كسیكه بمعرفت حق بى اعتنا بماند و در نتیجه چراغ روشن وجدان خود را بكشد هیچگونه راهى براى بدست آوردت سعادت واقعى انسانى ندارد.

چنانكه میبینیم مردمیكه از خداشناسى روگردان مى باشند و در زندگى خود اهمیتى باین حقیقت نمى دهند از معنویات انسانى بكلى دور و منطقى جز منطق حیوانات چرنده و درنده ندارند. خداى متعال در كلام خود مى فرماید: (فأعرض عن من تولى عن ذكرنا و لم یرد الا الحیاه الدنیا ذلك مبلغهم من العلم) سوره نجم آیه 28:

خلاصه ترجمه: از كسانیكه از یاد خدا رو گردانند و غیر از زندگى دنیا و خوردن و خوابیدن مقصود دیگرى ندارند روگردان باش چون این مردم از دنیا چیزى غیر از خوردن و خوابیدن نمى دانند:

و البته باید یادآور شد كه خداشناسى براى انسان كه یك موجود واقع بین و داراى غریزه استدلال است اضطرارى و قهرى مى باشد زیرا با شعور خدادادى خود بهر گوشه و كنار آفرینش كه نگاه كند آثار وجود خداى جهان و علم قدرت وى را مشاهده مى نماید. بنابراین معنى خداشناسى این نیست كه انسان خداشناسى را براى خود بوجود آورد بلكه مقصود اینست كه انسان باین حقیقت روشن كه با هیچ پرده ئى نمى شود آنرا پوشاند با دیده بى اعتنائى ننگرد و بوجدان خود كه هر لحظه بسوى خدا دعوتش مى كند پاسخ مثبت دهد و با پى گیرى این معرفت هر گونه شك و تردید را از دل خود بزداید.

خدا پرستى

پس از خداشناسى دومین وظیفه ما خداپرستى است زیرا در ضمن شناسائى حق این حقیقت روشن مى ضشود كه سعادت و نیكبختى كه یگانه هدف ما است در عمل كردن و اجراء برنامه اى است كه خداى مهربان براى زندگى ما معین فرموده و بوسیله فرستادگان خود ابلاغ داشته است پس اطاعت فرمان خداوندى و بندگى او یگانه وظیفه ایست كه هر وظیفه دیگرى در برابر آن ناچیز و كوچك است.

خداى متعال مى فرماید: (و قضى ربك الا تعبدوا الا ایاه) سوره بنى اسرائیل آیه 23. خلاصه ترجمه: دستور خداوند اینست كه غیر از او كسى را نپرستید و از دیگرى اطاعت نكنند.

و نیز مى فرماید: (الم أعهد الیكم یا بنى آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لكم عدو مبین و ان اعبدونى هذا صراط مستقیم) سوره یس آیه 60. خلاصه ترجمه: اى گروه آدمیان آیا بشما فرمان ندادم كه از دشمن آشكار خود شیطان اطاعت نكنید و تنها مرا اطاعت و بندگى كنید؟ اینست راه راست.

بنابراین وظیفه ما است كه مقام بندگى و نیازمندى خود را بشناسیم و عظمت و كبریاى نامحدود خداوند را در نظر داشته باشیم و او را از هر جهت بخویشتن محیط دانسته از فرمانهاى او اطاعت كنیم؛ بر ما است كه جز خداى متعال را نپرستیم و غیر از پیغمبر گرامى و ائمه هدى كه خداوند عالم ما را بفرمانبردارى آنان دستور داده از دیگرى اطاعت نكنیم.

خداى متعال مى فرماید: (أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولى الامر منكم) سوره نساء آیه 59. خلاصه ترجمه: از خدا و پیغمبر و فرمانروایان دین (ائمه) اطاعت كنید.

البته در اثر اطاعت خدا و اولیاى دین عملا باید بهر چیزیكه منسوب بخدا است احترام كامل را رعایت نمود؛ نام مبارك خدا و نامهاى اولیاى دین را با ادب یاد كرد؛ در احترام كتاب خدا (قرآن كریم) و كعبه مشرفه مساجد و اعتاب مقدسه اولیاء دین باید كوشید چنانكه خداى متعال مى فرماید: (و من یعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب) سوره حج آیه 32. خلاصه ترجمه: كسیكه در تعظیم و احترام نشانه هاى خداى متعال مى كوشد، پرهیزكارى باطنى خود را اظهار مى دارد.

### 2 - وظیفه انسان نسبت بخود

انسان در زندگى خود هر روشى را كه دنبال كند و هر راهى را كه بپیماید در حقیقت جز سعادت وكامیابى خود چیزى نمى خواهد و چون شناختن سعادت چیزى فرع شناختن خود آنچیز است؛ یعنى تا خود را نشناسیم نیازمندى هاى واقعى خود را كه سعادت ما در رفع آنها است نخواهیم شناخت: بنابراین لازمترین وظیفه انسان اینست كه خود را بشناسد تا بدین وسیله سعادت و خوشبختى خود را درك نموده و با وسائلى كه در دست دارد و در رفع نیازمندى هاى خود بكوشد و عمر گرانمایه را كه تنها سرمایه او است برایگان از دست ندهد.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرماید: هر كه خود را بشناسد خدا را شناخته است.

و امیرالمؤمنین على عليه‌السلام مى فرماید: كسیكه خود را بشناسد ببالاترین مرحله معرفت رسیده است.

بعد از آنكه انسان خود را شناخت متوجه مى شود كه بزرگترین وظیفه اش اینست كه گوهر انسانیت خود را گرامى دارد.

چنین گوهر تابناكى را پایمال هوى و هوس ننماید و در بهداشت ظاهرى و باطنى خود بكوشد تا بیك زندگى شیرین و لذت بخش جاودانى نائل شود.

امیرالمؤمنین على عليه‌السلام مى فرماید: كسیكه خود را گرامى دارد شهوتهاى نفسانى پیش وى پست و ناچیز خواهد شد.

وجود انسان از دو چیز تشكیل یافته است: روان و تن. وظیفه انسان است كه در حفظ صحت و استقامت هر دور كن خود بكوشد، و بطوریكه در آئین مقدس اسلام نسبت بهر دو بخش دستورهاى دقیق و كافى داده شده است در بهداشت روان و تن خود سعى نماید.

بهداشت جمعى:

پرهیز از مضرات - آئین مقدس اسلام در ضمن یك سلسله مقررات، بهداشت جسمى را بطور كافى تأمین نموده است مانند نهى از خوردن خون و مردار و گوشت بعضى از حیوانات و غذاهاى سمى و نهى از نوشیدن مسكرات و آبهاى ناپاك؛ پرخورى؛ ضرر زدن ببدن و دستورهاى دیگرى كه این فصل گنجایش تفصیل آنها را ندارد.

حفظ نظافت:

پاكیزگى یكى از مهمترین اصول بهداشت است بهمین سبب در آئین مقدس اسلام اهمیت زیادى باین اصول داده شده است. اهمیتى كه در اسلام بپاكیزگى داده شده در هیچ آئین دیگرى یافت نمى شود پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است (النظافه من الایمان)

اسلام گذشته از اینكه بطور عموم بنظافت و پاكیزگى امر مى كند بطور خصوص نیز بهر یكى از نظافتها توصیه مى نماید مانند چیدن ناخنهاى دشت و پا، ستردن موهاى زائد سر و بدن، شستن دستها پیش از غذا و پس از آن، شانه زدن مو مضمضه و استنشاق، روزى چند بار مسواك كردن؛ جاروب كرده خانه، پاكیزه نگاه داشتن راهها و در خانه ها و زیر درختها و مانند اینها.

اسلام گذشته از این دستورها عبادتهائى تشریع كرده كه توأم با پاكیزگى و نظافت دائمى است مانند پاك كردن بدن و لباس از نجاستها و روزى چند مرتبه وضو براى نماز و غسلهاى گوناگون براى نماز و روزه.

مضمضه و مسواك

دهان انسان كه مجراى غذا مى باشد بواسطه تناول غذا آلوده مى شود و ریزه هاى غذا در بن دندان ها و سطح زبان و سایر جاهاى دهان باقى مى ماند و در نتیجه داخل دهان؛ آلوده و بدبو مى گردد و گاهى بوسیله تخمیرات و فعل و انفعالاتى شیمیائى كه در میان خرده هاى غذا انجام مى گیرد مواد سمى بوجود مى آید و با غذا آمیخته شده وارد معده مى شود. علاوه بر این تنفس چنین شخصى در میان یك جمع موجب فساد هواى آن مجمع شده دیگران را مى آزارد.

از اینرو شرع مقدس اسلام به مسلمانان دستور داده است كه هر روز (مخصوصاً پیش از هر وضو) دندانهاى خود را مسواك كنند و با آب تمیز مضمضه كرده دهان خود را از آلودگى پاك نمایند.

استنشاق:

تنفس از ضروریات زندگى انسان است و غالباً هوائى كه در منطقه هاى مسكونى انسان مى باشد از گرد و غبار و كثافات خالى نیست و البته تنفس با چنین هوائى براى دستگاه تنفس ضرر دارد، براى پیشگیرى از این ضرر خداى مهربان در درون بینى انسان موهائى رویانیده كه نمى گذارد گرد و غبار به ششها برسد با این حال گاهى بواسطه آنكه گرد و غبار در بینى جمع مى شود و موهاى بینى از انجام كامل وظیفه خود باز مى ماند از این جهت در شرع اسلام دستور داده شده كه مسلمانان روزى چند مرتبه پیش از وضو استنشاق كنند و بواسطه كشیدن آب پاك به بینى خود بهداشت مربوط به تنفس خود را حفظ نمایند.

بهداشت روح

تهذیب اخلاق

انسان با وجدان خدادادى خود؛ ارزش اخلاق پسندیده را درك كرده و به اهمیت آن از نظر انفرادى و از نظر اجتماعى پى مى برد از این جهت در جامعه بشرى كسى پیدا نمى شود كه اخلاق نیكو را نستاید و صاحب اخلاق ستوده را محترم نشمارد.

اهمیتى كه انسان به اخلاق پسندیده مى دهد محتاج به بیان نیست و دستورهاى وسیع و دامنه دارى كه اسلام در اخلاق دارد براى همه كس روشن است خداى متعال مى فرماید: (و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها قد افلح من زكیها و قد خاب من دسیها) سوره شمس آیه 7 - 10.

خلاصه ترجمه: قسم به نفس و به خدائى كه آن را آفریده و پس از آن بدیها و خوبى ها را به او فهمانیده؛ رستگار است كسى كه خود را از زشتى ها پاكیزه كند، و كسى كه در تربیت خویش كوتاهى كند از رستگارى باز مانده است.

تحصیل علم

یكى از صفات پسندیده روحى داشتن علم است و فضیلت و برترى دانا بر نادان از آفتاب روشن تر است.

آنچه انسانرا از سایر حیوانات امتیاز مى دهد همانا نیروى عقل و زیور علم است حیوانات دیگر هر كدام طبق ساختمان ویژه خود داراى غریزه هاى ثابتى هستند كه بطور یكنواخت نیازمندى هاى زندگى خود را مطابق آنها رفع مى كنند و هرگز در زندگى آنها امیدى بترقى و تعالى نیست و نمى توانند درهاى تازه ئى بروى خود و دیگران باز كنند. تنها انسان است كه بواسطه نیروى خرد هر روز معلومات تازه ئى بر معلومات گذشته خود مى افزاید و با كشف قوانین طبیعت و ماوراء طبیعت هر زمان ارزش و رونق تازه اى به زندگى مادى و معنوى خود مى دهد به ادوار گذشته نظر افكنده براى آینده خود و دیگران پایه گذارى مى نماید.

اسلام در تحصیل علم بقدرى تأكید فرموده است كه پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرماید: تحصیل علم بر هر مسلمانى واجب است و نیز مى فرماید: بدنبال علم بروید اگرچه در چین باشد و نیز مى فرماید: از گهواره تا گور در آموختن دانش بكوشید.

اسلام بشناختن اسرار آفرینش و تفكر در آسمانها و زمین و طبیعت انسان و تاریخ ملل و آثار گذشتگان (فلسفه و علوم ریاضى و طبیعى و غیر آنها) بسیار توصیه مى كند و همچنین یاد گرفتن مسائل اخلاقى و شرعى (اخلاق و حقوق اسلامى) و اقسام صنایع كه بزندگى انسان سر و صورت مى دهد در اسلام بسیار ترغیب و تأكید شده اهمیت علم از نظر پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بقدرى است كه در جنگ بدر وقتى گروهى از كفار بدست مسلمانان اسیر شدند حضرت دستور دادند تا هر یك از اسیران با پرداختن پولهاى هنگفتى آزاد شوند فقط عده ئى از اسیران كه سواد داشتند از پرداختن آن مقدار معاف شدند بشرط آنكه هر كدام آنان به ده نفر از جوانان مسلمان خواندن و نوشتن بیاموزند.

اهمیت محصل از نظر اسلام:

اهمیت سعى و كوشش در راه رسیدن بهر هدفى باندازه اهمیت همان هدف است و چون هر انسانى با فطرت خدادادى خود اهمیت علم و دانش را در عالم انسانیت از هر چیز بالاتر مى داند ارزش محصل بالاترین ارزشها خواهد بود و نظر باینكه اسلام دینى است كه بر اساس فطرت استوار است بدون تردید بالاترین ارزشها را به محصل مى دهد. پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمود:

كسیكه در راه تحصیل علم باشد محبوب خدا است.

با اینكه جهاد یكى از پایه هاى دین است و اگر پیغمبر یا امام دستور جنگ دهد عموم مسلمانان باید در جنگ شركت كنند كسانیكه مشغول تحصیل علوم دینى هستند از این حكم معافند، و باید پیوسته عده كافى از مسلمانان در مراكز علمى بتحصیل علم بپردازند.

خداى متعال مى فرماید:

(و ما كان المؤمنون لینفروا كافه فلولا نفر من كل فرقه منهم طائفه لیتفقهوا فى الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون) سوره توبه آیه 122

خلاصه ترجمه:

مسلمانان نباید همگى براى جهاد بیرون روند بلكه باید از هر فرقه گروهى بسوى مراكز علمى كوچ كرده حقایق دین را بدست آورند و پس از مراجعت، قوم خود را بتعالیم اسلام آشنا سازند.

اهمیت معلم و آموزگار:

از بیانى كه در خصوص دانش و دانش پژوه گذشت ارزش آموزگار نیز از نظر اسلام روشن مى شود.

امیرالمؤمنین على عليه‌السلام مى فرماید:

هر كس بمن چیزى آموخت مرا بنده خود كرده است.

و باز مى فرماید: مردم سه دسته مى باشند:

اول عالم ربانى.

دوم آنكه براى نجات خود و دیگران بتحصیل علم مى پردازد.

سوم كسانیكه از دانش و خرد عارى هستند ایشان مانند مگسهائى هستند كه بسر و صورت چهارپایان مى نشینند و با هر بادى كه مى وزد این سو و آن سو مى روند (یا از هر سو بوى كثافتى بشنوند بآن سو مى دوند).

وظیفه معلم و شاگرد:

قرآن كریم علم و دانش را حیات و زندگى حقیقى انسان مى شناسد چه اگر دانش نبود انسان با جماد و مرده هیچ فرقى نداشت.

بنابراین دانش آموز باید معلم خود را كانونى از زندگى تصور كند كه تدریجاً زندگى واقعى خود را از وى دریافت مى دارد و از این جهت باید خود را زنده او بداند و در احترام و تعظیم او كوتاهى نكند و در پذیرفتن تعلیم و تربیت او اگرچه همراه با خشونت و تندى باشد سرسختى نشان ندهد و در حضور و غیبت و زندگى و پس از مرگ او در بزرگداشت وى كوتاهى نكند.

همچنین معلم باید خود را مسؤل زندگى شاگرد بداند و نا هنگامیكه او را بپایه یك انسان زنده و با افتخار نرسانیده خسته نشود و آرام نگیرد.

اگر گاهى دانش آموز از پذیرفتن آموزش و پرورش وى كوتاهى كند دلسرد نشود و اگر در تعلیم و تربیت پیشرفت كند از وى تقدیر نماید و اگر مسامحه كند با تشویق بنشاطش آورد و هرگز روحیه دانش آموز را با گفتار و رفتار خود افسرده نكند.

وظیفه انسان نسبت به پدر و مادر:

پدر و مادر واسطه آفرینش فرزند و تربیت ابتدائى او مى باشند بدین سبب در دین مقدس اسلام بالاترین توصیه و تأكید در اطاعت و احترام ایشان وارد شده تا جائیكه خداى متعال در كلام خود پس از ذكر توحید باحسان والدین توصیه فرموده و مى فرماید:

(و قضى ربك ان لا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا) سوره اسرى آیه 22.

خلاصه ترجمه: خداى تو فرمان داده است كه جز او را نپرستید و بپدر و مادر نیكى كنید.

و در اخباریكه گناهان بزرگ را مى شمارد پس از شرك، بدرفتارى نسبت به والدین شمرده شده است.

و نیز خداى متعال در ذیل آیه گذشته مى فرماید:

(اما یبلغن عندك الكبر احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف و لا تنهر هما و قل لهما قولا كریما و اخفض لهما جناح الذل من الرحمه) سوره اسرى آیه 23.

خلاصه ترجمه:

اگر یكى از پدر و مادر یا هر دوشان سالمند شده و بسن پیرى رسیدند به آنان كلمه زننده ئى مگو و بانك برایشان مزن و با احترام با ایشان سخن گوى و با مهربانى در برابرشان بال فروتنى بگستر.

چه خوش گفت زالى به فرزند خویش گر از عهد خردیت یاد آمدى نكردى در این روز بر من جفا

چو دیدش پلنك افكن و پیل تن كه بیچاره بودى در آغوش من كه تو شیر مردى و من پیر زن

در دین مقدس اسلام اطاعت پدر و مادر جز در موردیكه بترك یكى از واجبات؛ یا فعل یكى از محرمات امر كنند، واجب است. و بتجربه رسیده است كه مردیكه پدر و مادر خود را مى رنجانند در زندگى خود خوشبخت و كامروا و بالاخره رستگار نمى شوند.

احترام بزرگان:

احترام پیران سالمند نیز لازم است چنانكه پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود تجلیل و احترام پیران تجلیل و احترام خدا است.

وظیفه انسان نسبت بخویشاوندان:

خویشاوندان كه بوسیله پدر و مادر انسان رابطه نسبى دارند سبب طبیعى انعقاد اجتماع مى باشند و بواسطه اتحاد خون و اشتراك سلول، انسان را جزئى از یك خانواده قرار مى دهند. بپاس این اتحا و ارتباط طبیعى اسلام پیروان خود را بصله رحم امر مى كند و در قرآن و اخبار پیشوایان دین توصیه هاى اكیدى در این باره شده است؛

خداى متعال مى فرماید:

(و اتقوا الله الذى تساءلون به و الارحام ان الله كان علیكم رقیباً) سوره نساء آیه 1

خلاصه ترجمه:

از خدائیكه همدیگر را باو قسم مى دهید بپرهیزید؛ و خویشاوندان خود را رعایت كنید؛ زیرا خداوند عالم مراقب اعمال شما است.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرماید:

من امت خود را به صله رحم سفارش مى كنم و اگر در میان خویشاوندان یكسال راه فاصله باشد باید پیوند خویشى را از هم نگسلند.

وظیفه انسان نسبت بهمسایگان:

چون همسایگان بواسطه نزدیكى محل آسایش ارتباط بیشترى با یكدیگر دارند و طبعاً در حكم یك خانواده بزرگترى مى باشند خوشرفتارى و بدرفتارى یكى از آنان در همسایه هاى دیگر بیشتر از سایرین تأثیر خواهد داشت.

كسیكه در خانه خود شب را با هیاهو بروز مى رساند بكسى كه در آنطرف شهر است آزار نمى رساند ولى از همسایه خود سلب آسایش مى كند.

توانگرى كه در كاخ زیباى خود با عیش و نوش روزگار مى گذراند از پیش چشم بینوایان دور دست بدور است ولى هر لحظه بدل همسایه تنگدست خود كه در كلبه گلى خزیده، آتش مى زند و قطعاً روزى فرا مى رسد كه كیفر كردار خود را بچشد، از اینرو و در شرع مقدس اسلام رعایت حال همسایه بسیار توصیه شده.

پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمود:

جبرئیل در خصوص همسایه آنقدر بمن سفارش كرد كه گمان بردم خداى متعال همسایه را یكى از وراث قرار خواهد داد.

و نیز مى فرمود:

كسیكه خدا و قیامت را قبول دارد و هرگز بهمسایه خود ظلم و ستم نمى كند و اگر از وى قرضى بخواهد باو مى دهد؛ و در غم و شادى شریك او خواهد بود، و همسایه را اگرچه كافر باشد نباید آزرد.

و باز مى فرماید:

كسیكه همسایه خود را بیازارد بوى بهشت را نخواهد شنید و كسیكه حق همسایه را مراعات نكند از ما نیست و كسى كه سیر باشد و بداند كه همسایه اش گرسنه است و باو چیزى ندهد مسلمان نیست.

وظیفه انسان نسبت به زیردستان و بیچارگان:

شك نیست كه تشكیل جامعه براى رفع نیازمندیهاى افراد است. و مهمترین وظیفه اعضاء هر جامعه آنست كه از درماندگان و ناتوانان دستگیرى كنند و نیازمندیهاى زندگى كسانى را كه خود توانائى رفع آنرا ندارند بوسیله ئى رفع نمایند.

امروز دیگر این مسأله روشن شده است كه بى قیدى متمولین نسبت به گرفتارى افراد تنگدست بزرگترین خطرى است كه مى تواند جامعه ئى را نابود كند و توانگران خود نخستین قربانى این خطر مى باشند.

اسلام چهارده قرن پیش با توجه باین خطر دستور داده كه توانگران هر سال بخشى از ثروت خود را در میان ناتوانان قسمت كنند؛ و چنانچه با این اندازه رفع نیازمندیشان نشد مستحب است كه براى توسعه زندگى فقیران بمقداریكه مى تواند در راه خدا انفاق نمایند.

خداى متعال مى فرماید:

(لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون) سوره آل عمران آیه 92.

خلاصه ترجمه:

به نیكى رستگارى نخواهید رسید مگر مقدارى از آنچه را كه مورد علاقه شما است در راه خدا بدهید.

اخباریكه در خصوص خدمت بخلق رسیده بیشمار است پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمود:

(خیر الناس أنفعهم للناس) بهترین مردم كسى است كه بیش از همه براى مردم سودمند باشد.

و نیز مى فرمود:

در روز رستاخیز كسى در نزد خداى متعال مقامش بالاتر است كه بیش از همه در راه خیرخواهى بندگان خدا قدم برداشته باشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در بلا یار باش یاران را |  | بهمه حال بدروى روزى |
| تا كند فضل ایزدت یارى |  | تخم نیكى كه این زمان كارى |

وظیفه انسان نسبت به جامعه:

چنانچه مى دانیم افراد انسان بدستیارى هم كار مى كند و در اثر آن از كار و كوشش همدیگر استفاده كرده و نیازمندیهاى زندگى خود را رفع مى نمایند جامعه هائى كه از این افراد بوجود مى آید بمنزله یك انسان بزرگ است و هر یك از افراد مانند عضوى از اعضاى انسان بزرگ مى باشد.

هر یك از اعضاء بدن انسان كارى را كه مخصوص به خود او است انجام مى دهد و از منفعت كار خود بعلاوه منافع اعضاء دیگر بهرمند مى شود یعنى در محیط فعالیت خود منافع خود را در ضمن منافع اعضاء دیگر تأمین مى كند، و در شعاع زندگى دیگران بزندگى خود ادامه مى دهد؛ و اگر هر یك از اعضاء خودخواهى بخرج مى داد و بدرد دیگران نمى خورد مثلا جائى كه دست یا پا مشغول كار است چشم با نگاه خود با آنها همكارى نمى كرد، یا دهان تنها به جویدن غذا و لذت بردن از آن قناعت كرده براى رفع نیازمندى معده غذا را فرو نمى برد، انسان بیدرنگ بدرود زندگى مى گفت و در نتیجه؛ همان اعضاى خودخواه انفرادى طلب نیز مى مردند.

وظیفه افراد اجتماع نیز نسبت بجامعه همان وظیفه اعضاى یك انسان است یعنى آدمى باید منافع خود را در ضمن منافع جامعه بخواهد و از كار و كوشش خود بهره بردارى جامعه را در نظر گیرد تا از زحمت خودش برخوردار شود و بهمه نفع برساند تا خود نیز بتواند نفعى ببرد، از حقوق همه دفاع كند تا حقوق خودش از بین نرود این حقیقتى است كه ما با فطرت خدادادى خود مى فهمیم و دین مقدس اسلام نیز كه بر اساس فظرت و آفرینش استوار است حكم و نظرى جز این نخواهد داشت.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرماید:

مسلمانان برادر همدیگر و در برابر بیگانگان بمنزله یكدست؛ یكدل و یك جهت مى باشند.

و باز مى فرماید:

(المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه) مسلمان كسى است كه مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند.

و باز مى فرماید:

(من أصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم) یعنى كسیكه بامور مسلمانان اهمیت ندهد مسلمان نیست.

از این جهت، در جنگ تبوك كه پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با لشكر اسلام بسر حد روم حركت كردند بواسطه آنكه سه نفر از مسلمانان در جنگ شركت ننمودند پس از مراجعت لشكریان اسلام وقتى آن سه نفر به استقبال رفته و بآن حضرت سلام كردند روى مبارك خود را از ایشان برگردانیده و جواب سلامشان را نداد همچنین مسلمانان روى از ایشان برتافتند و كسى در شهر مدینه حتى زنهاى ایشان با آنان سخن نگفتند بالاخره بیچاره شده بكوههاى مدینه پناه بردند و بتوبه و انابه پرداختند تا پس از چند روز خداوند توبه ایشان را پذیرفت و بداخل شهر برگشتند.

### عدالت

در قرآن و اخبار پیشوایان دین، عدالت بر دو قسم است:

فردى و اجتماعى؛ و بهر دو معنى مورد عنایت كامل آئین مقدس اسلام مى باشد.

عدالت فردى:

آنست كه انسان از دروغ و غیبت و گناهان بزرگ دیگر اجتناب نموده و در انجام سایر گناهان پافشارى نكند و كسیكه داراى این صفت است عادل نامیده مى شود و طبق مقررات اسلامى مى تواند متصدى قضاوت و حكومت و پیشوائى تقلید و سایر مشاغل اجتماعى شود ولى كسیكه این شخصیت دینى را نداشته باشد نمى تواند از این مزایا بهرمند گردد.

عدالت اجتماعى:

آنست كه انسان بحقوق دیگران افراد و تفریط روا ندارد و همه را در برابر قانون الهى مساوى به بیند و در اجراء مقررات دینى از حق تجاوز نكند و تحت تأثیر عواطف و احساسات قرار نگرفته از راه راست منحرف نشود.

خداى متعال مى فرماید:

(ان الله یأمر بالعدل) سوره نحل آیه 90. خداى متعال بعدالت امر مى كند.

در آیات و روایات بیشمارى بعدالت در گفتار و رفتار امر شده و خداى متعال ستمكاران را در چند مورد از كلام خود صریحاً لعنت كرده است.

در علم اخلاق عدالت بمعنى میانه روى در ملكات و صفات نفسانى است و كسى داراى این صفت مى باشد كه عدالت فردى و اجتماعى را مراعات نماید.

### راستگوئى

ارتباط افراد انسان با یكدیگر كه اساس اجتماعى بشرى است بوسیله سخن گفتن برقرار مى شود بنابراین، سخن راست كه حقیقت پوشیده ئى را براى انسان كشف مى كند یكى از اركان ضرورى اجتماع است و فوائد مهمى كه هرگز اجتماع از آنها بى نیاز نیست بواسطه سخن راست تأمین مى شود.

و فوائد راستگوئى را در چند جمله مى توان بیان نمود:

1 - راستگو مورد اعتماد همنوعان خویش است و آنان را از بررسى هر سخنى كه از وى مى شنود آسوده مى كند.

2 - راستگو پیش وجدان خود سربلند و از رنج دروغ آسوده است.

3 - راستگو بعهد و پیمان خود وفا مى كند و در امانتى كه باو سپرده شده خیانت نمى نماید زیرا راستى در رفتار از راستى در گفتار جدا نیست.

4 - بوسیله راستگوئى بیشتر اختلافات و مشاجرات از بین مى رود زیرا اكثر نزاعها در اثر این است كه یك طرف یا هر دو طرف نزاع؛ حق و حقیقت را منكر مى شوند.

5 - بخش بزرگى از عیوب اخلاقى و تخلف از قوانین و مقررات خود بخود از بین مى رود زیرا غالب مردم براى پوشانیدن همین نوع كردارها و رفتارها است كه دروغ مى گویند.

امیرالمؤمنین على عليه‌السلام مى فرماید:

مسلمان واقعى كسى است كه راستگوئى را اگرچه بضرر او تمام شود بر دروغى كه از آن بهرمند مى شود ترجیح دهد و از این ترجیح آسایش درونى یابد.

### دروغ

دروغ در اسلام یكى از گناهان بزرگ است كه در كلام خداى متعال در برابر آنها عذاب قطعى وعده داده شده است.

دروغ نه تنها در شرع، گناه و كردارى زشت معرفى شده بلكه از نظر عقل نیز زشتى و ناروائى آن روشن است و شیوع این كردار ناپسندیده در جامعه در كمترین فرصتى؛ اعتماد را كه یگانه رابطه اجتماعى مردم است از بین مى برد و با تباه شدن چنین رابطه اى مردم در معنى با نهایت نگرانى كه از همدیگر دارند در حال انفراد زندگى مى كنند اگرچه به صورت در هیئت اجتماع بچشم مى خورند.

مضرات دروغ:

از بیانى كه در راستگوئى گذشت مضار دروغگوئى روشن مى شود. دروغگو دشمن نابكار جامعه بشرى مى باشد و با دروغ خود كه جنایت بزرگى است، در خرابى جامعه مى كوشد زیرا دروغ مانند ماده مخدرى است كه نیروى فهم و شعور جامعه را كشته و حقایق را مى پوشاند یا مانند نوشابه الكلى است كه مردم را مست نموده و قوه عاقله را از تمیز خیر و شر باز مى دارد.

و از اینجاست كه اسلام دروغ را یكى از گناهان بزرگ شمرده و براى دروغگو شخصیت دینى قائل نیست.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

سه طایفه اگرچه نماز بخوانند و روزه بگیرند منافقند، دروغگو؛ كسیكه بوعده خودش وفا نمى كند و كسیكه در امانت خیانت نماید.

و نیز امیرالمؤمنین على عليه‌السلام مى فرماید:

انسان وقتى لذت ایمان را مى چشد كه دروغ را اگرچه از روى شوخى باشد ترك نماید.

### غیبت و افتراء

بدگوئى از دیگران و نكوهش ایشان اگر راست باشد غیبت است و اگر دروغ باشد افتراء و گاهى بهتان نامیده مى شود.

البته خداى متعال انسان را (جز پیامبران و امامان) معصوم نیافریده و هر كسسى بواسطه نقایصى كه دارد از لغزش مصون نیست و عموم مردم در پس پرده ایكه خداى متعال بحكمت بالغه خود روى اعمالشان كشیده زندگى مى كنند چنانكه اگر لحظه اى این حجاب الهى از روى نواقص و عیوبشان برداشته شود همه از همدیگر متنفر و گریزان مى شوند و بنیاد اجتماعشان دفعه ویران مى گردد از اینروى خداى متعال غیبت را حرام فرموده كه از همدیگر در پشت سر در امن باشند و ظاهر محیط زندگیشان آراسته جلوه كند تا تدریجاً همان زیبائى بیرونى زشتى درونى را اصلاح نماید.

خداى متعال مى فرماید:

(و لا یغتب بعضكم بعضاً ایحب احدكم ان یاكل لحم اخیه میتاً) سوره حجرات آیه 12 خلاصه ترجمه:

غیبت همدیگر را نكنید زیرا غیبت برادر مسلمان مانند اینست كه تن مرده و بى جان او را (كه بیخبر است) دریده بخورید.

گناه و زشتى افتراء بمراتب شدیدتر از غیبت مى باشد و زشتى آن پیش خرد روشن است، خداى متعال در كلام خود بدى و ناروائى آنرا مسلم و بیچون و چرا شمرده، و نیز مى فرماید:

(انما یفترى الكذب الذین لا یؤمنون) سوره نحل آیه 105 كسانیكه افترا مى گویند ایمان ندارند.

### تعرض به عرض مردم

دریدن پرده عفت از نظر اسلام یكى از گناهان بزرگ است و بحسب اختلاف مورد مجازاتهاى سختى از قبیل تازیانه و قتل و رجم براى آن وضع شده است.

باز بودن راه این كردار زشت اگرچه با رضایت طرفین باشد بنیاد نسبها را كه اسلام اهمیت زیاد بآن مى دهد متزلزل و جریان احكام ارث و غیر آن را متوقف مى سازد، و بالاخره عاطفه و علاقه پدر و مادرى و فرزندى را از اثر مى اندازد، و ضامن حقیقى اجتماع را كه عقله طبیعى توالد و تناسل است از میان مى برد.

رشوه:

گرفتن پول یا ارمغانى در برابر حكم یا انجام دادن عملى كه وظیفه گیرنده است رشوه نامیده مى شود.

در اسلام، رشوه یكى از گناهان بزرگ است كه مرتكب آن از مزایاى اجتماعى دینى (عدالت) محروم و مستحق عذاب خداوندى است و كتاب و سنت باین معنى ناطقند.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رشوه دهنده و رشوه گیرنده و كسى را كه میان آنان واسطه است نفرین فرموده است.

و امام ششم عليه‌السلام مى فرماید:

رشوه گرفتن در دادرسى برابر كفر بخدا است.

البته اینهمه نكوهش در رشوه اى است كه براى حكم حق یا عمل عادلانه گرفته شود، و رشوه اى كه در برابر حكم خلاف حق و عمل ظالمانه گرفته شد گناه آن بسى بزرگتر و سزاى آن سخت تر است.

### حسن معاشرت

انسان كه خواه و ناخواه در اجتماع زندگى مى كند از معاشرت با مردم گریزى ندارد و بى تردید معاشرت براى اینست كه انسان وضع اجتماعى خود را حفظ نماید و روزبروز بر ترقى و پیشرفت مادى و معنوى خود بیفزاید و مشكلات زندگى را بهتر و آسانتر حل كند.

بنابراین باید با مردم طورى برخورد كرد كه موجب محبوبیت گردد و روز بروز بر وزن اجتماعى انسان بیفزاید و بر شماره یاران وى اضافه شود زیرا اگر مردم در برخورد با كسى سنگینى یا تلخى درك كنند در دلهاشان نفرت و دلتنگى ایجاد خواهد شد و بالاخره روزى فرا خواهد رسید كه همه از او گریزان مى شوند و چنین كسى منفور و مبغوض اجتماع خواهد شد و باید در میان جمعیت با حال تنهائى و در وطن خود غریبانه زندگى كند و این وضع یكى از تلخترین و ناگوارترین نمونه هاى تیره بختى انسان است.

اینست كه دین مقدس اسلام معاشرت نیكو را به پیروان خود توصیه فرموده و درباره آن بهترین آداب و دستورها را بیان كرده است. از آن جمله دستور داده كه مسلمانان هنگام ملاقات، بیكدیگر سلام كنند و فضیلت را از كسى دانسته كه ابتدا بسلام نماید.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در سلام بهمه كس سبقت مى گرفت حتى بزنان و كودكان هم سلام مى كرد و اگر كسى بآن حضرت سلام مى كرد جواب سلامش را بهتر از او مى داد.

خداوند متعال مى فرماید:

(و اذا حییتم بتحیه فحیوا بأحسن منها أوردوها) سوره نساء آیه 85.

خلاصه ترجمه:

وقتى بشما سلام دادند بهتر از آن پاسخ دهید یا عین آنرا رد كنید. و نیز دستور داده كه انسان در برخورد با مردم تواضع و فروتنى كند و هر كس را فراخور وضع اجتماعیش احترام نماید.

خداى متعال مى فرماید:

(و عباد الرحمن الذین یمشون على الارض هوناً) سوره فرقان آیه 63 خلاصه ترجمه: بندگان شایسته خدا كسانى هستند كه با مردم تواضع و فروتنى مى كنند.

نكته اى را كه باید متذكر شد اینست كه معنى تواضع و فروتنى نه آنست كه انسان خود را در انظار خوار و سبك كند و بانسانیت خود لطمه زند بلكه مقصود اینست كه مزایا و افتخارات خود را برخ مردم نكشد و مزایاى گزاف دیگرى بخود نبندد و مردم را سبك و ناچیز نشمارد و همچنین معنى احترام به مردم این نیست كه مردم را بحدى احترام كند كه بتملق و چاپلوسى بكشد بلكه باید هر كسى را باندازه مزایاى دینى و اجتماعیش ارزش دهد ببزرگان باندازه بزرگیشان احترام نماید و دیگران را نیز برعایت انسانیت آنان اكرام كند.

و باز معنى احترام و بزرگداشت مردم نه اینست كه هر كار ناشایسته ئى از هر كه دید لب فرو بندد و بگذرد یا در مجلسى كه همه اهل آن مجلس خلاف شرافت انسامى رفتار مى كنند یا عملى را مخالف مقررات دینى انجام مى دهند با آنان آمیزش كند و از ترس رسوائى همرنگ جماعت شود زیرا احترام مردم در حقیقت احترام شرافت انسانى و مزیت دینى آنان است نه احترام هیكل و اندامشان و در صورتیكه شخصى شرافت انسانى و مزیت دینى خود را از بین ببرد و دلیلى براى بزرگداشت وى در میان نیست.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمود: بواسطه فرمانبردارى از دیگران نباید معصیت خدا نمود.

### همنشینى با نیكان

انسان با اینكه بسیارى از مردمان معاشرت دارد بحسب اقتضاى زندگى ناگزیر است كه با بعضى از مردم بیشتر از دیگران معاشرت كند اینان كسانى هستند كه بنام دوست نامیده مى شوند.

البته باعث این دوستى نزدیكى یكنوع همانندى در اخلاق یا روش یا پیشه و نظائر آنها است كه بین دو یا چند نفر وجود دارد و چون ملازمت و همنشینى كم كم عادات و اخلاق یكى از دو همنشین را بدیگرى انتقال مى دهد از اینرو انسان باید همنشینى نیكان را اختیار كند زیرا در اینصورت اخلاق پسندیده آنان بوى سرایت خواهد كرد و از دوستى و یارى بى شائبه و خیرخواهانه ایشان سود خواهد برد و به پایدارى دوستى ایشان دلگرم خواهد بود و گذشته از همه اینها بارزش و وزن اجتماعى خود پیش مردم خواهد افزود.

امیرالمؤمنین على عليه‌السلام مى فرماید:

(خیر الاصحاب من ید لك على الخیر)

بهترین یاران كسى است كه تو را به كار نیك رهبرى كند.

و نیز مى فرماید:

(المرء یوزن بخلیله) مرد با دوستش سنجیده مى شود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو اول بگو با چه كس زیستى |  | همان قیمت آشنایان تو |
| كه تا من بگویم كه تو كیستى |  | بود قیمت و ارزش جان تو |

### همنشینى با بدان

نشست و برخاست با بدان و تبهكاران مایه هر گونه تیره بختى و بدفرجامى است و براى روشن شدن این مطلب همین بس كه اگر از جنایتكاران و زشت كرداران مانند دزدان و راهزنان سبب انحراف و كجرویشان را بپرسیم بدون تردید خواهند گفت همنشینى با بدان و معاشرت با آنان ما را بدین روز انداخته است. و در میان هر هزار نفر بدكار یكى پیدا نمى شود كه از پیش خود راه ناشایست را انتخاب كند. امیرالمؤمنین على عليه‌السلام مى فرماید:

از همنشینى با بدان دورى كن چه آنكه یار بد ترا همانند خود مى سازد. زیرا تا تو را مانند خود نسازد بتو نمى پیوندد.

و نیز مى فرماید:

(ایاك و مصادقه الفاجر فانه یبیعك بالتافه) از دوستى بدكردار دورى كن زیرا تو را باندك چیزى مى فروشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با بدان كم نشین كه درمانى |  | خوپذیر است نفس انسانى |

### حقوق فرزندان بر پدر و مادر

كارهائى كه انسان باید انجام دهد نسبت بكسیكه در نتیجه آن ذى نفع است حق نامیده مى شود و نسبت بكسیكه باید آنها را انجام دهد وظیفه و حكم و تكلیف نامیده مى شود مثلا كسیكه در مقابل اجرت براى دیگرى كارى انجام دهد. پرداختن اجرت وظیفه كارفرما و حق كارگر است؛ و اگر كارفرما اجرت را نپردازد كارگر مى تواند آنرا مطالبه كند و از حق خود دفاع نماید.

چون انسان طورى آفریده شده كه زندگى وى در این جهان جاوید نیست و خواه و ناخواه پس از چندى رخت بر مى بندد، خداوند براى اینكه نوع بشر را از نابودى نگهدارد روش توالد و تناسل را برقرار ساخته و افراد را بوسائل ایجاد نسل مجهز نموده و عواطف درونیش را متوجه اینكار كرده است.

در اثر همین تجهیز كامل است كه طبعاً انسان فرزند خود را پاره اى از خود مى داند و بقاء او را بقاء خود فرض مى كند و در راه ا سایش و كامیابى وى هر گونه تلاش و كوششى را مى نماید و رنجهاى گوناگون را بر خود هموار مى سازد؛ زیرا نابودى شخص یا شخصیت او را نابودى شخص یا شخصیت خود مى داند، و در حقیقت از فرمان سازمان آفریتش كه بقاء نوع بشر را مى خواهد اطاعت مى كند. پس وظیفه پدر و مادر است كه حكمى را كه وجدان و شرع در آن متفقند در مورد فرزند اجراء نمایند و او را نیكو پرورش دهند تا انسان شایسته اى بار آید و در حق او چیزى را روا دارند كه از نظر انسانیت براى خود روا مى دارند و اینك بقسمتى از آنها اشاره مى شود.

1 - از نخستین روزیكه سخن یا اشاره را مى فهمد پایه اخلاق پسندیده و صفات شایسته را در روان وى بنا نهاده استوار سازند، و تا مى توانند او را از موضوعات خرافى نترسانند و از كارهاى زشت و خلاف عفت باز دارند؛ و خود نیز نزد وى از دروغ و بدگوئى و دشنام و الفاظ ركیك اجتناب كنند؛ و در برابر وى كارهاى پسندیده كنند تا عفیف و عالى طبع بار آید. و از خود جدیت و همت و عدالت بروز دهند تا عدالت دوستى و نوع پرورى آنان از روى قانون انتقال اخلاق بوى منتقل شود و از زورگوئى و پستى همت و خودخواهى دور ماند.

2 - تا بحد تمیز نرسیده در خور و خواب و سایر نیازمندیهاى زندگیش عنایت بخرج دهند و بهداشت جسمى وى را رعایت كنند تا بدنى سالم و مغز و مزاجى قوى یافته آماده تعلیم و تربیت شود.

3 - از موقعیكه استعداد آموزش پیدا كند (معمولا از سال هفتم) بدست آموزگارش بسپارند و كمال سعى را مبذول دارند كه زیردست آموزگار شایسته اى درآید تا آنچه مى شنود اثر نیك و مطلوبى در وى بگذارد و موجب تلطیف روح و تزكیه نفس و تهذیب اخلاق وى گردد.

4 - هنگامیكه سن فرزند اقتضاى آن را دارد كه در مجامع عمومى یا در ملاقاتهاى خانوادگى شركت كند براى آشنائى برسمهاى اجتماعى ویرا همراه خود بمجامع ببرند و بطرز معاشرتهاى پسندیده آشنا سازند.

### حق والدین بر اولاد

همان ندائى كه از منادى وجدان و شرع بگوش پدر و مادر رسیده آنانرا درباره اولاد موظف مى نماید، همانند آنرا وجدان و شرع متوجه فرزند ساخته او را موظف مى سازد كه از نیكى هاى پدر و مادر با دست و زبان و یا هر وسیله دیگر سپاسگزارى كند.

پدر و مادر كسانى هستند كه بخواست خدا فرزند را بوجود آورده اند و آسایش زندگى خود را فداى آسایش روحى و جسمى او نموده، یك عمر شبها بیدارى كشیده و روزها رنج برده او را بحد یك انسان برومند رسانیده اند.

بسى ناجوانمردى و پست فطرتى و نمك نشناسى است كه انسان پدر و مادر را از خود بیازارد یا در روز پیرى و ناتوانى با توانائى خود از ایشان دستگیرى نكند.

پس از توحید خداى متعال كه اولین وظیفه انسان مى باشد دومین وظیفه اى را كه اسلام براى مردم معین فرموده نیكى بپدر و مادر است:

(و قضى ربك أن لا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احساناً) سوره اسرى آیه 23

حاصل ترجمه:

خداى تو فرمان داده است كه خدائى را جز او نپرستید و بر والدین نیكوئى كنید.

بموجب وظیفه اى كه در اسلام مقرر شده فرزند حق ندارد بهیچ وجه پدر و مادر خود را خوار بشمارد یا كارى انجام دهد كه موجب رنجش ایشان شود، و باید پیوسته از پدر و مادر احترام نموده و نسبت به آنان فروتنى كرده و از احسان نیكوئى مخصوصاً در موقع نیازمندى ایشان مضایقه نكند ولى باید دانست كه رضایت ایشان فقط در مستحبات و مباحات است و در واجبات مراعات رضایت آنان لازم نیست.

### حق برادران و خواهران نسبت بیكدیگر

در قرآن كریم بارها درباره خویشاوندان سفارش شده است و از قطع رحم اكیداً نهى گردیده و برادر و خواهر بعد از پدر و مادر و فرزند نزدیكترین خویشاوند مى باشند و رابطه اجتماعى در میان آنان طبیعى و از سایر رابطه ها استوارتر و ریشه دارتر است، وظیفه برادران و خواهران است كه اتصال نسبى خود را ترك نكنند و بتعاون پرداخته تا آنجا كه ممكن است بهمدیگر یارى دهند و در روز نیازمندى از همدیگر دستگیرى كنند؛ بزرگتران نسبت به كوچكتران مهربان و دلسوز باشند كوچكتران نیز نسبت به بزرگتران احترام نمایند.

### حقوق والدین

پدر و مادر در اجتماع خانوادگى نسبت بفرزندان بمنزله ریشه درختند نسبت بشاخه ها چنانكه نسل و موجودیت شاخه هاى درخت بسته بریشه آن است همچنین پایه گذار زندگى فرزند پدر و مادر وى مى باشد و نظر باینكه جامعه انسانى از دو طبقه والدین و اولاد تركیب یافته ریشه اصلى جامعه همان پدر و مادر مى باشند.

بدرفتارى با پدر و مادر و آزار رسانیدن بآنها گذشته از اینكه نهایت حق ناشناسى و ناجوانمردى است موجب انقراض انسانیت و انهدام جامعه است؛ زیرا بى احترامى فرزند نسبت بپدر و مادر از جانب پدر و مادر نیز در شكل بى مهرى و بى اعتنائى منعكس خواهد شد و از سوى دیگر چنانچه طبقه فرزند به پدر و مادر خود با چشم خوارى و پستى نگاه كنند از فرزندان خود توقع بیشتر از آنكه خود دارند نخواهند داشت و بمهربانى و دستگیریشان در روز پیرى و ناتوانى امیدوار نخواهند بود و قهراً از تشكیل خانواده دلسرد خواهند شد چنانكه در بسیارى از جوانان امروز اینحال مشاهده مى شود.

عمومیت پیدا كردن این طرز تفكر بطور قطع راه توالد و تناسل را مى بندد زیرا هرگز عاقلى عمر گرانمایه را وقت پرورش نهالى نمى كند كه نه میوه اش را خواهد خورد و در در زیر سایه اش خواهد نشست و نه از تماشاى آن سودى جز غم و اندوه خواهد برد. ممكن است تصور كنیم كه دولت مى تواند بوسیله جائزه هاى گوناگون مردم را به تشكیل خانواده تشویق نماید، و بدین طریق مشكل توالد و تناسل را حل كند. ولى این نكته را باید متذكر بود كه هیچ طریقه و رسمى از رسوم اجتماعى كه پشتوانه طبیعى (ماند عاطفه پدر و مادرى و فرزندى) نداشته باشد قابل دوام نیست.

گذشته از اینكه رها كردن یكى از غریزه هاى طبیعى ناگزیر انسانرا از یك رشته لذتهاى روحى پاك محروم خواهد ساخت.

### عزت نفس و درستكارى

دستگاه آفرینش كه انسان را اجتماعى و نیازمند بتعاون آفریده است او را طورى مجهز نموده كه در محیط اجتماع با نیروى شخصى خود مى تواند گلیم خود را از آب بیرون كشیده از بهره كاریكه انجام مى دهد چرخ زندگى خود را بگرداند.

تأمل در بیان گذشته جاى تردید باقى نمى گذارد كه صفت عزت نفس عبارت از آنست كه انسان در زندگى از نیروهاى خدادادى استفاده كند و در راه رسیدن به مقاصد خویش آنها را بكار اندازد و به نیروى دیگران تكیه نكند، و این خود یكى از اخلاق فطرى و پسندیده انسان است.

عزت نفس سدى است كه انسان را از زندگى پست و بسیارى از كارهاى ناروا و كردارهاى زشت نگه مى دارد؛ كسیكه عزت نفس ندارد و چشم بدست این و آن دوخته بآسانى مى تواند اراده و شخصیت خود را بدیگران بفروشد؛ و بطمع نوائى ناچیز هر چه بگویند آن كند؛ و هر چه از او بخواهند اگرچه آزادى فطرى و آبرو و عزت و شرافت باشد نثار كند.

غالب جنایتها مانند آدمكشى و راهزنى و دزدى و جیب برى و خیانت و دروغگوئى و چاپلوسى و وطن فروشى و اجنبى پرستى و مانند اینها از نتایج شوم طمع و تكیه زدن بر دیگران است.

ولى كسیكه تاج افتخار و عزت نفس را بسر دارد در برابر هیچ عظمتى جز عظمت خداى متعال سر فرود نمى آورد؛ و در مقابل هیچ صولت و حشمتى بزانو در نمى آید و همیشه از آنچه حق تشخیص مى دهد دفاع مى كند.

عزت نفس بهترین وسیله اى است كه مى توان با آن صفت درستكاریرا بدست آورده حفظ نمود.

### احسان و دستگیرى از درماندگان

این مطلب مسلم است كه در هر جامعه اى درماندگان و بینوایان مستحق كمك و دستگیرى هستند.

وظیفه توانگران است كه آنها را یارى كنند و این حق مسلم را پایمال نكنند و شرع مقدس اسلام نیز سفارشهاى مؤكد در رعایت این حق فرموده و توانگران را موظف مى دارد كه از ناتوانان و درماندگان دستگیرى نمایند.

خداى متعال در قرآن مجید، خود را نیكوكار و بخشاینده و بخشنده معرفى نموده و بندگان خود را به داشتن این صفات پسندیده ترغیب و تشویق مى فرماید، تا جائیكه مى فرماید:

خدا همراه نیكوكاران است.

و نیز مى فرماید:

چیزیرا كه انفاق مى كنید بنفع خودتان است.

و در جاى دیگر مى فرماید:

آنچه را كه انفاق مى كنید بخودتان خواهد برگشت و خسارتى نبرده اید.

مطالعه و دقت در وضع اجتماعى و نیز در فوائد احسان مضمون شریف این آیات را روشن مى سازد زیرا در حقیقت همه قواى اجتماع براى همه افراد كار مى كند و در جامعه اى كه گروهى درمانده بر اثر دست تنگى از كار و كوشش باز مى مانند بهمان نسبت از تولید ثروت كاسته مى شود و نتایج نامطلوب آن دامنگیر همه افراد مى شود و كار بجائى مى رسد كه توانگران از همه درمانده تر مى شوند.

ولى اگر توانگران با نیكوكارى و بخشش خود از درماندگان دستگیرى نمایند نتایج بسیار عالى عایدشان مى شود كه از آن جمله است:

1 - با اینكار در دیگران نسبت به خود ایجاد محبت كرده دل گروهى را شیفته خود ساخته اند.

2 - با سرمایه ناچیزى احترام زیاد كسب نموده اند.

3 - پشتیبانى همه مردم را نسبت به خود كسب كرده اند زیرا مردم از نیكوكار طرفدارى مى كنند.

4 - از خطر روزى كه كینه و خشم تنگدستان رویهم تراكم كرده هر خشك و تر را بسوزاند ایمن مى باشند.

5 - همان مال ناچیزى كه در انفاق خرج كرده اند بواسطه براه افتاد چرخ اقتصاد جامعه مضاعف شده بخودشان برمى گردد.

آیات و روایات در فضیلت انفاق در راه خدا و تحریص و ترغیب بر آن بى شمار است.

### تعاون

مسأله احسان و نیكوكارى كه ذكر شد یكى از شعبه هاى مختلف تعاون است كه اساس اجتماع بشرى است چه حقیقت اجتماع، دست بدست هم دادن افراد است كه بواسطه كمكى كه بهمدیگر مى كنند كار همه درست گردد و زندگى همه استوار شود و نیازمندى همه رفع شود. نباید تصور كرد كه دین مقدس اسلام نیكوكارى را تنها در مال خواسته بلكه دستگیرى از هر درمانده اى اگرچه نیاز مالى نداشته باشد مطلوب دین مقدس اسلام و هم یكى از خواسته هاى وجدان انسان است.

نادانى را دانش آموختن؛ نابینائى را دست گرفتن؛ گمراهى را راهنمائى كردن، افتاده اى را كمك كردن و... همه از مصادیق احسان و نیكوكارى است و از تعاونى است كه ما در نخستین روز تشكیل اجتماع اعتبار آن را تصدیق كرده و امضاء نموده ایم و پر روشن است كه اگر انسان بخشى از كارهاى فرعى را انجام ندهد كارهاى اساسى را انجام نخواهد داد و اگر وظایف جزئى غیر مهم را رعایت نكند زیر بار وظائف كلى و مهم نخواهد رفت.

### اقدام در خیرات و مبرات

پسندیده بودن نیكوكارى براى نتیجه هائى است كه از آن حاصل مى شود و البته هر چه این نتایج و آثار؛ همگانى تر و پاینده تر باشد نیكوكارى خود نیز پسندیده تر و عالى تر خواهد بود معالجه یك بیمار، نیكوكارى و احسان است ولى ساختن و براه انداختن بیمارستانى كه روزانه صدها بیمار را معالجه كند با آن قابل سنجش نیست. تعلیم یك دانشجو پسندیده است ولى هرگز بپایه تأسیس یك مؤسسه اى كه سالانه صدها دانشمند بیرون مى دهد نخواهد رسید؛ اینست كه اوقاف عامه و خیرات و مبرات همگانى از مراتب عالیه احسان و نیكوكارى است.

در زبان شرع از این خیرات عمومى بصدقه جاریه تعبیر مى شود. پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرماید: دو چیز اسباب سربلندى مرد است: یكى فرزند صالح و دیگرى جاریه و چنانكه از كتاب و سنت معلوم مى شود تا صدقه جاریه برپاست خداى متعال در حق كسیكه آنرا صدقه كرده حسنات مى نویسد.

تعدى بر مال یتیم:

همان اندازه كه نیكى به مردم عقلا و شرعاً پسندیده است بدى به بندگان خدا نیز ناروا و نكوهیده مى باشد ولى در شرع مقدس اسلام از چند مورد از مورد ظلم و اجهاف به شدت نهى شده كه یكى از آنها تفریط در مال یتیم است.

اسلام خوردن مال یتیم را یكى از گناهان بزرگ شمرده و در قرآن كریم تصریح شده كه كسى كه مال یتیمى را مى خورد در حقیقت آتش مى خورد و بزودى داخل آتش برافروخته اى خواهد شد. و چنانكه بیانات ائمه هدى مى رساند سبب این همه تأكید این است كه اگر به شخصى سالمند ستمى رسد ممكن است در مقام مخاصمه برآمده از حق خود دفاع كند ولى یتیم خردسال از دفاع عاجز مى باشد.

### قتل نفس

یكى دیگر از موارد ظلم كه در شرع مقدس اسلام بسیار ناپسندیده و نكوهیده است قتل نفس و كشتن بیگناه است.

قتل نفس یكى از گناهان بزرگ مى باشد و خداى متعال در كلام خود كشتن یك انسان را با كشتن همه مردم برابر مى گیرد، و این نیست مگر از این راه كه كشنده انسان سر و كار با انسانیت دارد و انسانیت در یك نفر و هزار نفر یكسان است.

### نومیدى از رحمت خدا

یكى از خطرناكترین گناهان در اسلام نومیدى از رحمت خدا است.

خداى متعال مى فرماید: (قل یا عبادى الذین أسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم) سوره زمر آیه 54.

خلاصه ترجمه: بگو اى بندگان من كه به خود ستم كرده اید از رحمت و آمرزش من نومید نشوید زیرا خدا آمرزنده و مهربان است و اگر توبه كنید هر گناهى را مى آمرزد.

در جاى دیگر نومید از رحمت را كافر مى شمارد و جهتش این است كه اگر كسى از رحمت و آمرزش خدا نومید شود دیگر محرك درونى ندارد كه در زندگى خود كار خوب و پسندیده اى انجام دهد یا از گناهان بزرگ و كوچك و كردارهاى زشت و ناروا اجتناب ورزد، زیرا محرك اصلى در این دو چیز امید رحمت و نجات از عذاب خدا است و این امید در چنین آدمى وجود ندارد و این فرد با كافرى كه پایبند به هیچ دین و آئین نیست از جهت حالت قلبى و صفات درونى كمترین فرقى ندارد.

### فرار از جهاد و دفاع

فرار از میدان جنگ و پشت بدشمن كردن معمایش اینست كه گریزنده جان خود را پرارزش تر و گرامى تر از زندگى جامعه مى داند، و در حقیقت تسلیم كردن مقدسات دینى و جان و عرض و مال جامعه است بدشمنى كه همه شئون زندگیشان را تهدید مى كند.

بدین سبب فرار از جهاد و دفاع یكى از گناهان بزرگ شمرده شده و خداى متعال در كلام خود براى فرار كننده صریحاً وعده آتش داده است چنان كه مى فرماید:

(و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفاً لقتال او متحیزاً الى فئه فقد باء بغضب من الله و مأویه جهنم) سوره انفال آیه 16.

خلاصه ترجمه:

كسیكه در جهاد و دفاع پشت بدشمن كند و برگردد با خشم خداى تعالى برگشته و بازگشت وى بسوى جهنم است مگر اینكه كناره گیرد براى اینكه بهتر بتواند بجنگد یا برگردد كه در میان یاران خود جاى گرفته با دشمن بجنگد.

### دفاع از آب و خاك

بنابر آنچه گذشت دفاع از جامعه اسلامى و خانه و كاشانه مسلمانان یكى از مهمترین واجبات اسلامى است.

خداى متعال مى فرماید:

(و لا تقولوا لمن یقتل فى سبیل الله اموات بل احیاء ولكن لا تشعرون) سوره بقره آیه 154.

خلاصه ترجمه: كسانى را كه در راه خدا كشته شده اند مردگان نخوانید آنان زنده هستند ولى شما درك نمى كنید.

داستان مردانیكه در آغاز پیدایش اسلام جان بكف گرفته به جنگهاى خونین مى شتافتند، و شهدائى كه در خون پاك خود آغشته مى شدند، بسیار حیرت انگیز و در عین حال عبرت آمیز است اینان بودند كه با خون پاك و تنهاى چاك چاك خود پایه این آئین مقدس را استوار ساختند.

### دفاع از حق

دفاع دیگرى كه بسى عمیقتر و وسیع تر از دفاع آب و خاك مى باشد دفاع از حق است كه یگانه هدف آئین مقدس اسلام مى باشد. ریشه دارترین مقصد این روش خدائى احیاء حق و حقیقت است و بهمین نظر این آئین پاك دین حق نامیده شده یعنى دینى كه از آن حق است و جز حق در بر ندارد، و چیزى را جز حق هدف قرار نمى دهد.

خداى متعال در وصف كتاب خود كه جامع همه حقایق است مى فرماید: (یهدى الى الحق و الى الطریق مستقیم) سوره احقاف آیه 30 قرآن راهنمائى مى كند بسوى حق و بسوى راهى كه هیچگونه تناقض و تضاد در آن نیست.

اینست كه بر هر فرد مسلمان لازم است كه حق را پیروى كند و حق گوید و حق شنود و با جمیع قواى خود و از هر راه كه ممكن است از حق دفاع كند.

### خشم و غضب

خشم حالتى است در انسان كه اگر بروز كند او را بفكر انتقام مى اندازد و راحتى درون را در گرفتن انتقام نشان مى دهد و چنانچه انسان در این حال كمترین سستى در مهار كردن نفس خود ورزد بیدرنگ عقل سلیم وى مقهور خشم مى شود و هر زشت و ناروائى و ناشایسته و ناسزائى در نظرش درست مى آید و بجائى مى رسد كه بواسطه آن از هر درنده اى درنده تر و از هر آتشى سوزنده تر مى گردد.

در اسلام سفارشهاى مؤكدى در جلوگیرى از طغیان این حال رسیده و نكوهش بسیارى از متابعت آن شده است، خداى متعال عنایت زیادى نسبت بكسانیكه غیظ خود را فرو مى برند و در حال خشم بردبارى بكار برده عفو مى كنند فرموده است.

چنانكه مى فرماید:

(و الكاظمین الغیظ و العافین عن الناس) سوره آل عمران آیه 134 آنانكه غیظ خود را فرو برده از مردم عفو و اغماض مى كنند.

و در علامت مؤمنان مى فرماید:

( و اذا ما غضبوا هم یغفرون) سوره شورى آیه 37 مؤمنان كسانى هستند كه وقتى خشمناك مى شوند مى بخشایند.

### وجوب كار و اهمیت حرفه و صنعت

فعالیت و كار؛ پایه و اساسى است كه نظام آفرینش روى آن استوار مى باشد و آنست كه ضامن بقاء هر آفریده اى است. خداى متعال آفریده هاى خود را مناسب حال هر یك با وسائلى مجهز كرده كه با بكار انداختن آنها منافع را جلب و مضار را از خود دفع كند.

انسان كه شگفترین و پیچیده ترین نقش آفرینش است نیازش از دیگر آفریدگان بیشتر مى باشد و بدین سبب بفعالیت بیشترى احتیاج دارد تا بوسیله آن حوائج بیشمار شخصى خود را رفع نماید و هم نظام خانوادگى را كه طبعاً باید تشكیل دهد سراپا نگهدارد.

اسلام كه دینى است فطرى و اجتماعى، بهمین ملاحظه كسب و كار را واجب شمرده و براى افرادیكه بیكار مى نشینند ارزشى قائل نشده است.

در اسلام هر فرد باید طبق سلیقه و ذوق خود یكى از اینهمه حرفه و صنعت كه خداى متعال فكر انسان را بسوى آنها هدایت فرموده است انتخاب كند و از اینراه روزى خود را بدست آورد و بارى از بارهاى اجتماع را بدوش كشیده در آسودگى مردم بكوشد.

خداى متعال مى فرماید:

(و أن لیس للانسان الا ما سعى) سوره نجم آیه 39.

خلاصه ترجمه:

انسان تنها بوسیله كوشش و كار مى تواند بجائى برسد.

و از اینجاست كه بیكارى در اثر تنبلى در اسلام شدیداً ممنوع است.

مضار بیكارى:

از بیان گذشته روشن شد كه كار و كوشش راهى است راست كه آفرینش پیش پاى انسان گذاشته تا با پیمودن آن، سعادت زندگى خود را دریابد و البته انحراف از مجراى خلقت و طبیعت اگرچه بسیار كم هم باشند جز بضرر انسان تمام نخواهد شد و در این صورت انحراف از امرى كه اساس نظام زندگى روى آن استوار است جز بدبختى دنیا و آخرت در بر نخواهد داشت.

از اینجا است كه امام هفتم عليه‌السلام مى فرماید:

در كارها اظهار سستى و خستگى مكن وگرنه دنیا و آخرت را از دست مى دهى.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسانیرا كه به بیكارى خو كرده سنگینى زندگى خود را بدوش دیگران مى اندازند لعنت فرموده است.

امروز از راه سنجشهاى روانى واجتماعى بخوبى روشن شده است كه قسمت اعظم مفاسد اجتماعى از بیكارى برمى خیزد. بیكارى است كه چرخ اقتصادى و فرهنگى جامعه را از گردش باز مى دارد و هر گونه انحطاط اخلاقى و خرافه پرستى را رواج مى دهد.

### كشاورزى و منافع آن

كشاورزى كه بوسیله آن مواد غذائى جامعه تهیه مى شود بواسطه اهمیتى كه دارد یكى از پسندیده ترین حرفه هاى انسانى است و بهمین سبب در اسلام تأكید زیادى در اتخاذ این شغل وارد شده است.

امام ششم عليه‌السلام مى فرماید:

روز قیامت مقام كشاورزان از هر مقامى بالاتر است.

امام پنجم عليه‌السلام مى فرماید:

هیچ كارى از زراعت بهتر و فائده آن عمومى تر نیست زیرا نیكوكار و بدكار، چرنده و پرنده از آن نفع مى برند و بزبان حال كشاورز را دعا مى كنند.

### اعتماد بنفس

بارها در بخش اعتقادات تذكر داده شد كه برنامه عمومى اسلام اینست كه انسان جز خداى یگانه كسیرا نپرستد و بكسى جز وى كه پروردگار جهان است كرنش نكند و سر تعظیم فرو نیاورد.

همه و همه، آفریدگان و پروردگان خدا مى باشند و روزى او را مى خورند و كسى را بر كسى حق تقدم نیست مگر آنچه بسوى خدا برگردد.

هر فرد مسلمانى باید بنفس خود اعتماد داشته باشد و از استقلالى كه خداى متعال بوى داده استفاده كند و وسائلى را كه بوى ارزانى داشته بكار اندازد و راه زندگى را به پیماید نه اینكه بدیگران امید بسته و هر روز شریكى براى خدا بگیرد و بت تازه اى بتراشد.

خادم باید بداند كه نان خود را مى خورد نه نان مخدوم را، كارگر باید بداند كه بهره دسترنج خود را مى برد نه بخشش رایگان كارفرما یا ارباب خود را؛ هر كارمندى باید ایمان داشته باشد كه مزد كار خود را مى برد نه عطیه و هدیه رئیس یا اداره مربوط یا دولت یا جامعه را.

بالاخره انسان آزاد نباید جز خدا بكسى امید بسته و كرنش كند وگرنه در باطن همان پستى و بردگى شرك را خواهد داشت كه بت پرستان در ظاهر دارند.

مضار زندگى اتكالى:

زندگى اتكالى یعنى بامید و پشتیبانى دیگران زیستن در حقیقت از دست دادن افتخار انسانى و شرافت استقلال و آزادى و منشأ همه گونه بزه و زشتكاریهاى اجتماعى است كه از خوارى و پستى سرچشمه مى گیرد.

كسیكه بامید دیگران نشسته چشم بدست این و آن مى دوزد در حقیقت اراده و شعور خود را در این راه مى فروشد، باید تملق كند؛ باید هر چه بخواهند و بگویند (حق یا باطل؛ زشت یا زیبا) انجام دهد. به هر عار و ننگى تن در دهد، بیگانه پرستى نماید، بهر ستم و ناروائى راضى شود، و بالاخره همه حدود و مقررات انسانى را بهیچ شمرد.

سؤال در غیر حال ضرورت در اسلام حرام است و مساعدت مالى فقرا كه جزء مقررات اسلامى است تنها شامل حال فقیرانى است كه مزد كارشان با مخارجشان برابرى نمى كند یا از كار بازمانده اند.

### كم فروشى

از نظر اسلام كم فروشى یكى از گناهان بزرگى است كه خداى متعال در كلام خود مرتكبین آن را سرزنش و تهدید مى كند و مى فرماید:

(ویل للمطففین... یظن اولئك انهم مبعوثون لیوم عظیم) سوره مطففین آیه 1 خلاصه ترجمه:

واى بر كم فروشان... آیا اینان نمى دانند كه براى روز بزرگى برانگیخته خواهند شد؟

كم فروش علاوه بر اینكه بمردم ستم كرده اموالشان را از راه دزدى مى رباید اطمینان و وثوق مردم را از خود سلب و تدریجاً مشتریان و بالاخره سرمایه خود را از دست مى دهد.

### ظلم و ستمگرى

خداى متعال در كلام آسمانى خود صدها بار از ظلم یاد كرده و از این صفت پست كه خوى درندگان است نكوهش فرموده (در دو سوم سوره هاس قرآن كریم كه مجموعاً صد و چهارده سوره مى باشد از ظلم سخن بمیان آمده).

كسى را نمى توان پیدا كرد كه با فطرت خود بدى و ناروائى ظلم را درك نكرده باشد یا كم و بیش نداند كه از ظلم و ستم چه مصیبتهاى دردناكى به پیكر جامعه بشرى وارد شده و چه خونهائى روان گردیده و چه خانه هائى بر باد رفته است.

بتجربه قطعى رسیده است كه كاخ ستم هر چه محكم باشد پایدار نیست و زود یا دیر بر سر ستمكاران فرو خواهد ریخت. خداى متعال مى فرماید:

(ان الله لا یهدى القوم الظالمین) سوره انعام آیه 144.

خلاصه ترجمه:

البته ستمكاران را بمقصد نهائى شان نخواهد رسانید.

و اولیاء دین فرموده اند:

سلطنت و ملك با كفر باقى مى ماند ولى با ظلم و ستم پایدار نخواهد بود.

### ایذاء مردم و شرارت

ایت دو صفت بهمدیگر نزدیكند زیرا ایذاء رسانیدن اذیت و رنج است به دیگران از راه زبان مانند دشنام دادن و گفتن سخنى كه دیگران را برنجاند، یا از راه دست مثل كارى كه مردم را ناراحت كند. و شرارت انجام دادن كارهائى است كه براى مردم ایجاد شر كند.

بهر حال این دو صفت نقطه مقابل آرزوئى قرار دارند كه انسان اجتماع را براى رسیدن بآن بوجود آورده است؛ و آن آسایش زندگى و آرامش خاطر مى باشد.

و از اینجا است كه شرع اسلام كه صلاح جامعه را درجه اول اهمیت قرار مى دهد آنها را تحریم كرده است چنانكه خداى متعال مى فرماید:

(و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر ما اكتسبوا فقد احتملوا بهتاناً و ائماً عظیماً) سوره احزاب آیه 58.

خلاصه ترجمه:

كسانیكه مردان و زنان مسلمان را بى جهت اذیت مى كنند بار بهتان و گناه بزرگى را بدوش گرفته اند.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرماید:

كسیكه مسلمانى را اذیت كند مرا اذیت كرده است و اذیت من اذیت خدا است، چنین كسى در توراه و انجیل و قرآن لعنت شده است.

### سرقت

دزدى پیشه زشت و ناروائى است كه امن مالى جامعه را تهدید مى كند و بدیهى است كه ماده اولى زندگانى انسان مال و ثروتى است كه بقیمت عمر خود آنرا بدست مى آورد و بواسطه امن، حصارى بدور آن مى كشد كه از گزند هر گونه تعدى و تجاوز مصون بماند و پشتوانه و پشتیبان زندگى جامعه باشد البته شكستن این حصار و مختل ساختن این نظم، تباه ساختن سرمایه عمرى است كه در راه بدست آوردن آن مصرف شده است و سبب از كار انداختن قسمت اعظم فعالیت مردم و بردیت دست آنها است.

اینست كه اسلام در مجازات این عمل نفرت بخش كه وجدان خود دزد نیز بخیانت بودن آن گواهى مى دهد مقرر داشته كه دست وى (چهار انگشت از دست راست) را ببرند.

خداى متعال مى فرماید:

(و السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما جزاء بما كسبا) سوره مائده آیه 38.

خلاصه ترجمه:

دست دزد را ببرید و او را بسزاى كردارش برسانید.

### وظیفه شناسى

اینهمه وسائل زندگى بیرون از شمار كه امروز در دسترس انسان مى بینیم در راه تحصیل و استفاده از آنها روز و شب مى كوشیم؛ از نخستین روز در دسترس انسان نبوده و تدریجاً در اثر فعالیت بشر بوجود آمده مورد استفاده قرار گرفته است.

ولى در هر صورت بشر از انسان اولى گرفته تا انسان متمدن امروزى هرگز از كار و كوشش آرام ننشسته و براى تهیه وسائل زندگى با فطرت خدادادى خود مى كوشیده است.

زیرا انسانى كه نیروى وجودى او از فعالیت بیفتد و ابزار و جهازات داخلى و خارجى او مانند چشم و گوش و دهان و دست و پا و همچنین مغز و قلب و ریه و كبد او؛ از كار بماند جز مرده نخواهد بود.

از اینجا است كه انسان نه تنها از راه ناچارى كار مى كند بلكه از این جهت كه انسان است فعالیتهاى گوناگون از خود بروز مى دهد؛ و براى اینكه با شعور انسانى خود درك مى كند كه هر راه كه هست باید سعادت و خوشى زندگى خود را تأمین كند، بكار و كوشش مى پردازد و در راه خواسته هاى خود قدم بر مى دارد و هم از اینجا است كه انسان در هر محیطى و با هر روشى زندگى نماید؛ دینى یا غیر دینى؛ قانونى یا استبدادى و شهرى و یا بیابانگردى، براى خود یك رشته تكالیف و وظائفى (كارهائیكه انجام دادن آن در زندگى لازم است) حس مى كند كه انجام دادن آنها آرزوهاى واقعى انسانیت را بر مى آورد و براى وى زندگى خوش و آسوده و سعادتمندانه اى را مهیا مى سازد.

و البته ارزش این تكالیف و وظائف كه تنها طریق سعادتمندى است قیمت و ارزش خود انسانیت است كه ما پر ارزشتر و گرانبهاتر از آن كالائى تصور نمى نمائیم و آن را با هیچ كالاى دیگرى عوض نمى كنیم.

بنابراین وظیفه شناسى و انجام آن مهمترین مسئله عملى است كه انسان در زندگى خود با آن روبرو است.

زیرا اهمیتش همان اهمیت خود انسان مى باشد و كسیكه از انجام وظائف مسلمه خود سرباز مى زند یا گاهى كوتاه مى آید بهمان اندازه از مقام والاى انسانیت سقوط مى نماید و طبعاً به پستى و بى ارزشى خود اعتراف مى كند؛ و یا هر تخلفى كه مى ورزد ضربت تازه اى به پیكر جامعه خود و در حقیقت به پیكر خود وارد مى سازد.

خداى متعال در كلام خود مى فرماید:

(و العصر ان الانسان لفى خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر) سوره عصر آیه 3.

و نیز مى فرماید:

(ظهر الفساد فى البر و البحر بما كسبت ایدى الناس) سوره روم آیه 41.

اختلاف نظر روش ها در تشخیص وظیفه:

اهمیت شناختن وظیفه و انجام آن در جهان انسانیت یك وظیفه اى است ثابت و مسلم، و هرگز انسانى نمى توان یافت كه با فطرت انسانى خود منكر این حقیقت گردد.

آرى چون وظائف انسانى ارتباط كامل با سعادت زندگى انسان دارد، و دین با روشهاى غیردینى درباره زندگى انسان اختلاف نظر دارد، قهراً وظائف دینى با وظائف روشهاى دیگر اختلاف خواهد داشت.

دین معتقد است كه زندگى انسان یك زندگى نامحدود و بى پایانى است كه با مرگ از میان نمى رود و سرمایه بخش پس از مرگ این زندگى بى پایان، همان فرآورده عقائد پاك و صحیح و اخلاق پسندیده و اعمال صالحه اى است كه انسان در این نشاه پیش از مرگ كسب نموده است.

از اینروى در وظائف و تكالیفى كه دین براى فرد و جامعه تنظیم كرده زندگى آن جهان جاویدان نیز در نظر گرفته شده.

دین مقررات خود را در شعاع خداشناسى و پرستش و بندگى خدا كه اثر بارز آن پس از مرگ و روز رستاخیز جلوه خواهد مرد وضع مى نماید.

روشهاى غیر دینى (هر چه باشد) تنها زندگى چند روزه این جهان را در نظر مى گیرند و براى انسان وظائفى وضع مى كنند كه در سایه آنها از زندگى مادى و منابع جسمانى كه میان انسان و سایر حیوانات مشترك است بهتر بتواند بهره بردارى نماید.

و در حقیقت یك زندگى حیوانى را با منطقى كه از احساسات و عواطف چرندگان و درندگان سرچشمه مى گیرد براى انسان تنظیم مى كنند؛ و دیگر توجهى بواقع بینى انسان و زندگى جاوید و مملو از معنویات وى ندارند.

از اینجا است كه اخلاق عالیه انسانى (چنانكه تجربه قطعى نشان مى دهد) تدریجاً از جامعه هاى غیر دینى رخت مى بندد و روز بروز انحطاط اخلاقى آنان روشنتر و آشكارتر مى گردد.

برخى مى گویند:

پایه اساس دین تقلید است و پذیرفتن بى چون و چراى یكرشته وظائف و مقررات است ولى روشهاى اجتماعى بمنطق روز قابل انطباق مى باشد.

كسانیكه این سخن را گفته اند از این نكته غفلت كرده اند كه قوانین و مقرراتى كه در جامعه اجرا مى گردد باید بى چون و چرا اجرا شود.

هرگز دیده یا شنیده نشده كه افراد كشورى قوانین جاریه كشور را توأم با مناظره و گفتگوى علمى بكار ببندند، و هر كه حكمت قانونى را نفهمید از بكار بستن آن معاف و در پذیرفتن آن مختار باشد و درین جهت روش دینى و غیر دینى فرق ندارند.

بلى با مطالعه اوضاع طبیعى و اجتماعى كشورى و كنجكاوى در روش عمومى آن مى توان به حكمت كلیات قوانین آن كشور و پاره اى از جزئیات (نه بهمه) پى برد.

و این خاصیت در مقررات دینى نیز هست و از راه واقع بینى و كنجكاوى در خلقت و آفرینش و نیازمندیهاى فطرى انسان مى توان بكلیات مقررات دین كه روش فطرى است و برخى از جزئیات آنها پى برد.

قرآن كریم و روایات زیادى به تعقل و تفكر و تدبر دعوت مى كنند و در برخى از احكام بمصلحت اجمالى حكم اشاره مى فرماید و از پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهلبیت گرام وى اخبار زیادى در علل احكام در دست است.

### دفاع و گذشت

همانطور كه یكفرد انسان در زندگى خود شیفته خوشى و سعادت حیات است و فعالیت خود را در راه جلب آن بمصرف مى رساند ودر عین حال از هر سوى با خطرهاى بیشمار تهدید مى شود كه برخى از آنها اصل وجود و برخى سعادت و خوشى زندگى وى را هدف قرار داده اند و ناگزیر بدفع آنها باید پرداخت و در برابر آنها مقاومت باید نمود.

در آفرینش انسان نیز همین دو مرحله جذب و دفع پیش بینى شده و تجهیزات مناسبى در ساختمان وجودش بعمل آمده است.

همچنین جامعه منافع وجودى دارد كه باید جلب و تأمین شود و در معرض خطرهائى قرار دارد كه در هر حال باید در برابر آنها ایستادگى كرد و از مقدسات زندگى دفاع نمود.

كسى كه درصدد از میان بردن جان افراد است یا سرنگون ساختن پرچم استقلال یا كشتن آزادى ایشان را وجهه هدف خود داده دشمن جامعه است. فقر و ضعف ایمان و نادانى دشمن جامعه است و كسیكه به جامعه خود یعنى بسعادت زندگى یعنى بواقعیت انسانى خود پایبند است باید در برابر این دشمنان خطرناك خود، بدفاع بپردازد.

از خودگذشتگى

نمى توان تردید داشت كه در قاموس وجدانى انسان اصل زندگى و زندگى شرافتمندانه بیك پایه است، و زندگى كه با شرافت توأم است و سعادت انسان را در بر ندارد زندگى نیست بلكه مرگى است بس تلختر و ناگوارتر از مرگ طبیعى، و انسانى كه براى شرافت و سعادت خود ارزشى قائل است باید از این زندگى پست مانند مرگ بگریزد.

انسان در هر محیطى زندگى كند و بهر روشى تمایل نماید با نهاد خدادادى خود مى فهمد كه مرگ در راه آنچه تقدیس مى كند خود سعادت است اگرچه در منطق دین این مسئله از هر منطق دیگر روشن تر و از پندار و خرافه دورتر است. زیرا كسیكه بدستور دین از جامعه دینى خود دفاع نموده جان مى سپارد مى داند كه محرومیتى را بخود هموار نكرده است و جان شیرین چند روزه را كه در راه خدا بذل مى كند یك زندگى شیرین تر و گران بهاتر و جاویدان بدست مى آورد و براستى سعادت وى قابل زوال نیست.

چنانكه خداى متعال در كلام خود مى فرماید: (و لا تحسبن الذین قتلوا فى سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون) سوره آل عمران آیه 169.

خلاصه ترجمه: كسانیكه در راه خدا كشته مى شوند مرده نیستند بلكه زندگى جاودانى دارند و در مقام قرب از نعمتهاى خداوندى برخوردار هستند.

ولى در روشهاى غیر دینى كه زندگى انسان را بهمین زندگى چند روزه گذران این جهان منحصر مى دانند هرگز نمى توان گفت انسان پس از مرگ زنده مى باشد، یا سعادت و نیكبختى بدست مى آورد جز اینكه از راه پندار و خرافه بوى تلقین شود كه كسیكه در راه وطن یا مقدسات ملى مثلا كشته شود نام وى در فهرست جانبازان و از خود گذشتگان ملت درج و در صحیفه تاریخ با خطوط طلائى نوشته مى شود و براى همیشه زنده و جاوید خواهد بود.

تمجید و تقدیسى كه در اسلام از شهادت و كشته شدن در راه خدا شده از هیچ عمل صالحى بعمل نیامده، پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرماید: بالاتر از هر نیكو كارى نیكو كارى دیگرى هست تا برسد بشهادت كه بالاتر از آن نیكو كارى نیست مسلمانان صدر اسلام از پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درخواست استغفار مى كردند و در اثر دعاى آن حضرت بدرجه رفیعه شهادت نائل مى شدند؛ و بكسانى كه با شهادت از دنیا مى رفتند براى اینكه زنده است و نمرده گریه نمى كردند.

### بخشش و بذل مال

سهمى كه مال در تعدیل زندگى بعهده دارد محتاج بیان نیست؛ و از اهمیت آنست كه بسیارى از مردم زندگى را همان مال مى دانند و براى انسانى فضیلت و شرافتى جز دارائى تصور نمى كنند و همه فعالیت خود را در انباشتن و ذخیره نمودن پول متمركز مى سازند و در نتیجه همین شیفتگى و حرص گرفتار صفت بخل گردیده دیگران را محروم مى سازند و گاهى قدمى فراتر گذاشته به پستى و لئامت تن داده خود را نیز از بهره بردارى از مال محروم مى سازند، نه خود مى خورند نه بدیگران مى دهند و تنها از جمع آورى پول لذت مى برند.

اشخاصى كه گرفتار صفت ناپسندیده بخل مى باشند (و البته گرفتاران لئامت از آنان پست ترند) از فطرت انسانى بكنار افتاده اند و در بازار زندگى ورشكسته اند، زیرا:

1 - در زندگى تنها سعادت و نیكبختى و آسودگى خود را مى خواهند و به زندگى فردى معتقدند با اینكه فطرت انسان زندگى اجتماعى را براى ما زندگى معرفى مى نماید و زندگى فردى از هر راه كه باشد محكوم بشكست است.

2 - با نشان دادن قدرت بدیگران خضوع مستمندان و بینوایان را بخود جلب مى نمایند و با اینكه بدرد دردمندان نمى رسند آنان را پیوسته در حال كرنش نگهداشته برده مى گیرند و روح بت پرستى را زنده مى دارند؛ و در نتیجه هر گونه شهامت و شجاعت و علو طبع و افتخارات انسانى از جامعه رخت مى بندد.

3 - گذشته از اینكه خودشان عواطف پاك مهر و مودت و انسان دوستى و دلسوزى و خیرخواهى را زیر پا مى گذارند انواع جرم و خیانت و هر گونه پستى و رذالت را در جامعه ترویج مى نمایند زیرا قوى ترین عامل طبیعى جنایت و جرم مانند بدگوئى و بى عفتى و دزدى و راهزنى و آدم كشى، فقر و فاقه اى است كه در طبقه نیازمند است؛ و خشم و كینه و حس انتقامى است كه توانگران در دل گرفتاران و پریشانان جایگیر مى شود و توانگران بخیل و لئیم دامن بر آن مى زنند. از اینجا است كه مرد بخیل در جامعه بحسب حقیقت دشمن شماره یك آن جامعه است و در حال گرفتار خشم و پاداش سخت خداى جهان و نفرت جهانیان خواهد بود.

در قرآن كریم آیات بسیارى در نكوهش مذمت رذیله بخل و امساك و بالعكس در مدح صفت جود و سخا و انفاق در راه خدا و دست گیرى بینوایان و مستمندان وارد است.

خداى متعال در كلام خود وعده مى دهد كه مالى را كه مورد انفاق قرار مى گیرد یك به ده و در مواردى تا هفتاد و تا بهفتصد و بیشتر مضاعف نموده بانفاق كنند برگداند.

و بتجربه نیر ثابت شده كسانیكه دست بازدارند و جوانمردانه از نیازمندان دستگیرى مى كنند و نواقص جامعه انسانى را تكمیل مى نمایند روز بروز بثروت و نعمتشان افزوده مى شود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كار گره گشا نشود در زمانه بند |  | هرگز كسى ندید در انگشت شانه بند |

و اگر اتفاقاً روزى بسختى بیفتند همه دلها همراه ایشان است و دستگیرى كه از دیگران كرده اند بصورت دسته جمعى بسوى خودشان برمى گردد.

و گذشته از اینكه با كردار خوب خود مانند یك انسان شریف وجدان خود را آرامش بخشیده اند و نداى آسمانى را نسبت بحقوق واجبه و مندوبه اجابت نموده اند؛ و عواطف پاك انسانیت را از رأفت و شفقت و انسان دوستى و خیرخواهى بكار انداخته و محبوبیت عمومى و احترامى بى شائبه كسب كرده اند و بالاخره خشنودى خداى متعال و سعادت جاوید را بكمترین قیمتى بدست آورده اند.

### بذل علم

دانش و فرهنگ ثروت غیر قابل رقابتى است كه انسان در زندگى خود هرگز از وى بى نیاز نیست و انسانى نمى توان پیدا كرد كه با فطرت انسانى خود برترى علم رابه جهل درك نكند یا باحترام اهل علم و دانشمندان قضاوت ننماید.

خداى متعال در كلام خود فرق میان دانا و نادان را با فرق میان زنده و مرده و بینا و نابینا تمثیل مى فرماید، و اهمیتى كه در اسلام بعلم و دانش داده شده در هیچ دین و آئینى داده نشده تا آنجا كه پیغمبر اكرم مى فرماید:

طلب علم بر هر مسلمانى واجب است.

و مى فرماید:

علم را بخوانید از گهواره تا لب گور و اگرچه در آن طرف جهان باشد.

و از همین نظر است كه اسلام چنانكه از بخل و امساك نهى كرده كتمان علم را نكوهش نموده بلكه كتمان علوم دینى را حرام كرده و علم را مسئول تربیت جاهل شناخته است.

### مبارزه با دشمنان داخلى جامعه

چنانكه بحكم فطرت؛ با دشمنان خارجى جامعه باید جنگید و از خسارت جامعه دفاع كرد همچنان با دشمنان داخلى جامعه باید بمبارزه و جنگ برخاست. دشمن داخلى جامعه كسى است كه از روش عمومى و قوانین جاریه تخلف مى ورزد و بدین طریق رشته زندگى جامعه را پاره مى كند و نظام جاریه را مختل مى سازد. از این رو است كه در جمعیت هاى متشكل براى حفظ نظم و جریان امور، قواى تأمینى و مجازاتهاى گوناگون براى پاداش متخلفین بكار برده مى شود.

اسلام نیز اضافه بر قوه اجرائى و مجازاتهاى مختلف، فریضه امر بمعروف و نهى از منكر را براى عموم افراد جامعه فرض و ایجاب نموده بدین وسیله مبارزه را عمومى تر و مؤثرتر ساخته است. فرق اساسى میان اسلام و روشهاى اجتماعى دیگر این است كه در سایر روشها تنها باصلاح افعال و اعمال مردم بذل عنایت شده است، ولى اسلام هم با افعال مردم و هم باخلاقشان اعتنا نموده و در هر دو مرحله با فساد مبارزه كرده است.

معاصى و گناهانى كه اسلام آنها را تحریم نموده اعمالى هستند كه در جامعه آثار شوم و دنباله هاى ناگوار دارند با این وصف برخى از آنها مستقیماً فرد یا افرادى را كه مرتكب مى شوند فاسد مى كند و بواسطه اى در جامعه رخنه بوجود مى آورد مانند زخمهاى محلى و عارضه هاى عضوى كه در بدن انسان پیدا مى شود. غالب گناهانى كه مزاحم حال بندگى است و حقوق خدائى را تضییع مى كند مانند نماز نخواندن و روزه خوردن این حال را دارد.

و برخى از آنها مستقیماً زندگى اجتماعى را تهدید نموده پیكز جامعه را از پا در مى آورد مانند امراضى كه مستقیماً با حیات انسان سر و كار دارد و رشته زندگى را پاره مى نماید، دروغ گفتن و تهمت زدن از این قبیل است؛ و بنظر اسلام حقوق والدین و غیبت و تعرض مردم نیز همین حكم را دارد.

### پاداش عمومى گناهان بزرگ در اسلام

اینگونه كردارهاى زشت در اسلام گناهان بزرگ نامیده شده خداى متعال در كلام خود صریحاً وعده عذاب بمرتكبین آنها داده است.

گذشته از اینكه در مورد برخى از آنها مجازاتهاى سخت وضع شده بطور كلى از مرتكبین آنها (اگرچه یكمرتبه انجام دهند) عدالت را الغاء كرده است یعنى شرافت یك عضو صالح جامعه انسانى را از ایشان سلب نموده.

كسیكه مرتكب گناه بزرگ شود عدالت خود را از دست مى دهد و از مزایائى كه یك عضو صالح از اعضاء جامعه مى تواند بهرمند گردد برخوردار نمى شود؛ نمى تواند متصدى یكى از مشاغل گوناگون حكومت اسلامى باشد؛ نمى تواند بمسند خلافت تكیه زند، امام جماعت نمى تواند باشد، شهادت وى بر نفع و ضرر كسى قبول نیست. و بهمان حال خواهد ماند تا توبه كند و با تقواى مداوم خود دوباره صفت عدالت را در خود برقرار نماید.

## 2 - درسهاى از احكام

### اجتهاد و تقلید

نیازمندیهائى كه انسان در محیط زندگى خود دارد فعالیتهائى كه براى رفع آنها باید انجام دهد بقدرى زیاد است كه یك انسان معمولى بشمردن نام آنها قادر نیست تا چه رسد باینكه در همه آنها تخصص پیدا كرده و اطلاع كافى بدست آورد.

از طرف دیگر چون انسان كارهاى خود را از روى فكر و اراده انجام مى دهد و در جائیكه مى خواهد تصمیم بگیرد باید اطلاع كافى داشته باشد و اگر اطلاع كافى نداشته باشد نمى تواند تصمیم بگیرد باید یا خود در كارهائیكه مى خواهد انجام دهد خبره باشد یا از اهل خبره بپرسد و با دستور او وارد مرحله عمل شود چنانكه باقتضاى غریزه در معالجه امراض بپزشك مراجعه نمائیم؛ و در نقشه ساختمان بمهندس ساختمان و در بنائى بینا و در تهیه در و پنجره بنجار اعتماد مى كنیم.

پس ما پیوسته جز در مورد بسیار ناچیزى زندگى خود را با تقلید مى گذرانیم.

كسیكه مى گوید من در زندگى خود زیر بار تقلید نمى روم یا معنى سخن خود را نمى فهمد یا گرفتار یك آفت فكرى است.

اسلام نیز كه شریعت خود را بر اساس فطرت انسانى بنا نهاده همین روش را پیش گرفته است.

اسلام به پیروان خود دستور داده كه معارف و احكام دینى را یاد بگیرند و منبع این معارف جز كتاب خدا و سنت پیغمبر و ائمه هدى نیست.

بدیهى است كه بدست آوردن همه معارف دینى از كتاب و سنت كار هر كس نیست و براى افراد مسلمان میسر نمى باشد بلكه جز براى گروهى معدود امكان ندارند.

بنابراین طبعاً این دستور دینى باین صورت در مى آید كه عده اى از مسلمانان كه توانائى بدست آوردن معارف و احكام را از راه استدلال ندارند بكسانیكه دستورهاى دینى را با دلیل بدست آورده اند مراجعه نموده وظایف خود را انجام دهند.

دانشمندیكه احكام دینى را از راه استدلال بدست مى آورد مجتهد و عملش را اجتهاد مى گویند و كسى را كه به مجتهد مراجعه مى كند مقلد و مراجعه او را تقلید مى نامند.

البته این نكته را باید دانست كه تقلید در عبادات و معاملات و سایر دستورهاى عملى دین است، اما در اصول دین كه امورى اعتقادى است و هرگز نمى شود بنظر دیگران اعتماد نموده بتقلید اكتفا كرد زیرا در مورد اصول دین، ایمان و عقیده مطلوب است نه عمل و هرگز نمى توان ایمان دیگران را ایمان خود فرض كرد.

نمى توان گفت خدا یكى است بدلیل اینكه پدران یا دانشمندان ما چنین مى گویند یا زندگى پس از مرگ حق است زیرا همه مسلمانان بآن اعتقاد دارند.

از اینروى بر هر فرد مسلمان واجب است كه اصول دین خود را از راه دلیل بداند اگرچه بطورى ساده اى هم باشد.

### نجاسات

نجاسات چند چیز است و از آن جمله است:

اول و دوم - بول و غائط (49)

حیوان حرام گوشتى كه داراى خون جهنده است یعنى حیوانى كه اگر رگش را ببرند خون از آن جستن مى كند مانند گربه و روباه و خرگوش و غیره بلكه اگر مرغ یا حیوان دیگرى بواسطه خوردن نجاست؛ حرام گوشت شده باشد بول و غائط آن نیز نجس است.

سوم - مردار حیوانیكه خون جهنده دارد چه حلال گوشت و چه حرام گوشت ولى اجزائى از حیوان مرده كه مانند پشم و مو و ناخن روح ندارد پاك است.

چهارم - خون حیوانى كه خون جهنده دارد خواه حلال گوشت و خواه حرام گوشت.

پنجم و ششم - سگ و خوك بیابانى كه همه اجزاء آنها حتى موى آنها هم نجس مى باشد.

هفتم - شراب و هر چیزى كه انسانرا مست كند و در اصل مایع باشد.

هشتم - آبجو.

### مطهرات (پاك كننده ها)

هر چیز را كه بوسیله آن نجاست پاك مى شود مطهر مى گویند و از آن جمله است:

1 - آب - و آن هر چیزى را كه نجس شده باشد پاك مى كند ولى این در صورتى است كه آب مطلق باشد بنابراین با آب مضاف مانند آب هندوانه و گلاب نجاست پاك نمى شود، و وضو غسل هم با آن صحیح نیست (50).

2 - زمین - و آن ته كفش و كف پا را پاك مى كند.

3 - آفتاب - و آن زمین و حصیر نجس را كه بوسیله تابش خشك كند پاك مى نماید.

4 - استحاله - یعنى جنس چیر نجس عوض شود و بصورت چیز پاكى درآید مانند آنكه سگ در نمكزار بیفتد و نمك شود.

5 - انتقال - یعنى خون بدن انسان یا حیوانى كه خون جهنده دارد ببدن حیوانیكه خون جهنده ندارد برود مانند منتقل شدن خون بدن انسان ببدن پشه و مگش و مانند اینها.

6 - برطرف شدن عین نجاست از ظاهر حیوان و باطن انسان مثلا اگر پشت حیوان یا داخل بینى انسان خون آلود شد بعد از برطرف شدندش پاك مى شود و احتیاج بآب كشیدن ندارد.

7 - تبعیت - تبعیت آنست كه چیز نجسى بواسطه پاك شدن چیز نجس دیگر پاك شود مانند آنكه كافرى مسلمان شود كه فرزند او هم به تبعیت از او پاك مى شود.

8 - نقصان - یعنى كم شدن دو سوم آب انگور كه اگر آب انگور جوش بیاید نجس مى شود و بعد از آنكه بوسیله جوشیدن دو سوم آن بخار شد باقیمانده پاك مى شود.

### غسل

غسل را به دو نوع مى توان انجام داد:

ترتیبى و ارتماسى

غسل ترتیبى عبارت است از شستن سر و گردن و طرف راست و طرف چپ بدن كه به ترتیب انجام گیرد.

غسل ارتماسى آنست كه انسان همه بدن را یكمرتبه در آب فرو برد.

غسل بر دو قسم است:

واجب و مستحب، غسلهاى مستحب در شرع اسلام بسیار و غسلهاى واجب هفت است:

1 - غسل جنابت.

2 - غسل میت.

3 - غسل مس میت كه اگر انسان بدن مرده ئى را كه سرد شده و غسلش نداده اند مس نماید یعنى جائى از بدنش را به بدن او برساند باید غسل كند.

4 - نذر یا عهد كرده یا قسم خورده باشد كه غسل كند.

5 - غسل حیض.

6 - غسل نفاس.

7 - غسل استحاضه، چهار غسل اول براى مردان و زنان و سه غسل آخر فقط براى زنان است.

و چیزهائیكه بر جنب حرام میباشد از اینقرار است:

1 - رساندن جائى از بدن بخط قرآن و اسم خدا پیغمبر و امامان.

2 - داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد مدینه.

3 - توقف در مساجد دیگر و گذاشتن چیزى در آنها.

4 - خواندن یكى از چهار سوره ئى كه سجده واجب دارد یعنى سوره والنجم و اقرأ و الم تنزیل و حم سجده؛ و سایر احكام جنابت و حیض و نفاس و استحاضه را از رساله هاى عملیه باید بدست آورد.

تبصره - درغسل هم هم مانند وضو نیت لازم است و باید بدن پیش از غسل پاك باشد و مانعى هم از رسیدن آب در بدن نباشد.

### وضو و احكام آن

1 - مستحب است پیش از وضو انسان مسواك نماید و مضمضه كند یعنى آب پاك در دهان بگرداند، و نیز مستحب است استنشاق نماید یعنى آب پاك در بینى بالا به كشد.

دستور و وضو:

در وضو باید صورت را از دستگاه موى سر تا چانه و دستها را از آرنج تا سر انگشتان شست و جلوى سر و پشت پاها را مسح كرد، و این چند چیز باید در وضو مراعات شود:

1 - اعضاء وضو پاك باشند.

2 - آب وضوء پاك و مطلق و مباح (51) باشد.

3 - نیت - یعنى وضو باید براى رضاى خدا انجام شود پس اگر براى خنك شدن یا منظور دیگرى وضو بگیرند صحیح نیست.

4 - ترتیب - یعنى اول باید صورت بعد دست راست بعد از آن دست چپ را شست پس از آن سر و بعد پاها را مسح كرد.

5 - موالات - یعنى افعال وضو را پشت سر هم انجام دهد و بین آنها بقدرى فاصله نیندازد كه در موقع شستن یا مسح كردن عضوى عضو قبلى خشك شده باشد ولى اگر كارهاى وضو را پشت سر هم بجا آورد ولى بواسطه گرماى هوا یا حرارت زیاد بدن و مانند اینها رطوبت خشك شود و وضوى او صحیح است.

تبصره - لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد بر موى جلوى سر هم صحیح است ولى اگر موى جاهاى دیگر سر جلوى سر جمع شود باید آنها را عقب بزنند و نیز اگر موى جلوى سر بقدرى بلند باشد كه اگر مثلا شانه كنند بصورت مى ریزد باید بیخ موها را مسح كنند یا فرق سر را باز كرده بر پوست سر مسح نمایند.

مبطلات وضو:

چیزهائیكه وضو را باطل مى كند مبطلات گویند و آنها هشت است:

1 - بول

2 - غایط

3 - ریح (باد) و این در صورتى است كه از محل معمولى بیرون آیند یا در اثر كسالت و جراحى، مخرج جاى دیگر شده باشد.

4 - بیهوشى

5 - مستى

6 - خوابى كه بواسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود بنابراین اگر چشم نبیند ولى گوش بشنود باطل نمى شود.

7 - دیوانگى

8 - جنابت و چیزهاى دیگرى كه براى آنها باید غسل كرد و نیز استحاضه كه زنان در بعضى اوقات مى بینند وضو را باطل مى كند.

### تیمم

اگر انسان بواسطه تنگى وقت یا مرض یا نداشتن آب و مانند اینها نتواند براى نماز و مانند آن وضو یا غسل را انجام دهد باید تیمم كند.

دستور تیمم:

در تیمم چهار چیز واجب است:

اول - نیت.

دوم - زدن كف دو دست با هم بر خاك یا چیزیكه تیمم بر آن صحیح است.

سوم - كشیدن كف هر دو دست بتمام پیشانى از جائیكه موى سر مى روید تا ابروها و بالاى بینى و بهتر است كه دستها روى ابروها هم كشیده شود.

چهارم - كشیدن كف دست چپ بتمام پشت دست راست و بعد از آن كشیدن كف دست راست بتمام پشت دست چپ. در تیمم بدل از وضو همین مقدار كافى است ولى اگر تیمم بدل از غسل باشد یكمرتبه دیگر دستها را بزمین مى زند و پشت دستها را مسح مى نماید.

احكام تیمم:

1 - اگر خاك پیدا نشود به ریگ و اگر ریگ نبود بكلوخ و اگر آنهم نباشد باید بسنگ تیمم كرد و در صورتیكه هیچ یك اینها نباشد باید بگرد و غبارى كه در جائى جمع شده تیمم نمود.

2 - تیمم بر گچ و چیزهاى معدنى دیگر صحیح است.

3 - اگر آبرا بقیمت گران بفروشند در صورتیكه انسان بتواند خریدارى نماید نمى تواند تیمم كند بلكه باید آبرا خریدارى نموده و وضو و غسل را انجام دهد.

نماز

خداوند متعال مى فرماید:

(ما سلككم فى سقر قالوا لم نك من المصلین) سوره مدثر آیه 42.

وقتى از دوزخیان مى پرسند:

چه چیز شما را جهنمى كرد؟ مى گویند:

علتش آن بود كه ما در دنیا نماز نمى خواندیم.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

نماز ستون دین است كه اگر قبول درگاه خداوند عالم شود عبادتهاى دیگر هم قبول مى شود؛ و اگر قبول نشود عبادتهاى دیگر هم قبول نمى گردد، و همانطور كه اگر كسى شبانه روزى پنج مرتبه در نهر آبى شستشو كند چرك در بدنش نمى ماند نمازهاى پنجگانه هم انسان را از گناهان پاك مى كند.

و باید دانست كسیكه نماز مى خواند ولى بآن اهمیت نمى دهد مانند كسى است كه نماز نمى خواند؛ خداوند در قرآن مجید مى فرماید:

(و یل للمصلین الذین عن صلاتهم ساهون) واى بر نمازگزارانى كه از یاد خدا غفلت مى كنند.

روزى پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد مسجد شدند و دیدند یكنفر نماز مى خواند ولى ركوع و سجودش را كاملا انجام نمى دهد آن حضرت فرمود:

اگر اینمرد در حالیكه اینطور نماز مى خواند از دنیا برود مسلمان از دنیا نرفته است.

بنابراین باید انسان نماز را با خضوع و خشوع بجا آورد و در موقع خواندن نماز متوجه باشد كه با چه كسى سخن مى گوید و ركوع و سجود و سایر اعمالش را بطور صحیح انجام دهد تا از نتایج عالیه نماز بهرمند گردد.

خداوند در قرآن راجع بنماز مى فرماید:

(ان الصلاه تنهى عن الفحشاء و المنكر) سوره عنكبوت آیه 45.

یعنى نماز آدمى را از كارهاى زشت و ناشایست باز مى دارد. و البته همینطور است زیرا آداب نماز طورى است كه اگر نمازگزار مراعات كند هیچگاه گرد بدیها نمى گردد.

مثلا یكى از آداى نماز این است كه مكان و لباس نمازگزار غصبى نباشد حتى اگر یك نخ غصبى در لباسش باشد نماز او درست نیست و نمازگزارى كه مجبور است تا اینقدر از حرام اجتناب كند ممكن نیست در مال حرام تصرف نماید یا حق كسى را ضایع كند.

و نیز در صورتى نماز قبول مى شود كه آدمى از حرص و حسد و سایر صفات رذیله بركنار باشد و مسلم است كه منشأ همه بدیها این صفات ناپسند است و نمازگزار كه خود را از این صفات بركنار كند مسلماً از همه زشتیها و بدیها بركنار خواهد بود.

و اگر بعضى از مردم با اینكه نماز مى خوانند مرتكب كارهاى ناپسند مى شوند علتش است كه بدستورهاى لازم نماز رفتار نمى كنند و در نتیجه نمازشان قبول نمى شود و از ثمرات عالیه آن استفاده نمى كنند.

و بقدرى شارع مقدس اسلام بنماز اهمیت داده كه در هر حال حتى در حال احتضار نماز را بر آنان واجب كرده و اگر نتواند نماز را بزبان بیاورد باید در دل بگذراند و در حالت جنگ و ترس از دشمن یا حال اضطرار و ناچارى كه نمى تواند رو بقبله نماز بخواند توجه بقبله ساقط است و بهر حال كه هست باید نماز را انجام دهد.

### نمازهاى واجب

نمازهاى واجب شش است

1 - نمازهاى یومیه (52).

2 - نماز آیات

3 - نماز میت

4 - نماز طواف واجب

5 - نماز قضاى پدر و مادر كه بر پسر بزرگتر واجب است.

6 - نمازى كه بواسطه اجاره یا نذر و قسم و عهد واجب مى شود.

مقدمات نماز:

براى انجام نماز یعنى حضور در برابر خداوند عالم و اظهار بندگى و پرستش آن ذات مقدس مقدماتى لازم است كه تا فراهم نشوند نماز صحیح نیست و آن مقدمات عبارتند از:

1 - طهارت

2 - وقت

3 - لباس

4 - مكان

5 - قبله

تفصیل این مقدمات بترتیب گفته مى شود:

اول - طهارت

نمازگزار باید در حال نماز با طهارت باشد یعنى مطابق وظیفه ئى كه دارد نماز را با وضو یا غسل یا تیمم انجام دهد و بدن و لباسش آلوده به نجاست نباشد.

دوم - وقت:

نماز ظهر و عصر هر كدام وقت مخصوص و مشتركى دارند وقت مخصوص نماز ظهر از اول ظهر (53) است تا وقتیكه باندازه خواندن نماز ظهر بگذرد كه اگر كسى سهواً هم نماز عصر را در این وقت بخواند نمازش باطل است.

وقت مخصوص نماز عصر موقعى است كه باندازه خواندن نماز عصر وقت بمغرب مانده باشد كه اگر كسى تا اینموقع نماز ظهر را نخواند نماز ظهر او وقت مخصوص نماز عصر وقت مشترك نماز ظهر و عصر است كه اگر كسى اشتباهاً در این وقت تمام نماز عصر را پیش از نماز ظهر بخواند نمازش صحیح است و باید نماز ظهر را بعد از آن بجا آورد.

وقت مخصوص نماز مغرب (54) از اول مغرب است تا وقتیكه از مغرب باندازه خواندن سه ركعت نماز بگذرد وقت مخصوص نماز عشا كه به اندازه خواندن نماز عشاء بنصف شب (55) مانده باشد كه اگر كسى تا این موقع نماز مغرب را نخوانده باشد باید اول نماز عشا و بعد از آن نماز مغرب را بخواند.

بین وقت مخصوص نماز مغرب و وقت مخصوص نماز عشا وقت مشترك این دو نماز است كه اگر كسى در اینوقت اشتباهاً نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند نمازش صحیح است و باید نماز مغرب را بعد از آن بجا آورد.

وقت نماز صبح از اول فجر (56) صادق است تا بیرون آمدن آفتاب.

سوم - لباس:

لباس نمازگزار چند شرط دارد:

1 - آن كه مباح باشد یعنى مال خود نمازگزار باشد اگر مال خودش نیست صاحبش بنماز خواندن در آن راضى باشد.

2 - نجس نباشد.

3 - پوست مردار نباشد؛ خواه از حیوان حلال گوشت یا حرام گوشت.

4 - از پشم یا مو و كرك حیوان حرام گوشت نباشد ولى با لباس خز مى شود نماز خواند.

5 - اگر نمازگزار مرد است لباسش ابریشم و طلا باف نباشد و با طلا هم خود را زینت نكند و در غیر نماز هم پوشیدن لباس ابریشمى و زینت كردن بطلا براى مردان حرام است.

چهارم - مكان:

مكان نمازگزار یعنى جائیكه در آن نماز مى خواند چند شرط دارد.

1 - مباح باشد.

2 - بى حركت باشد و اگر ناچار باشد در جائیكه مانند اتومبیل و كشتى حركت دارد نماز بخواند مانعى ندارد و چنانچه آنها را از قبله بطرف دیگر حركت كنند بطرف قبله برگردد.

3 - اگر مكان نجس است بطورى تر نباشد كه رطوبت آن ببدن یا لباس او برسد ولى جائیكه پیشانى را بر آن مى گذارد اگر نجس باشد در صورتیكه خشك هم باشد نماز باطل است.

4 - جاى پیشانى از جاى زآنهاو سر انگشتان پاى او بیش از چهار انگشت بسته پست تر یا بلندتر نباشد.

پنجم - قبله:

خانه كعبه كه در مكه معظمه است قبله است و باید رو بروى آن نماز خواند ولى كسیكه دور است اگر طورى بایستد یا بنشیند بگویند رو به قبله نماز مى خواند كافى است و همچنین است كارهاى دیگرى كه مانند سر بریدن حیوانات باید رو بقبله انجام گیرد.

كسیكه نشسته هم نمى تواند نماز بخواند باید در حال نماز بپهلوى راست طورى بخوابد كه جلوى بدن او رو به قبله باشد و اگر ممكن نیست باید بپهلوى چپ طورى بخوابد كه جلوى بدن او رو بقبله باشد و اگر اینرا هم نمى تواند باشد به پشت بخوابد بطوریكه كف پاهاى او رو به قبله باشد. اگر نمازگزار بعد از تحقیق نفهمد كه قبله كدام طرف است باید بگمانى كه از محراب مسلمانان یا قبرهاى آنان یا از راههاى دیگر پیدا مى شود عمل نماید.

### مقارنات نماز

مقارنات نماز یعنى كارهائى كه در نماز واجب مى شود یازده چیز است.

اول - نیت.

دوم - تكبیره الاحرام.

سوم - قیام.

چهارم - قرائت.

پنجم - ركوع.

ششم - سجود.

هفتم - تشهد.

هشتم - سلام.

نهم - ترتیب.

یعنى اجراء نماز را بدستوریكه معین شده بخواند و پس و پیش نیندازد.

دهم - طمأنیه، یعنى نماز را با وقار و آرامش بخواند.

یازدهم - موالات یعنى اجزاء نماز را پشت سر هم بجا آورد و بین آنها فاصله نیندازد.

پنج چیز از این یازده چیز ركن است كه اگر عملاً یا سهواً كم یا زیاد شود نماز باطل است و بقیه ركن نیست و فقط در صورتى نماز باطل مى شود كه عمداً كم یا زیاد گردد.

### اركان نماز

اركان نماز عبارت است از:

1 - نیت.

2 - تكبیره الاحرام.

3 - قیام در موقع تكبیره الاحرام و قیام متصل به ركوع.

4 - ركوع.

5 - دو سجده.

1 - نیت

نیت آن است كه انسان را به قصد قربت یعنى براى انجام فرمان خداوند عالن بجا آورد و لازم نیست نیت را از قلب خود بگذراند یا مثلا بزبان بگوید:

چهار ركعت نماز ظهر مى خوانم قربه الى الله.

تكبیره الاحرام:

پس از گفتن اذان و اقامه با داشتن نیت و گفتن الله اكبر نماز شروع مى شود و چون بواسطه گفتم این تكبیر چیزهائى مانند خوردن و آشامیدن و خنده كردن و پشت بقبله نمودن حرام مى شود این تكبیر را تكبیره الاحرام مى گویند. و مستحب است در موقع گفتن تكبیر دستها را بالا ببریم و با این عمل بزرگى خدا را در نظر آورده و غیر او را كوچك شمرده و پشت سر بیندازیم.

3 - قیام:

قیام در حال تكبیره الاحرام و قیام متصل به ركوع ركن است ولى قیام در موقع خواندن حمد و سوره و قیام بعد از ركوع ركن نیست؛ بنابراین اگر كسى ركوع را فراموش كند و پیش از رسیدن بسجده یادش بیاید باید باستد بعد بركوع رود و چنانچه بطور خمیده گى بحال ركوع برگردد چون قیام متصل بركوع را انجام نداده نمازش باطل است.

4 - ركوع:

بعد از خوان قرائت باید بقدرى خم شود كه دستها بزانو برسد و این عمل را ركوع مى گویند و ركوع یكمرتبه سبحان ربى العظیم و بحمده یا سه مرتبه سبحان الله باید گفت پس از ركوع باید كاملا بایستد بعد بسجده رود.

5 - سجده:

سجده یعنى پیشانى و دستها را سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارد و یكمرتبه سبحان ربى الاعلى و بحمده یا سه مرتبه سبحان الله بگوید. بعد مى نشیند و دو مرتبه بسجده رفته ذكر سابق را تكرار مى نماید.

محلى كه پیشانى را بر آن مى گذارد باید زمین یا چیزى باشد كه از زمین مى روید و بر چیزهاى خوراكى و پوشاكى و معدنى سجده جایز نیست.

تشهد و سلام:

اگر نماز دو ركعتى است پس از انجام دو سجده برخاسته و حمد و سوره را مى خواند و قنوت (57) را انجام داده و پس از ركوع و دو سجده تشهد (58) را مى خواند و نماز را سلام (59) مى دهد.

اگر نماز سه ركعتى است پس از تشهد برمى خیزد و حمد تنها را خوانده یا سه مرتبه مى گوید (سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اكبر) و بعد ركوع و دو سجده و تشهد و سلام را انجام مى دهد.

چنانچه نماز چهار ركعتى است ركعت چهارم را مثل ركعت سوم انجام داده و بعد از تشهد نماز را سلام مى دهد.

نماز آیات:

نماز آیات بواسطه چهار چیز واجب مى شود:

اول - گرفتن خورشید.

دوم - گرفتن ماه اگرچه كمى از آنها گرفته شود و كسى هم از آن نترسد.

سوم - زلزله اگرچه كسى هم نترسد.

چهارم - رعد و برق و بادهاى سیاه و سرخ و مانند اینها در صورتیكه بیشتر مردم بترسند.

دستور نماز آیات:

نماز آیات دو ركعت است و در هر ركعت پنج ركوع دارد و دستور آن اینست كه انسان بعد از نیت؛ تكبیر بگوید و یك حمد و یك سوره تمام بخواند و بركوع رود و سر از ركوع بردارد دوباره یك حمد و یك سوره بخواند و بركوع رود تا پنج مرتبه و بعد از بلند شدن از ركوع پنجم دو سجده نماید و برخیزد و ركعت دوم را هم مثل ركعت اول بجا آورد و تشهد بخواند و سلام دهد.

در نماز آیات ممكن است انسان بعد از نیت و تكبیر و خواندن حمد، آیه هاى یك سوره را پنج قسمت كند و یك آیه یا بیشتر از آن را بخواند و بركوع رود و برخیزد و بدون اینكه حمد بخواند قسمت دوم از همان سوره را بخواند و بكوع رود و همینطور تا پیش از ركوع پنجم، سوره را تمام نماید و بعد از آن بركوع رود و دو سجده كند و ركعت دوم را بهمین دستور انجام دهد و نماز را تمام نماید.

### نماز مسافر

كسیكه مسافر است با شش شرط باید نمازهاى چهار ركعتى را دو ركعت بخواند.

1 - سفر او كمتر از هشت فرسخ نباشد یا بخواهد چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد.

2 - از اول مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد.

3 - در بین راه از قصد خود برنگردد.

4 - سفرش معصیت نباشد.

5 - شغل او مسافرت نباشد.

پس كسیكه شغل او مسافرت است (مانند راننده) باید نمازش را تمام بخواند مگر آنكه ده روز در منزل خود بماند كه در اینصورت تا سه مرتبه كه مسافرت كند باید نمازش را شكسته بخواند.

6 - بحد ترخص برسد؛ یعنى از وطنش یا جائیكه قصد كرده ده روز در آنجا بماند بقدرى دور شود كه دیوار شهر را نبیند و صداى اذان آنجا را نشنود.

### نماز جماعت

مستحب است كه مسلمانان نمازهاى یومیه را به حالت اجتماع بخوانند و ثواب نماز جماعت چندین هزار برابر نمازى است كه بتنهائى و فرادى خوانده شود.

امام جماعت باید مكلف و مؤمن و عادل و حلال زاده باشد و نماز را بطور صحیح بخواند و اگر مأ مرد است امام او هم باید مرد باشد. - باید بین امام و مأموم پرده یا چیز دیگرى نباشد كه مانع از دیدن امام شود ولى اگر مأموم باشد بودن پرده و مانند آن اشكال ندارد. - جاى امام بلندتر از جاى مأموم نباشد ولى اگر مقدار خیلى كمى (بقدر چهارت كمتر) بلندتر باشد اشكال ندار مأموم باید عقب تر از امام یا مساوى او بایستد.

احكام نماز جماعت:

1 - مأموم باید غیر از حمد و سوره همه چیز نماز را خودش بخواند ولى اگر ركعت اول یا دوم او ركعت سوم یا چهارم امام باشد باید حمد و سوره را هم بخواند و اگر بواسطه خواندن سوره بركوع امام نمى رسد باید فقط حمد را بخواند و خود را در ركوع بامام برساند و اگر نرسید باید بقصد فرادى نماز را تمام كند.

2 - مأموم باید ركوع و سجود و كارهاى دیگر نماز را با امام یا كمى بعد از امام بجا آورد ولى تكبیره الاحرام و سلام نماز را حتماً باید بعد از امام بگوید.

3 - اگر موقعى كه امام در ركوع است اقتدا كند و بركوع امام برسد نمازش صحیح است و یك ركعت حساب مى شود.

### روزه

یكى از فروع دین مقدس اسلام روزه است و بر هر مكلفى واجب است كه ماه رمضان را روزه بگیرد یعنى براى اطاعت فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از چیزهائیكه روزه را باطل مى كند (مفطرات روزه) خوددارى نماید.

مفطرات روزه:

چند چیز روزه را باطل مى كند و از آن جمله است:

1 - خوردن و آشامیدن اگرچه خوردن و آشامیدن آنچیز معمول نباشد مانند خاك و شیره درخت.

2 - دروغ بستن بخدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر.

3 - رسانیدن غبار غلیظ بحلق.

4 - فرو بردن تمام سر در آب.

5 - قى كردن اگر از روى عمد باشد.

براى شرح بقیه مفطرات باید برساله هاى عملیه مراجعه شود.

### جهاد در اسلام

مسائل كلى جهاد:

دفاع هر آفریده اى از هستى خود؛ و همچنین از مافع خود؛ یك ناموس عمومى است كه در جهان آفرینش بى چون و چرا حكومت مى كند.

انسان نیز به نوبه خود از هستى خود و از منافع خود دفاع مى نماید و مانند دیگران با نیروى دفاع كه بتواند با دشمنان خویش مبارزه كند مجهز مى باشد. آدمى با غریزه و فطرت خدادادى خود معتقد است كه باید از خود دفاع نموده دشمنى را كه بفكر نابود كردن او است و بهیچ وسیله اى از دشمنى خود منصرف نمى شود نابود سازد همچنین اگر كسى روى منافع حیاتى او دست بگذارد بدفاع برخاسته از هر راهى كه ممكن است دست او را كوتاه كند.

این موضوع فطرى كه در نهاد یكفرد انسان ثابت و پاى برجاست در میان جامعه هاى بشرى هم ثابت و استوار مى باشد، یعنى دشمنى كه افراد جامعه یا استقلال اجتماعى آن را تهدید مى كند پیش آن جامعه؛ محكوم بمرگ است. و تا انسان و جامعه هاى انسانى بوده است این فكر در میان آنان ثابت و برقرار بوده است كه هر فرد و جامعه در حق دشمن حیاتى خود مى تواند هر گونه تصمیم بگیرد و شدت عمل بخرج دهد.

اسلام هم كه دینى است اجتماعى و بر اساس توحید استوار گردیده، كسانیرا كه زیر بار حق و عدالت نمى روند دشمن حیاتى خود و مخل نظام بشریت دانسته هیچ گونه ارزش و احترام انسانى براى آنان قائل نخواهد بود؛ و چون خود را دین جهانى میداند و هیچ وطن و مرزى براى پیروان خود در نظر نگرفته است، با هر كس كه گرفتار عقیده شرك است و با منطق روشن و پند و اندرزهاى حكیمانه زیر بار حق و احكام آسمانى نمى رود مى جنگد تا در مقابل حق و عدالت خاضع شود.

خلاصه مقررات اسلام در جهاد همین است و بتمام معنى مطابق روشى است كه هر جامعه انسانى از روى فطرت خود با دشمنان حیاتى خود دارد.

اسلام على رغم تبلیغات مدعیان بداندیش، دین شمشیر نیست زیرا اسلام روش امپراطورانه كه دلیلش تنها شمشیر و بازیهاى سیاسى است نبوده بلكه دینى است كه پایه گذار آن خدا است و در كلام آسمانى خود از راه منطق و عقل با مردم سخن مى گوید و آفریدگان خود را بدینیكه مطابق آفرینش آنان است دعوت مى كند.

دینى كه تحیت عمومى آن سلام و برنامه عمومى آن بمقتضاى نص صریح قرآن (60) الملح خیر مى باشد هرگز دین شمشیر نخواهد بود.

در دوران زندگى پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه نورانیت اسلام همه عربستان را فرا گرفت و مسلمانان گرفتار جنگهاى مهم و مبارزه هاى سخت بودند تلفات مسلمانان از دویست نفر بالا نرفت و تلفات كفار بهزار نرسید (61) و زهى بى انصافى كه چنین دینى را دین شمشیر بنامند.

موارد جنگ در اسلام:

كسانیكه اسلام با آنان مى جنگد چند طایفه اند:

1 - مشركین؛ یعنى جماعتى كه به توحید و نبوت و معاد قائل نیستند كه باید اول باسلام دعوت شوند و بطورى كه هیچ نقطه ابهام و جاى عذرى باقى نماند حقایق دین را براى آنان روشن نموده توضیح دهند پس اگر پذیرفتند با دیگر مسلمانان برادر و در نفع و ضرر برابر خواهند بود؛ و اگر قبول نكردند و پس از آنكه حق و حقیقت براى آنان روشن شد سر فرود نیاوردند اسلام در مقابل آنان وظیفه دینى جهاد را انجام خواهد داد.

2 - اهل كتاب (یهود و نصارى و مجوس) كه اسلام آنرا صاحب دین و كتاب آسمانى مى داند و بتوحید و نبوت مطلقه و معاد قائل هستند و با این طوائف نیز باید مانند مشركین رفتار كنند ولى چون باصل توحید عقیده دارند با دادن جزیه مى توانند به پناه اسلام بیایند. یعنى سرپرستى اسلام را بپذیرند و استقلال خود را حفظ كنند و بمقررات دینى خود عمل نموده مثل همه مسلمانان جان و عرض و مالشان محترم باشد، و در برابر آن مالى بجامعه مسلمین بپردازند، ولى نباید تبلیغات سوء یا كمك دشمنان دین یا كار دیگرى كه بضرر مسلمانان است انجام دهند.

3 - اهل بغى و فساد، یعنى مسلمانانیكه بر ضرر اسلام و مسلمانان قیام مسلحانه كرده به كشت و كشتار بپردازند، جامعه اسلامى با اینان مى جنگد تا تسلیم شوند و دست از فساد و آشوب بردارند.

4 - دشمنان دین كه بقصد ویران نمودن اساس دین یا از بین بردن حكومت اسلامى حمله كنند كه در این صورت بر همه مسلمانان واجب است دفاع كنند و با آنان رفتار كافر حربى را بنمایند.

در صورتیكه مصلحت مسلمین و اسلام ایجاب نماید جامعه اسلامى مى تواند بطور موقت با دشمنان اسلام پیمان عدم تعرض ببندد ولى حق ندارد طورى روابط دوستى را با آنان برقرار كند كه گفتار و كردار آنان اثر سوء بخشیده افكار و اعمال مسلمانان را فاسد نماید.

روش كلى اسلام در جهاد:

جامعه اسلامى موظف است كه اگر شرائط جهاد موجود باشد با كفار هم مرز خود در راه خدا بجنگد و جهاد بر هر مسلمانى كه بالغ و عاقل و تندرست باشد و از دست و پا و چشم ناقص نباشد واجب كفائى است.

لشكر اسلام موظف است كه وقتى با دشمن روبرو شد حقایق دینى را بطوریكه هیچ نقطه ابهامى در آن نماند براى آنان روشن نموده بسوى حق دعوتشان نماید و تنها در صورتى كه پس از روشن شدن حق؛ دین را نپذیرفتند به جنگ اقدام نماید.

جنگجوى مسلمان نباید آبرا بروى دشمن ببندد و بدشمن شبیخون بزند و زنان و كودكان و پیران ناتوان و كسانیرا كه قوه دفاع ندارند بكشد و در صورتیكه دشمن مساوى یا دو برابر باشد حق ندارد كه از میدان جنگ فرار نماید.

اگر روش جنگى اسلام را با رفتارى كه ملل مترقى جهان در جنگها دارند در نظر بگیریم كه هر خشك و ترى را مى سوزانند و بحال هیچ ضعیف و بیچاره اى رحم نمى كنند، روشن مى شود كه اسلام تا چه اندازه باصول انسانیت پایبند است.

چرا حكومت و قضاوت و جهاد مخصوص مرد است؟

حساسترین شئون اجتماعى كه باید زمام آنرا تنها بدست تعقل سپرد و عواطف و احساسات نباید بهیچ نحو در آن دخالت كند شئون حكومتى و قضائى و جنگى است، زیرا اداره امور كشورى و فصل خصومتهائى كه در جامعه اتفاق مى افتد هزارها منظره مهیج و گفت و شنودهاى ناگوار و تهدیدهاى مالى و جانى و آبروئى دارد كه جز یك نیروى تعقل مستقل هیچ قوه اى تاب مقاومت آنرا ندارد و نمى تواند از همه آنها چشم پوشى كرده با تلخى صبر بسازد و در میان قطبهاى مخالف بعدالت اجتماعى بپردازد كسیكه این سمت را دارد باید دوست و دشمن و زشت و زیبا و متملق و بدگو و دانا و نادان را بیك چشم ببیند و بر خلاف تمایلات هوس آمیز خود حكومت كند و رأى دهد و معلوم است آنكس كه عواطف و احساسات در وجود او غلبه دارد قدرت و توانائى اینكار را نخواهد داشت و البته وقتى عواطف و احساسات از اداره حكومت و قضاوت عاجز باشد با شئون جنگى ناسازگارتر خواهد بود زیرا بر خلاف روشهاى اجتماعى دیگر كه در جنگ، هر خشك و تر را مى سوزاند و میان مرد جنگى خطرناك و بچه شیر خوار دشمن كمترین فرقى نمى گذارد؛ روش جنگى اسلام بتمام معنى بر اساس عدالت استوار است و البته چنین روشى با غلبه عاطفه و احساس علمى نمى شود زیرا در موقع جنگ اگر عاطفه و احساس بقطب موافق تمایل كند از اندازه اى كه لازم است كوتاهتر آمده خود را خواهد باخت و اگر بقطب مخالف تمایل نماید زیاده روى كرده بیگناه و با گناه را یكى شمرده اصول و مقررات انسانیت را پایمال خواهد نمود.

بهترین دلیل بر اصابت نظر اسلام در این مورد این است كه دول غربى مدتها است كه زنانرا در اجتماع همدوش مردان قرار داده اند و با تعلیم و تربیت آنانرا نشو و نما مى دهند، و تاكنون در فهرست رؤساى دولتها و قضاه عالیمقام و سرداران نامى جنگى عده زنان نسبن قابل توجهى بمردان پیدا نكرده اند. آرى در بخشهاى خانه دارى و پرورش كودكان و پرستارى بیماران كه طبعاً از عاطفه و احساس سرچشمه مى گیرد همیشه پیشقدم بوده اند.

امیرالمؤمنین على عليه‌السلام با جمله كوتاهى مقام زن را در اجتماع معین نموده مى فرماید:

(انما هى ریحانه و لیست بقهرمانه) و این بهترین كلمه اى است كه موقعیت اجتماعى زنرا در جامعه اسلامى نشان مى دهد.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همیشه درباره زنان سفارش مى فرمود حتى آخرین كلمه اى را كه در آخرین لحظات زندگى خود فرمود و صداى شریفش قطع شد این بود كه فرمود (الله الله فى النساء)

### امر به معروف و نهى ازمنكر و مجازاتهاى مختلف

یكى از نیازمندیهائى كه اسلام براى حیات و بقاى خود دارد آنست كه از مخالفت مقرراتش جلوگیرى بعمل آید.

براى رفع این نیازمندى از دو امر استفاده شده است:

1 - وضع مقررات براى مجازات كه باید بدست حكومت اسلامى اجرا گردد و از این راه مخالفت با احكام شرعى جلوگیرى بعمل آید.

2 - امر بمعروف و نهى از منكر، اسلام همه پیروان خود را موظف ساخته كه اگر دیدند بیكى از قوانین عمل نمى شود آرام ننشینند و مختلف را بفرمان بردارى وادار كنند و از نافرمانى باز دارند.

عموم افراد مسلمان از شاه و رعیت، قوى و ضعیف، مرد و زن، كوچك و بزرگ مأمور اجراء این وظیفه دینى هستند و با شرایط مخصوصى باید باین عمل بپردازند و این یكى از شاهكارهاى اسلام است كه براى جلوگیرى از تخلف قوانین بسى بهتر و نیرومندتر از سازمانهاى گوناگونى پلیسى است كه در روشهاى اجتماعى دیگر تأسیس مى شود.

### قضاوت در اسلام

كلیات مسائل قضا:

صفاتى را كه قاضى باید شرعاً دارا باشد عبارتند از:

1 - بلوغ

2 - كمال عقل

3 - اسلام

4 - عدالت؛ یعنى باید طورى باشد كه گناهان بزرگ را انجام ندهد و بگناهان كوچك اصرار نداشته باشد.

5 - طهارت مولد، یعنى نسبش نامشروع نباشد.

6 - علم، یعنى مسائل حقوقى را از راه اجتهاد خودش بداند. و اگر بخواهد با قتواى دیگران قضاوت كند كافى نیست.

7 - ضبط، بنابراین كسیكه فراموشكار است نمى تواند قضاوت كند.

8 - بینائى، بنا بگفته بیشتر فقهاء نابینا از قضاوت محروم است.

اگر قاضى فاقد یكى از این صفات شود خودبخود از منصب قضاوت معزول مى شود.

وظائف قاضى

در شرع مقدس اسلام كسیكه داراى منصب قضاوت است باید این وظائف را انجام دهد:

1 - قطع و فصل دعاوى مردم ببر یكدیگر با دستورهائیكه در كتب فقه معین شده است.

2 - سرپرستى یتیمان و دیوانگان اگر پدر یا جد پدرى براى آنان سرپرستى معین نكرده باشند.

3 - رسیدگى باوقاف عمومى و اموال بلا صاحب.

4 - اداره كردن اموال سفیهان.

5 - صادر نمودن حكم ورشكستگى و افلاس و رسیدگى باموال مفلس پس از صدور حكم.

6 - تبدیل وصى در صورتى كه خیانتى از او صادر شود.

7 - ضمیمه نمودن امین به وصى اگر بتنهائى از عهده انجام وظائف وصایت برنیاید.

8 - مهلت دادن بكسى كه نمى تواند بدهى خود را بپرازد.

9 - الزام كسانیكه با وجود تمكن از دادن نفقه واجبه خوددارى مى كنند.

10 - حفظ اسناد و امانتهائى كه باو سپرده شده است.

11 - اجراى حدود شرعیه.

12 - صادر كردن حكم حبس براى كسانیكه شرعاً معین شده است.

اهمیت مقام قضا:

از بررسى وظائفى كه در اسلام براى قاضى معین شده مى توان باهمیت كامل مقام قضاوت پى برد بهمین جهت قاضى در قضاوت خود نمى تواند عاطفه و احساس بكار برد و از گرفتن رشوه حتى از كسیكه حق بجانب او مى باشد شدیداً ممنوع است.

و نیز نباید در رفتار خود بین كسانیكه باو رجوع مى كنند تفاوت بگذارد.

امیرالمؤمنین على عليه‌السلام در دستورى كه براى مالك اشتر مى نویسد راجع بقضات مى فرماید:

براى داورى ما بین مردم كسیرا انتخاب كن كه از مراجعه ارباب دعاوى خسته و دلتنگ نگردد و در رسیدگى بكارها شكیبائى كامل داشته باشد؛ و حل و فصل امور بر وى دشوار نیاید اصحاب دعوى او را خوار و حقیر نشمرند، در مشكلات امور بررسى و دقت نماید و هیچ كارى را سرسرى نگیرد، و نسبت به موضوعات مشتبه زود حكم ندهد اگر پرونده براى وى روشن است تحت تأثیر چاپلوسى یا تهدید و تطمیع مردم واقع نشود و حكم الهى را بى تردید اظهار و اجرا نماید؛ و چشم طمع از مال و منال مردم فرو بندد.

و چون این قبیل مردم بندرت پیدا مى شوند حقوق آنرا مناسب با وظیفه خطیرشان معین كن تا در زندگى آبرومندانه خود نیازمند دیگران نباشد، بهانه اى براى رشوه گیرى نداشته باشند، و به آنان استقلال قضائى عطا كن تا از بدگوئى و نیرنگ دیگران در امان باشند.

### شهادت

شهادت مرد و زن:

بطوریكه سابقاً بیان شد چون نیروى تعقل در مرد و نیروى احساس در زن قویست؛ در اسلام شهادت دو زن برابر با شهادت یك مرد است. خداى متعال در كلام خود مى فرماید (و استشهدوا شهیدین من رجالكم فان لم یكونا رجلین فرجل و أمراتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احدا هما فتذكر احداهما الاخرى) سوره بقره آیه 282. دو مرد را گواه بگیرید و اگرنه یك مرد و دو زن را تا اگر یكى گمراه شد دیگرى او را تذكر دهد.

كلیات مسائل شهادت

تنها راه عمومى كه در همه اوضاع و شرائط بوسیله آن مى توان حوادث را ضبط كرد تحمل شهادت و اداء آن است؛ و وسائل دیگر مانند نوشتن و مانند وسائل فنى كه براى ضبط حوادث و تثبیت شكل و اعترافات تهیه شده، عممى نیستند و در دسترس بشر نمى باشد.

از این جهت اسلام باین وسیله بسیار ساده و طبیعى اهمیت داده و دستور داده است كه مردم از اینراه حوادث را ضبط كنند و در موقع لزوم شهادت دهند.

شروط شاهد:

1 - بالغ باشد؛ بنابراین شهادت بچه نابالغ مسموع نیست و فقط بچه اى كه سنش بده رسیده اگر معصیت نكرده باشد مى تواند در مورد زخم زدن شهادت دهد.

2 - دیوانه و سفیه نباشد.

3 - مسلمان باشد ولى اگر در موقع وصیت كردن دسترسى بشاهد مسلمان نباشد شهادت كافر ذمى (اهل كتاب كه در پناه اسلام باشد) هم قبول مى شود.

4 - عدالت، پس شهادت فاسق و كسیكه شهادت دروغ بدهد پسش از توبه و مستقر شدن آن قبول نمى شود.

5 - طهارت مولد، بنابراین با شهادت كسیكه نسب نامشروع دارد نمى شود حكم كرد.

6 - آنكه متهم نباشد، بنابراین بشهادت كسیكه در موضوع دعوائى ذینفع است ترتیب اثر داده نمى شود.

7 - آنكه یقین حتمى داشته باشد، بنابراین به حدس یقینى كه از راه حس بدست نیامده نمى شود شهادت داد و اگر بوسطه شهادت دروغ حكمى بر ضرر كسى صادر شود شاهد ضامن است و باید تنبیهش كنند و درغگوئى او را هم بمردم اعلام نمایند.

### اقرار

اهمیت اقرار:

اهمیت اقرار نسبت بجامعه در احیاء حقوقى كه در معرض پایمال شدن و ضایع گردیدن است محتاج به بیان نیست زیرا كارى را كه سازمان قضائى پس از كوشش و رنج با گرد آوردن دلائل و قرائن و استشهاد شهود با حدس و تخمین انجام مى دهد اقرار بآسانترین و روشنترین وجهى با دو كلمه بجا مى آورد.

اقرار از نظر فردى نیز در اسلام اهمیت فراوان دارد زیرا از غریزه اى سرچشمه مى گیرد كه تمام مساعى اسلام مصروف زنده كردن و بكار انداختن آنست؛ و آن غریزه حق پرستى انسانى مى باشد كه در نقطه مقابل هواپرستى قرار گرفته است.

خداى متعال در كلام خود خطاب به پیروان اسلام مى فرماید:

تا مى توانید بوظیفه عدالت قیام كنید، و آنچه را مى دانید به آنچنانكه مى دانید بگوئید اگرچه بضرر خودتان یا بضرر پدر و مادر و خویشان نزدیكتان باشد. سوره نساء آیه 134.

و پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرماید:

حق را بگوئید اگر چه بضرر خودتان باشد.

معنى و شرائط اقرار:

اقرار در شرع سخنى است كه حق دیگرى را بر خود گوینده ثابت مى كند مانند اینكه بگوید:

بفلانى هزار ریال بدهكارم.

در اقرار كننده بلوغ و عقل و اختیار شرط است و بنابراین اقرار كودك و دیوانه و مست و بیهوش و كسى كه در خواب است و شخص مجبور صحیح نیست.

### شفعه

اگر دو نفر دو خانه یا ملك دیگرى بطور مشاع شریك باشند و یكى از آنان سهم خود را بشخص ثالث بفروشد شریك دیگر حق دارد كه با همان عقد و بهمان قیمت سهم او را بردارد و این حق را شفعه مى گویند.

و پر واضح است كه این حق در اسلام بمنظور تعدیل شركتها و دفع ضررها و مفاسد دیگرى كه از تصرفات شركاء پیش مى آید جعل شده است زیرا بسیار اتفاق مى افتد كه تسلط شریك تازه بر ملك بضرر شریك صاحب شفعه تمام مى شود یا بواسطه اختلاف سلیقه ها منشأ یك سلسله اختلافات و كشمكشها مى گردد؛ یا خود استقلال در مالكیت براى شریك صاحب شفعه فوائدى داشته باشد بى آنكه نسبت بشریك فروشنده ضررى جلب نماید.

شفعه در زمین و خانه و بستان و سایر اموال غیر منقوله ثابت است و در مال منقول شفعه نیست.

### طبقه مرد و زن

دستگاه آفرینش نوع بشر را مانند موجودات جاندار به نر و ماده تقسیم كرده و بدین وسیله بتوالد و تناسل كه تنها ضامن بقاء این نوع است متوسل شده است.

مرد و زن در عین حال كه براى ایجاد نسل با دو دستگاه مختلف مجهز مى باشند هر یك از آنان غرائز و نیروهاى كامل یكفرد انسانى را دارا هستند؛ و در خصائص ذاتى انسان نیز با هم برابرند.

تنها خصوصیت این دو صنف كه در اجتماع مى توانند منشأ امتیازهاى جداگانه شوند اینست كه:

در صنف مرد خاصیت تعقل قویتر و در صنف زن عاطفه و احساسات بیشتر است و بواسطه همین خصوصیات است كه در اجتماع؛ هر كدام وظیفه مخصوصى را بعهده گرفته و چرخ اجتماع را مى گردانند و اگر پا از دایره طبیعى خود بیرون نهند چرخ اجتماع از كار مى افتد.

اسلام در احكامى كه راجع باین دو صنف وضع فرموده بطور كلى صفات و اختصاصات هر یك را در نظر گرفته و در مقررات مشترك همان اشتراك نوعى را مورد نظر قرار داده این دو صنف را تا حد امكان بهم نزدیك ساخته است.

براى آنكه دانسته شود كه اسلام در پرتو واقع بینى خود؛ چه قدمهاى برجسته اى در رفع اختلافات این دو صنف برداشته و مخصوصاً براى بهبودى حال زنان و آسودگى ایشان چه قوانینى برقرار ساخته است باید از حال عموم زنان پیش از اسلام مطلع شویم و در این باره تحقیقى بنمائیم و رفتارى را كه در جامعه هاى مترقى و غیر مترقى و دینى پیشین با زنان مى شده در نظر بگیریم آنگاه مقررات اسلامى را كه درباره زنان وضع شده مورد بررسى قرار دهیم.

### زن در جامعه هاى پیش از اسلام

الف - در جامعه هاى قبائلى:

در ملتهاى باستانى كه روش اجتماعى آنها قانونى یا دینى نبوده و تنها به آداب و رسوم قومى زندگى مى كردند زن انسان حساب نمى شد بلكه با وى رفتار یك حیوان اهلى را مى نمودند.

انسان از نخستین روزى كه حیوانات اهلى را یكى پس از دیگرى اسیر خود مى ساخت و بتعلیم و تربیتش مى پرداخت و براى نگهدارى و اداره زندگى آنها رنج فراوان مى كشید نه براى این بود كه آنها را بانسانیت بشناسد یا عضوى از جامعه خود قرار دهد و حقوقى برایش قائل شود.

بلكه مى خواست كه از گشوت و پوست و پشم و شیر و از سوارى و باركشى و دیگر فوائد آنها بهره بردارى كند.

از اینرو براى بقاء و ادامه حیات این حیوانات وسائلى از قبیل خوراك و مسكن فراهم مى كرد ولى تحمل این زحمات از راه دلسوزى به آنها نبوده بلكه براى تأمین منافع خویش باین كار تن در مى داد.

انسان از این جانوران دفاع مى كرد؛ نمى گذاشت كسى آنها را بكشد یا به آنها آزار برساند و اگر كسى نسبت به آنها تعدى مى نمود انتقام مى كشید، ولى همه براى این بود كه خود را مالك مى دانست و مى خواست حقوق خود را حفظ كند نه آنكه براى آن حیوانات حقوق قائل باشد زیرا نیز بهمین ترتیب براى استفاده خود مى خواست.

زن را در جامعه نگاه مى داشت و از وى دفاع مى نمود و كسیكه باو تجاوز مى كرد مجازات مى شد ولى نه براى اینكه انسان است یا عضوى از جامعه محسوب مى شود و حقوق و احترامى دارد.

بلكه براى آن زنده بماند تا بازیچه شهودت مردان شود و براى اهل خانه یعنى مردان غذا تهیه و آماده كند و در اقوام ساحل نشین ماهى شكار كند، باركشى نماید، در خانه خدمت كند، و در مواقع لزوم مخصوصاً در قحطى و میهمانى از گوشت وى تغذیه شود.

زن در خانه پدر همین حال را داشت تا تحویل شوهر داده مى شد ولى نه باختیار و انتخاب خودش بلكه مطابق دستور پدر؛ و آن نیز در حقیقت یكنوع فروش بود نه پیمان ازدواج.

زن در خانه پدر تابع پدر و در خانه شوهر تابه شوهر بود و در هر حال تحت نظر صاحب خانه و بدلخواه وى زندگى مى كرد.

خداوند خانه مى توانست او را بفروشد یا ببخشد یا براى منظورهائى از قبیل خوشگذرانى، و زادن بچه و یا خدمت بكس دیگر عاریه یا قرض یا اجاره دهد؛ و اگر از وى گناهى سر مى زد حق داشت هر گونه مجازاتى كه صلاح داند حتى كشتن را درباره وى اجراء كند بى آنكه كوچكترین مسئولیتى متوجه او باشد.

ب - زن در جامعه هاى مترقى سلطنتى:

در جامعه هاى متمدن سلطنتى مانند ایران و مصر و هند و چین كه بدلخواه شاهان وقت اداره مى شد.

همچنین در جامعه هاى متمدنى مانند كلده و روم و یونان كه با حكومت قانون زندگى مى كردند.

گرچه حال زن بهتر از جامعه هاى دیگر بود و بكلى از مالكیت محروم نمى شد اما باز آزادى كامل نداشت و سرپرست خانه اى كه زن در آن زندگى مى كرد مانند پدر یا برادر بزرگتر یا شوهر بر وى حكومت مطلق داشت، یعنى حق داشت وى را بهر كه مى خواهد عقد كند و یا عاریه و اجاره دهد یا ببخشد؛ و مى توانست (مخصوصاً در صورت جرم) او را بكشد یا از خانه بیرون كند.

در بعضى از كشورها زن خویشاوندى طبیعى نداشت و مردها با زنهاى محرم خودشان ازدواج مى كردند.

و در بعضى دیگر، خویش رسمى و قانونى شمرده نمى شد و ارث نمى برد.

و در بعضى جاها چند مرد یك زن مى گرفت و بعضى اقوام اعراب جاهلیت دختران خود را زنده به گور مى كردند.

زن را شوم مى دانستند و اگر مورد تجاوز و ظلم قرار مى گرفت حق مراجعه به محكمه و شكایت یا دفاع از خود را نداشت، و حق نداشت شهادت دهد.

رویهم رفته در این جامعه زن عضوى ضعیف و ناقص شمرده میشد كه باید تحت سرپرستى مرد اداره شود و هرگز استقلالى در اداره و تصمیم و آزادى در كار و انتخاب شغل نداشت و مانند بچه خردسالى بود كه تا بحد بلوغ و رشد نرسیده باید زیر نظر سرپرستى زندگى كند جز اینكه زن هرگز بحد بلوغ و رشد نمى رسید!

زن مانند اسیر جنگى بود كه تا آزاد نشده باید در بردگى دشمن بماند و از كار و كوشش وى استفاده شود و از مكر و شیطنت وى در حذر باشند، جز اینكه زن هرگز امید آزادى نداشت.

چ - زن در جامعه هاى دینى:

در جامعه هاى دینى نیز بیشتر از آنچه در جامعه هاى دیگر بود روى خوش به زنان نشان نمى دادند و حقوقى براى آنان قائل نبودند.

تورات فعلى یهود؛ زن را تلختر از مرگ معرفى نموده و از كمال، ناامید مى شمارد.

در مجمع روحانى فرانسه كه چند سال پیش از بعثت رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منعقد شد روحانیان مسیحى پس از بررسى كامل حال زنان؛ حكم صادر نمودند كه زن انسان است ولى براى خدمت مرد آفریده شده است.

و در همه این جامعه ها فرزند تابع پدر بود نه مادر و پایه نسب از پدران درست مى شد نه از مادران جز اینكه در بعضى از نقاط چین و هند كه تعدد شوهر مرسوم بود فرزند تابع مادر بود و پایه نسب را مادران تشكیل مى دادند.

خلاصه:

پیش از اسلام در سراسر جهان و در همه ادوار تاریخ در جامعه بشرى زن عضو مؤثرى بشمار نمى رفت و واجد استقلال و آزادى نبود و همیشه یك موجود ضعیف و محكوم شمرده میشد و خود نیز بمرور زمان خصائص انسانى خود را گم كرده نمى توانست هیچ گونه شخصیت اجتماعى براى خود تصور نماید.

كلمه زن معنى زبونى و خوارى و پستى و بیخردى را مى داد؛ در ادبیات هر زبانى نظم و نثر بسیار در ناشایستگى و فساد زن یافت مى شود كه كاشف از طرز تفكرى است كه پیشینیان در خصوص وى داشته اند.

### نظر اسلام در خصوص زن

روزیكه خورشید اسلام در افق بشریت سر زد؛ زن همان موقعیت اجتماعى را داشت كه اجمالا گفته شد.

جهان آنروز در خصوص زن جز یك مشت افكار خرافى و نادرست و رفتار ظالمانه چیزى دیگر نداشت و مردم (حتى خود طبقه زن) براى این طبقه مرتبه و حقى قائل نبودند و او را موجودى پست كه براى خدمتگزارى انسان شریف (یعنى مرد) آفریده شده است مى دانستند.

اسلام با تمام قوا با این افكار مخالفت كرده براى زن حقوقى كه را بیان مى شود مقرر فرمود:

1 - زن یك انسان واقعى است و از یك جفت انسان نر و ماده آفریده شده و خصائص ذاتى انسان را دارد و در مفهوم انسانیت مرد را بر او امتیازى نیست.

خداى متعال در كلام خود مى فرماید:

(یا ایها الناس انا خلقناكم من ذكر و انثى):

اى مردم ما شما را از نر و ماده اى آفریدیم. (سوره حجرات آیه 13).

و در چندین آیه دیگر مى فرماید:

(بعضكم من بعض):

همه از جنس هم هستید.

2 - زن مانند مرد عضو كامل جامعه است و شخصیت حقوقى دارد.

3 - زن چنانكه خویشاوندى طبیعى دارد خویشاوندى رسمى قانونى نیز دارد.

4 - دختر؛ فرزند است چنانكه پسر فرزند است، فرزندان دختر مانند بچه هاى پسر فرزندند و از اینروى نیز چون مرد از خویشان سببى و نسبى مانند پدر و مادر ارث مى برد.

5 - زن استقلال فكرى دارد و مى تواند در زندگى خود هر گونه تصمیمى بگیرد و در حدود شرعى بمیل و انتخاب خود شوهر كند و آزادانه بى آنكه تحت ولایت و سرپرستى پدر یا شوهر باشد زندگى نماید؛ و هر شغل مشروعى را كه بخواهد انتخاب كند.

زن استقلال عملى دارد و كار و كوشش او محترم است مى تواند مالك شود و ثروت خویشرا خود بدون سرپرستى و دخالت مرد اداره نماید، و از مال و حقوق فردى و اجتماعى خویش دفاع نماید و مى تواند بر نفع یا ضرر دیگران شهادت دهد، و جز در مسئله آمیزش جنسى (كه در آن بر طبق پیمان زناشوئى باید شوهر خود را اطاعت كند) هر كار دیگرى كه براى شوهر انجام دهد ارزش است.

6 - مرد نسبت بزن حق هیچگونه تحكم و تعدى ندارد و هر تعدى كه در مورد مردان قابل تعقیب است درباره زن نیز قابل مجازات و تعقیب مى باشد.

7 - زن شخصیت معنوى دینى دارد و از سعادت اخروى محروم نیست نه آنچنان كه غالب ادیان و مذاهب؛ زن را مانند یك شیطان؛ نومید از رحمت خداوندى مى پندارند.

خداوند متعال در كلام خود مى فرماید:

(من عمل صالحاً من ذكرا و انثى و هو مؤمن فلنحیینه حیاة طیبه و لنجزینهم اجرهم باحسن ما كانوا یعملون) سوره نحل آیه 97.

هر زن و مرد با ایمان كه عمل نیكوئى انجام دهد زندگى پاكیزه و مزد كارهاى نیكویشان را ببهترین وجهى مى دهیم.

و نیز مى فرماید:

(انى لا اضیع عمل عامل منكم من ذكرا و انثى) سوره آل عمران آیه 195.

عمل نیك هیچ مرد و زنى بدون پاداش نمى ماند.

ممكنست بموجب آیه شریفه (یا ایها الناس انا خلقناكم من ذكر و انثى و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عندالله اتفیكم) یك زن در سایه تقوى و دین به هزاران مرد امتیاز و تقدم جوید.

### نكاح (ازدواج)

مسائل و احكام كلى ازدواج:

در تعلیمات اسلام بموضوع نكاح و زناشوئى بسیار اهمیت داده شده و بحدى رسیده است كه پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرماید:

نكاح روش من است و هر كه بروش من عمل نكند باید خود را بمن نسبت ندهد و مسلمان نشمارد.

احكام ازدواج:

ازدواج در شرع اسلام بر دو قسم است:

1 - ازدواج دائم و آن ازدواجى است كه بمحض اجراى عقد رشته همسرى براى همیشه برقرار گردیده فقط بوسیله طلاق گسیخته مى شود و در این ازدواج علاوه بر مهر؛ مرد باید مخارج زندگى زن را مناسب حال و شخصیت او بدهد و لااقل هر چهار شب یك شب با او هم بستر شود، زن نمى تواند تقاضاى شوهرش را در این باره رد نماید.

2 - ازدواج موقت كه متعه نیز نامیده مى شود.

این ازدواج رابطه همسرى را براى مدتى محدود و معین بوجود مى آورد و همینكه مدت سپرى شد یا مرد مدت را بخشید؛ بدون طلاق رشته همسرى گسیخته مى گردد.

این ازدواج هیچ یك از احكام نكاح دائم را ندارد مگر آنچه هنگام عقد شرط كرده باشند؟

تبصره

نكاح موقت در اسلام تشریع شده و در زمان پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم معمول بود تا اینكه خلیفه دوم بعللى آن را قدغن كرد و این رو اهل سنت آنرا جائز نمى دانند ولى شیعه معتقد است كه جائز است و آنرا یكى از شاهكارهاى اسلام مى داند زیرا بخش مهمى از نیازمندى هاى جامعه را كه از راه دیگرى منع آن ممكن نیست رفع مى كند و بهترین پشتیبان عفت عمومى است.

امیرالمؤمنین على عليه‌السلام مى فرماید:

اگر نكاح موقت منع نمى شد غیر از مردمان شقى و بدبخت كسى زنا نمى كرد.

كسانیكه ازدواج با آنان حرام است:

در اسلام ازدواج با عده اى از زنان بواسطه خویشاوندى نسبى حرام و ممنوع مى باشد و آنان عبارتند از:

1 - مادر و مادربزرگ پدرى و مادرى هر چه بالا رود.

2 - دختر و دختر دختر هر چه پائین رود.

3 - دختر پسر هر چه پائین رود.

4 - خواهر و دختر خواهر هر چه پائین رود.

5 - دختر برادر و دختر دختر برادر هر چه پائین رود.

6 و 7 - عمه و خاله.

تبصره:

زنانیكه بواسطه شیر خویشاوندى نسبى بمرد حرام مى شوند همان زنها بواسطه شیرخوارگى به بچه شیرخوار حرام مى شوند.

عده اى از زنان بخویشاوندى سببى (دامادى) بر مرد حرام مى شوند و آنان عبارتند از:

1 - مادر زن و جده هاى او.

2 - دختر زن، اگر مرد با آن زن نزدیكى كرده باشد.

3 - زن پدر اگرچه پدر با او نزدیكى نكرده باشد.

4 - زن پسر اگرچه پسر با او نزدیكى نكرده باشد.

5 - خواهرزن تا هنگامیكه زن زنده و در عقد مرد است.

6 - خواهرزاده و برادرزاده زن بدون اجازه زن ولى با اجازه او حرام نیستند.

عده اى از زنان بواسطه علتهاى دیگر حرام مى شوند:

1 - زن شوهردار.

2 - زن پنجم براى مردى كه چهار زن دائمى دارد.

3 - زن كافر، ولى اگر مانند یهودى و مسیحى اخل كتاب باشد بطور موقت مى شود با او ازدواج كرد.

ولایت عقد:

در شرع اسلام مرد و زن اگر ببلوغ رسیده باشند در اختیار همسر آزاد و مستقل مى باشند لكن ولایت دختر و پسر نابالغ و غیر رشید بدست پدر است باین معنى كه پدر مى تواند دختر صغیر خود را بعقد كسى درآورد و براى پسر نابالغ و غیر رشید خود زن بگیرد.

حقوق و تبعیت اولاد:

1 - اگر زن شوهر دار فرزندى بیاورد مال شوهر او است و چنانچه آن فرزند از زن دائمى باشد شوهر نمى تواند او را از خود نفى كند.

2 - اگر فرزند نتواند معاش خود را تأمین كند پدر و مادر باید مخارج او را بدهند، و چنانچه پدر و مادر نتوانند مخارج خودشان را تهیه كنند مخارج آنان بعهده فرزند مى باشد.

تعدد زوجات در اسلام:

از مسلمات شریعت اسلام این است كه مرد مى تواند چهار زن اختیار كند براى پى بردن بحكمت این حكم باید بنكات زیر توجه نمود:

1 - این حكم از احكام اختیارى است نه از احكام واجب و حتمى یعنى بر مرد مسلمان واجب نیست كه چهار زن بگیرد بلكه مى تواند در یكزمان دو یا سه یا چهار زن داشته باشد.

بعلاوه چون بیشتر از یك زن گرفتن شرطش این است كه میان آنان بعدالت رفتار كند و این كار بسیار مشكلى است كه از عهده هر كس بر نمى آید، اقدام باین كار حالت استثنائى بخود مى گیرد.

2 - یكى از نیازمندیهاى بشر توالد و تناسل و تكثر افراد است كه آفرینش براى این منظور بشر را به مرد و زن تقسیم نموده اسلام هم كه دین فطرت است نیازمندى هاى واقعى بشر را در نظر گرفته بهمین جهت دستور ازدواج داده است و چون مرد و زن براى توالد و تناسل از لحاظ صلاحیت اختلاف دارند تعدد زوجات را تشریع فرموده است.

اینك علل اختلاف ذكر مى شود:

الف - زن نوعاً از نه سالگى صلاحیت ازدواج را دارد در صورتیكه براى مرد این استعداد نوعاً از پانزده سالگى است.

در نتیجه هرگاه سال معینى در نظر گرفته موالید آنرا از پسر و دختر (كه غالباً دختر از پسر بیشتر است) ضبط كنیم و موالید سالهاى بعد را بر آن بیفزائیم در سال شانزدهم در مقابل هر یك پسرى كه شرعاً صلاحیت ازدواج دارد هفت دختر جهت ازدواج صلاحیت پیدا خواهند كرد و اگر سن متعارف ازدواج پسران را كه معمولاً از بیست سال ببالا است در نظر بگیریم در سال بیست و یكم در مقابل هر یك پسر دو دختر خواهد بود و در سال بیست و پنجم كه نوعاً ازدواجها از آن سال رد نمى شود در مقابل هر ده پسر شانزده دختر مهیا خواهد بود.

ب - زن غالباً پس از پنجاه سالگى استعداد تولید را از دست مى دهد در صورتیكه مرد تا اواخر عمر طبیعى این استعداد را دارد.

ج - تلفات نوزادان پسر بموجب آمار از نوزادان دختر بیشتر است و نیز در اواسط عمر كه سن كار و كوشش است در اثر عوامل گوناگون مرگ در میان مردان بیش از زنان اتفاق مى افتد، و همچنین (بر حسب آمار) عمر مرد غالباً كوتاهتر از عمر زن است و بهمین جهت است كه همیشه زن بیوه در جامعه بیشتر از مرد بیزن است.

بهترین گواه این سخن آنست كه حكم تعدد زوجات قرنها در جامعه هاى اسلام عملى بوده و با اینكه مردان بى مبالاتى كه فاقد عدالت بودند باینكار دست زده اند هرگز مشكل و قحطى زن بوجود نیامده است.

مى گویند چون قانون تعدد زوجات خلاف طبیعت زن است؛ احساسات وى را جریحه دار مى كند و چه بسا او را وادار بانتقام كرده حیات مرد را بخطر مى اندازد.

اینان از این حقیقت غفلت كرده اند كه مخالفت نامبرده مربوط بعادت است نه غریزه و طبیعت، زیرا اگر ریشه طبیعى داشت عملا بوقوع نمى پیوست زیرا آنانكه زن دوم و سوم و چهارم مى شوند از همین طبقه زنند كه با میل و رغبت خود تن به ازدواج مرد زندار مى دهند، و اگر اینكار مخالف احساسات طبیعى و آفرینش ایشان بود، هرگز چنین چیزى را نمى پذیرفتند چنانكه اگر در ازدواج با زن شرط كنند كه تنها زیسته و با كسى سخن نگوید چون خلاف طبیعت او است هرگز قبول نخواهد كرد.

علاوه بر این در شرع اسلام براى رفع این مشكل راهى وجود دارد و زن مى تواند هنگام ازدواج در ضمن عقد لازم شرط كند كه شوهرش زن دیگرى نگیرد و از این محظور جلوگیرى نماید.

ارث بردن اولاد را نیز بنحو دیگر تنظیم كند مثلا دولت را وارث مردم بشناسد و تربیت فرزندان و نوزادان اجتماع را بعهده او گذارد و كودكان را در پرورشگاه ها و كودكستان ها پرورش دهد.

این روش اگرچه در جامعه هاى انسانى بطور استثنائى عملى است ولى بصورت قانونى تخلف ناپذیر هرگز صلاحیت دوام ندارد. زیرا در اندك زمانى عواطف و احساسات بشرى و مهر و دلسوزى نژادى و خانوادگى را كه محرك اصلى بشر بر ایجاد نسل است نابود مى سازد.

و در نتیجه موضوع نسل گذارى را براى مردم مخصوصاً زنان كه براستى در ایام حمل رنجهاى طاقت فرسائى را تحمل مى نمایند زحمت بیهوده اى جلوه مى دهد و خانواده پر انس و محبت را بزندانى تاریك تبدیل مى سازد.

با ایجاد چنین وضع، راه توالد و تناسل یكسره بسته مى شود و خانواده كه در واقع تشكیل دهنده اجتماع مدنى است رخت بر مى بندد؛ و تشكیل خانواده و توالد و تناسل باید با وسائل فنى و فریبهاى سیاسى مانند وضع جائزه هاى سنگین براى كسانیكه بچه دار مى شوند و یا مقررات سخت تأمین شود؛ بدیهى است چنین وضع كه با فطرت و طبیعت سازش ندارد قابل دوام نیست.

گذشته از این پیدا است كه در این صورت زندگى بشر چه قیافه وحشت ناك به خود گرفته خشك و بى لذت خواهد شد و در حقیقت محیط زندگى بشرى پست تر از محیط چهارپایان و وحشت ناك تر از جهان درندگان خواهد بود.

### طلاق (جدائى زن و شوهر)

انحلال رسمى رابطه زناشوئى كه بعد از انجام آن زن و شوهر از هم جدا شده و دیگر موظف به رعایت مقررات حقوق زناشوئى نیستند طلاق نامیده مى شود.

قانون طلاق امتیاز غیر قابل انكارى است كه اسلام به مسیحیت و پاره اى از مذاهب دیگر دارد و به یك ضرورت عمومى جامعه بشرى پاسخ مى دهد.

زیرا بسیار اتفاق مى افتد كه اخلاق زن و شوهر با هم سازگار نیست و محیط صفا و محبت بیك صحنه جنگ و جدال مبدل مى گردد و آشتى و التیام هم بین آنان امكان نمى پذیرد در این صورت اگر رابطه زناشوئى قابل گسیختن نباشد زن و شوهر باید تا پایان عمر در یك زندگى نكبت بار كه در واقع دوزخى پر شرار است بسر برند و زیر شكنجه ناسازگارى با تلخى و محرومیت عمر را بگذرانند.

بهترین گواه مطلب اینست كه دولتهاى مسیحیى بر اثر نیازمندى عمومى بالاخره ناگزیر شده اند طلاق را قانونى اعلام كنند.

طلاق در اسلام بدست مرد سپرده شده و البته در این حكم حالت غریزى مرد و زن در نظر گرفته شده است؛ زیرا اگر طلاق بدست زن بود چون زن بیش از مرد مغلوب و اسیر احساسات و عواطف است رابطه ازدواج پیوسته در حال سستى بود و ازكان خانواده تشكیل یافته متزلزل و به آسانى از هم گسیخته مى شد، با وجود این در شرع اسلام راههائى وجود دارد كه زن در گرفتن طلاق مى تواند از آنها استفاده كند.

مانند آنكه مشكلات احتمالى را در ضمن معاشرت با همسر خویش پیش بینى كرده هنگام عقد زناشوئى در ضمن عقد شرط كند كه اگر یكى از آن مشكلات پیش آمد كند وكالت در طلاق داشته باشد و یا اگر شوهر بدون جهت او را طلاق دهد ملزم باشد كه مشكلات وى را حل كند.

شارع اسلام با اینكه طلاق را قانونى شمرده فوق العاده آن را مذمت كرده و سفارش بسیار نموده كه تا بحد اضطرار نرسد مرد بطلاق زن خود اقدام نكند و پیوند خانوادگى را نگسلد. پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود مبغوض ترین چیزها در نزد پروردگار طلاق است و بهمین جهت در اسلام مقررات مشكلى براى طلاق وضع شده است؛ مانند اینكه باید در حضور دو نفر عادل انجام شود و در ایامى باشد كه زن در عادت زنانه نبوده مرد نیز در این ایام با وى هم بستر نشده باشد.

همچنین مقرر شده كه اگر نزاع و ناسازگارى از هر دو طرف باشد دو نفر حكم معین كنند تا آنان را با یكدیگر سازش دهند و تنها وقتیكه بهیچ وجه سازش ممكن نباشد طلاق واقع شود.

شرائط صحت طلاق:

مردیكه زن خود را طلاق مى دهد باید:

1 - بالغ باشد.

2 - عاقل باشد.

3 - باختیار خودش طلاق دهد.

4 - قصد طلاق داشته باشد.

بنابراین طلاق نابالغ، دیوانه، یا كسیكه بطلاق مجبور شود یا مثلا بشوخى صیغه طلاق را بگوید، صحیح نیست.

5 - زن باید در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاك باشد و شوهرش بعد از پاك شدن با او نزدیكى نكرده باشد.

6 - طلاق با صیغه مخصوص انجام گیرد و در حضور دو عادل باشد.

اقسام طلاق:

طلاق بر دو قسم است:

1 - طلاق رجعى؛ و آن اینستكه مرد؛ زن خود را كه با او همبستر شده طلاق دهد، در اینصورت پیش از آنكه عده طلاق تمام شود مى تواند باو رجوع كرده بدون عقد جدید رابطه ازدواج را مجدداً برقرار سازد.

2 - طلاق بائن و آن طلاقى است كه پس از آن مرد، حق رجوع ندارد و آن بر چند قسم است:

الف - طلاق زن پیش از آنكه مرد با او نزدیكى كند.

ب - طلاق زن یائسه؛ یعنى زنیكه استعداد تولید بچه را از دست داده.

ج - طلاق زنیكه نه سالش تمام نشده. و این سه نوع طلاق عده ندارد.

د - طلاق زنیكه او را سه دفعه طلاق داده اند. و در این طلاق علاوه بر اینكه مرد نمى تواند رجوع كند نمى تواند دو مرتبه او را براى خود عقد نماید مگر آنكع زن بعقد دائم شوهر دیگرى درآید و با او هم بستر شود و آن مرد طلاقش دهد یا بمیرد كه در این صورت بعد از تمام شدن عده، شوهر اول مى تواند او را براى خود عقد نماید.

ه - طلاق خلع: طلاق زنى را كه بشوهرش مایل نیست و مهر یا مال دیگر خود را به او مى بخشد كه طلاقش دهد خلع گویند و در این طلاق تا زن مالى را كه به شوهر خود بخشیده مطالبه نكند شوهر نمى تواند باو رجوع نماید.

و - طلاق مبارات و آن در صورتى است كه زن و شوهر یكدیگر را نخواهند، و زن مالى به مرد بدهد كه او را طلاق دهد و در این طلاق نیز تا وقتى كه زن مال خود را مطالبه نكند مرد حق رجوع ندارد.

ز - طلاق نهم با شرائطى كه در كتابهاى مفصل براى آن گفته شده است كه پس از آن زن براى همیشه بر شوهر حرام مى شود بهیچوجه دیگر ایجاد رابطه زناشوئى ممكن نیست.

### احكام و اقسام عده

زنیكه با شوهر خود همبستر شده و رابطه ازدواج را محكم نموده است اگر شوهر طلاقش بدهد باید مدتى كه معین شده عده نگهدارد یعنى از ازدواج خوددارى نماید و این كار دو نتیجه مهم در بر دارد:

اول آنكه از اختلاط و آمیخته شدن نطفه ها جلوگیرى مى شود.

دوم آنكه ممكن است زن و شوهر از مفارقت همدیگر پشیمان شده رجوع نمایند.

در مدت عده؛ مرد باید مخارج زن را بدهد و او را از خانه بیرون نكند و از زن چهارمش بود تا عده او تمام نشده زن دیگر نگیرد و چنانچه طلاق در مرض موت بوده تا یكسال اگر مرد بمیرد زن از تركه او ارث مى برد.

اقسام عده:

عده بر سه قسم است:

1 - عده زن آبستن.

2 - عده زنیكه آبستن نیست.

3 - عده وفات، و شرح اینها از این قرار است.

1 - اگر زن آبستن را طلاق دهند عده اش تا بدنیا آمدن یا سقط شدن بچه او است، بنابراین اگر یكساعت بعد از طلاق بچه او بدنیا بیاید مى تواند شوهر كند.

2 - زنى كه آبستن نیست اگر نه سالش تمام شده و یائسه نباشد در صورتیكه شوهرش با او نزدیكى كرده باشد و در پاكى طلاقش دهد باید بقدرى صبر كند كه دو بار حیض ببیند و پاك شود و همینكه حیض سوم را دید عده او تمام مى شود.

3 - زنیكه شوهرش مرده اگر آبستن نباشد باید تا چهار ماه و ده روز عده نگهدارد و اگر آبستن باشد باید تا موقع زائیدن عده نگهدارد اما اگر پیش از گذشتن چهار ماه و ده روز بچه اش بدنیا آمد باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر كند و این را عده وفات مى گویند.

### بردگى در اسلام

طبق شواهدى كه در دست است تا انسان بوده اینفكر نیز با وى بوده است كه انسان را نیز مانند كالاهاى دیگر مى توان تملك نمود.

در مصر قدیم و هند و ایران و عربستان و روم و یونان و سایر ممالك اروپا و آمریكا برده گیرى رواج داشت و میان یهود و نصارى نیز معمول بود اسلام هم با تعدیلاتى كه در این موضوع بعمل آورد آنرا مجاز دانست.

دولت انگلستان اولین دولتى بود كه با روش برده گیرى مخالفت كرده و در سال 1833 رسماً برده گیرى را لغو نمود، و پس از آن دول دیگر یكى پس از دیگرى از این روش پیروى كردند تا سال 1890 در مجلسى كه در بروكسل منعقد شد بعنوان یك قانون عمومى بردگى را منع كردند و بدین ترتیب برده فروشى از جهان رخت بربست.

راههاى برده گیرى:

چنین تصور مى شود كه این رسم كهن در میان بشر بطور خود سرانه و گزاف جارى نبوده كه هر كى بهر جور كه بخواهد مى تواند دیگرى را بملك خود درآورد؛ بلكه بردگى با یكى از این راهها انجام میشده:

1 - جنگ و پیروزى؛ از روزگار پیشین اگر یكى از دو دشمن حیاتى بر دیگرى چیره مى گشت و افرادى را به اسارت مى برد؛ براى این اسیران جنگى ارزش و احترام انسانى قائل نبود بلكه بخود حق مى داد كه هر طور كه بخواهد با آنان رفتار نماید. بشكد یا ببخشد و آزاد نماید یا بعنوان بردگى نزد خود نگهدارد و از او بهره بردارى نماید.

2 - تولید و تربیت؛ پدران خانواده چون سرپرست خانواده بودند و فرزندان خود را داراى شخصیت اجتماعى ندانسته بلكه تابع خانواده و مملوك محض خود مى شمردند؛ و هر تصمیمى كه درباره آنان مى گرفتند خود را ذى حق مى دانستند از این رو در هنگام احتیاج فرزندان خود را مى فروختند و باستناد همین اصل گاهى زنان را نیز بفروش مى رساندند.

3 - مردمان نیرومند كه خود را فوق دیگران مى پنداشتند فرمان خود را در اداره و عمل مردم نافذ دیده ایشان را بنده و برده مى آوردند؛ حتى بسیارى از شاهان نیرومند، خود را شایسته خدائى دیده مردم را به پرستش خویش وا مى داشتند اینان در برده گرفتن مطلق العنان بوده هر كس از زیردستان را كه مى خواستند به بردگى خود اختصاص مى دادند.

نظر اسلام در موضوع برده:

اسلام بردگى را از راه فروش فرزند و زن و نیز از راه زورگوئى و قلدرى منع نموده است.

بنظر اسلام هر انسانى كه در راه انسانیت قدم مى گذارد و لااقل دشمن اصول انسانیت نیست آزاد مى باشد و هیچكس نمى تواند او را به بردگى بگیرد.

ولى آنكس كه دشمن جان انسانیت است و دانسته و فهمیده زیر بار اصول آدمیت نمى رود و با هستى خود آن را بنابودى تهدید مى كند هرگز داراى ارزش و احترام انسانى نیست و نباید در اراده و عمل خود آزاد باشد. و بردگى جز این نیست كه آزادى عمل و اراده از انسان سلب شود و اراده دیگرى بر وى حكومت نماید.

و به سبب همین اصل جهانى كه همواره مورد تصدیق جهانیان بوده و هست؛ اسلام اسیران جنگى را كه از كافران حربى گرفته مى شوند چون دشمن حقیقى انسانیت هستند ببردگى یعنى سلب آزادى اراده و عمل محكوم مى كند.

و این روش كه اسلام با اسیران جنگى معمول دانسته همان است كه دیگران معمول مى دارند، ملتى كه پس از جنگ تسلیم بى قید و شرط ملت فاتح مى شود تا وقتى كه صلح رسمى میانشان برقرار نشده به سلب آزادى اراده و عمل محكوم مى نمایند.

تنها اختلافاتى كه این ملل با اسلام دارند اینست كه اسلام آنان را بنام برده مى خواند و این ملتها از بكار بردن این لفظ سر باز مى زنند و البته روشى كه خود را زنده و راهنماى جامعه بشر مى داند نباید اساس تعلیمات خود را بر اساس نامگذارى استوار نماید.

بررسى نظر اسلام و دیگران:

از بحث گذشته معلوم شد كه قرارداد همگانى الغاء بردگى بجاى اینكه گرهى تازه در كار اسلام بزند گرهى را گشوده است، زیرا در حقیقت اجراء یكى از مواد دینى اسلام است، زیرا موضوع فروش زن و فرزند كه به این وسیله از بین رفته همانست كه اسلام در سیزده قرن پیش آنرا لغو نموده است و راه بردگى اسراى جنگى را كه اسلام باز گذاشته از آنچا كه بشر همیشه بچنین حكمى نیاز دارد هرگز بسته نخواهد شد؛ تنها چیزیكه هست اسلام آنرا برده نامیده ولى دیگران اسم برده را بزبان نیاورده رسم بندگى را تثبیت مى نمایند و استفاده اى را كه مسلمانان صدر اسلام از بردگان مى نمودند دولتهاى امروز از اسیران جنگى و ملت هاى شكست خورده مى كنند.

رفتار اسلام با برده:

طبق مقررات اسلام كفار حربى كه اسیر شده اند ممكن است بدستور سرپرست مسلمانان آزاد یا به بردگى گرفته شوند.

در جنگ هوازن پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چندین هزار زن و بچه را یك جا آزاد فرمود؛ در جنگ بنى المطلق مسلمانان چندین هزار اسیر را آزاد نمودند.

در اسلام بردگان مانند سایر اعضاء خانواده اند و همانطور كه با دیگران رفتار مى شود باید با آنان رفتار نمایند.

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با بردگان مى نشست و غذا مى خورد.

امیرالمؤمنین على عليه‌السلام دو پیراهن مى خرید بهتر آندو را بغلام خویش مى داد و پست تر را خودش مى پوشید.

حضرت رضا عليه‌السلام با غلامان و كنیزان خود بر سر یك سفره غذا مى خورد.

اسلام دستور مى دهد با بردگان بمهربانى رفتار نمایند؛ و برایشان سختگیرى نكنند، و بایشان دشنام ندهند، و آنانرا شكنجه و آزار ننمایند، و در موقع نیاز وسائل ازدواجشان را فراهم كنند یا خود با آنان ازدواج نمایند.

خداى متعال در اینمورد مى فرماید:

(بعضكم من بعض) (سوره نساء آیه 24).

در اسلام بردگان مى توانند با اذن مالك یا از راهى دیگر مالك شوند و مالى را بتصرف و ملك خود درآورند، و پس از آزادى هیچ ننگ و عارى براى آنان نیست همانطور كه در زمان بندگى هم نبوده.

زیرا اسلام میزان بزرگى و فضیلت را تنها تقوى مى داند؛ و پرهیزكارترین مردم را بهترین آنان مى شناسد. و در نظر اسلام یك بنده با تقوى بهتر از هزار آزادى بى تقوى است.

عده اى از شخصیت مهم اسلام مانند سلمان فارسى و بلال حبشى از بردگان آزاد بودند.

اسلام همیشه آزاد شدن بندگان را مورد نظر داشته و براى اینكار راههاى مختلفى را باز نموده است.

از آن جمله جریمه و كفاره مقدارى از گناهان را آزاد كردن بنده قرار داده است و نیز تأكید بسیار بر آزاد كردن بندگان نموده و آنان را از مستحبات مهم قرار داده تا به اینوسیله سالیانه گروهى بسیار از بندگان، آزاد شده و جزء جامعه آزاد شوند.

و نتیجه این بود كه اسلام تا مى توانست از جامعه هاى غیر اسلامى (كافران حربى) گروهى را بشكل اسیر جنگى مى گرفت و در جامعه حق و عدالت وارد مى ساخت و به تعلیم و تربیتشان مى پرداخت سپس از راههاى مختلف بتدریج آنان را آزاد ساخته جزء جامعه اسلامى مى نمود.

و بدین ترتیب هر كه اسیر جنگى بود برده بود تا آزاد شود، و اگر بمحض مسلمان شدن آزاد مى شد ممكن بود هر كه از كفار اسیر مى شود ظاهراً مسلمان شود و بدین وسیله خود را نجات دهد و باز باندك فرصتى بهمان وضعى كه داشت بر مى گردد.

### غصب

كسیكه مال دیگرى را بزور از دستش گرفته و بى آنكه یكى از اسباب تملك بمیان آید مال خود قرار مى دهد یا در مال دیگرى بزور تصرف نموده و از منافعش استفاده مى كند اگرچه آنها را مال خود قرار ندهد این عمل شرعاً غصب نامیده مى شود.

پس غصب مسلط شدن بر مال دیگرى است بدون آنكه یكى از اسباب تسلط مانند بیع و اجاره و اجازه در میان باشد.

و از اینجا روشن مى شود كه غصب كار ناشایسته اى است كه اصل اختصاص و مالكیت را پایمال مى كند و بهمان اندازه كه اصل اختصاص و مالكیت در زنده بودن و سرپا ایستادن اجتماع مؤثر است بهمان اندازه غصب اجتماع را از پا درآورده و از پیشرفت متوقف مى ساخت.

اگر بنا شود منتفذان جامعه اى بدون مجوز قانونى دست روى دست رنج ناتوانان و زیردستان خود بگذارند، اختصاص و مالكیت اعتبار خود را از دست خواهد داد. و هر كس نسبت بحقوق اختصاصى آنانكه ناتوان تر از خودش مى بیند همین طرز تفكر را خواهد داشت و زیردستان و ناتوانان نیز براى برخوردارى از نتیجه رنج و كوششهاى خود دست بهر گونه تمكین و عزت و شرافت فروشى خواهند زد و در نتیجه جامعه انسانى تبدیل بیك بازار برده گیرى و برده فروشى خواهد شد. و قوانین و مقررات بكلى از اعتبار سقوط كرده و جاى خود را بزور و ستم خواهد داد.

اینستكه اسلام مقررات بسیار سختى براى غاصب وضع نموده است و غصب را یكى از گناهان بزرگ مى شمارد.

بنص كتاب و سنت هر گونه گناهى جز شرك از جانب حق تعالى احتمال آمرزش دارد و هر گناهى حتى شرك بوسیله توبه قابل عفو است ولى كسیكه در پرونده زندگیش غصب و تعدى بحقوق دیگران باشد هرگز بدون گذشت صاحبان حق از بازخواست خدائى و كیفر عمل خود امید رهائى ندارد.

برخى از احكام غصب:

1 - بر غاصب واجب فورى است كه مال مغصوب را بصاحبش رد كند و اگر زنده نباشد بورثه وى رد كند اگرچه رد، موجب ضرر شدید هم شود؛ مانند اینكه سنگ یا تیرآهن كسى را غصب كند و در بنائى كه بصدها هزار برابر بروى تمام شده بگذارد باید بنا را خراب كرده سنگ و تیرآهن غصبى را بیرون كشیده بدست صاحبش بدهد مگر اینكه صاحب مال بگفتن قیمت رضایت دهد.

و مانند اینكه ده من گندم را غصب كرده یا ده خروار جو مخلوط كند اگر صاحب گندم به گرفتن قیمت حاضر نشود باید عین گندم را از جو جدا كرده به صاحبش رد نماید.

2 - اگر عیبى در مال مغصوب پیدا شود علاوه بر رد عین مال باید از عهده خسارت برآید.

3 - اگر مال مغصوب تلف شود باید قیمت آنرا پرداخت.

4 - اگر غاصب قسمتى از منافع مال غصبى را از بین ببرد بى آنكه خود استفاده كند ضامن منافع نامبرده مى باشد؛ مانند كسیكه ماشین كرایه اى را غصب كرده و چند روزى بخواباند.

و اگر منافعى در مال مغصوب بوجود آورد مانند اینكه گوسفندى را غصب نمود با علوفه خوب پرورده فربه كند حقى در منافع نامبرده ندارد، و اگر منافع نامبرده منفصل باشد مانند اینكه زمینى را غصب نموده زراعت كند مال مغصوب را با اجرت آن بصاحب مال بر مى گرداند و زراعت متعلق به غاصب است.

لقطه

هر مالى كه پیدا شود و صاحبش معلوم نباشد لقطه نامیده مى شود.

1 - مالى كه یافته مى شود و صاحبش معلوم نیست اگر در قیمت از یك مثقال (62) نقره كمتر باشد بى مانع مى توان برداشت و تصرف نمود، و اگر قیمتش بیشتر از یك مثقال نقره باشد نباید برداشت و در صورت برداشتن، تا یكسال از راههاى عادى باید مالكش را جستجو كرد، و پس از یافتن تسلیمش نمود؛ و اگر پیدا نشد باید از طرف وى بعنوان صدقه بفقراء داده شود.

2 - اگر مالى در ویر آنه ها كه سكنه آنها منقرض شده اند یا در بیغوله یا زمین هاى بائر بى مالك یافته شده متعلق به جوینده است.

و اگر در داخل زمین ملكى پیدا شود از مالكین سابق استفسار مى شود اگر آنان پنهان كرده باشند با دادن نشانى تسلیمشان مى شود وگرنه باز متعلق به جوینده است.

### احیاء موات

آباد كردن زمینى كه از آن استفاده نمى شود (خواه زمینى باشد كه هرگز آباد نبوده، یا وقتى آباد بوده و پس از آن بواسطه از میان رفتن سكنه ویران و بكلى از فائده افتاده، یا مانند مرغزارى و نیزار باشد) در هر حال آباد كردن در اسلام یكى از كارهاى نیك شمرده شده و علاوه بر اینكه یكى از اسباب مالكیت است موجب ثواب اخروى نیز میباشد.

از پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرویست:

كه هر كس زمین بائرى را آباد كند آن زمین متعلق باو است.

و از حضرت صادق عليه‌السلام منقولست:

هر جماعتى كه زمینى را زنده و آباد نمودند حق اولویت دارند و آن زمین متعلق بایشان است.

در اسلام زمینهاى بائر مال خدا و رسول و امام است (یعنى متعلق به حكومت اسلامى است) و از انفال مى باشد.

زمین موات را با شرائط زیر مى توان آباد كرده و مالك شد و اگر چند نفر قصد تملك كنند آنكه پیشقدم تر است حق اولویت دارد:

1 - اذن امام یا نائب او.

2 - دیگرى قبلا آن را سنگ چین یا مرزبندى و نظیر آن نكرده باشد.

3 - حریم ملك دیگران نباشد مانند اطراف نهر و خاك و ریز چاه و مرز مزارع.

4 - آنكه زمینى آزاد مانند مساجد مخروبه و اوقاف؛ یا مال عموم مسلمین مانند خیابانها و جاده ها نباشد.

تبصره:

تعمیر و آباد نمودن، یك مفهوم عرفى است. بنابراین همینكه عرف بگوید: شخصى فلان زمین را آباد كرد ماكلیت تحقق مى پذیرد، و البته آباد كردن نیز بحسب مقاصد گوناگون مختلف است چنانكه در زراعت با شخم و شیار بعمل مى آید، و در ساختمان با كشیدن دیوار ثابت مى شود.

5 - كانهائى كه ظاهرند و همه كس بدون حفر و استخراج مى تواند از آنها استفاده نماید؛ براى همه جائز است كه باندازه حاجت از آنها برخوردار شوند، و اگر استفاده از آنها نیازمند بحفر و استخراج و سائر فعالیتهاى فنى باشد مانند طلا و مس و غیر آنها، كسیكه رنج برده باستخراج قیم نماید؛ مالك آن خواهد بود.

6 - نهرهاى بزرگ میان مسلمانان مشترك است و همچنین رودخانه ها و آب برف و باران كه از كوهستان ها سرازیر مى شود و هر كه نزدیكتر و جلوتر است بر دیگران مقدم است.

### اصل اختصاص و مالكیت

همین عقیده كه انسان زمین را از آن خودش مى داند باو اجازه مى دهد كه از پدیده هاى آن بطور ساده استفاده كند.

مثلا از آب گواراى آن بنوشد و از میوه هاى لذیذ و گوشت حیوانات آن بخورد، و در شكاف كوهها و سایه درختان آرام گیرد، یا بواسطه (صنعت یعنى فعالیت هائى كه روى ماده انجام مى دهد) خواسته هاى خود را بدست آورد.

البته اگر افرادى چند در زمین زندگى مى كردند كه هیچگونه برخوردى با همدیگر نداشتند هرگز اشكالى پیش نمى آید.

ولى گرد هم آمدن افراد و همزیستى ایشان، كه اساس اجتماع مدنى انسان است، در حالیكه هر فردى زمین و پدیده هاى آنرا از آن خود مى داند طبعاً سبب تزاحم و برخورد شدید بین افراد خواهد بود، چون هر كس كه براى رفع نیازمندى خود بچیزى دست زند دیگران او را مخل آزادى و آسایش خود پنداشته و بممانعت خواهند پرداخت زیرا انسان ناگزیر است بهر قیمتى كه هست بزندگى خود ادامه دهد.

باین جهت نخست اصل و قانونى بنام اصل اختصاص وضع نموده و براى جلوگیرى از تزاحم و برخوردهاى اجتماعى خویش آن را محترم شمرده است بموجب این اصل هر چیزى را كه انسان با سعى و كوشش بدست مى آورد متعلق بخود اوست و دیگران حق ندارند به آن چشم طمع دوخته مزاحمت ویرا فراهم نمایند؛ پس از آن اصل دیگر را بنام اصل مالكیت محترم شمرده است كه بموجب آن انسان مى تواند در چیزهائى كه با كوشش خویش بدست آورده است بطور دلخواه تصرف نمایند.

این اصل در واقع تكمیل یافته اصل اختصاص است؛ زیرا اصل اختصاص جلوى مزاحمت دیگران را مى گیرد و این اصل هر گونه تصرف را براى مالك در آنچیز مشروع مى سازد.

اسلام اصل مالكیت را محترم شمرده و پیغمبر اكرم در خبر معروف (الناس مسلطون على اموالهم) تسلط كامل مالك را بر مال خود تأیید فرموده است.

روى این اصل انسان مى تواند هر طور كه بخواهد در اموال خود تصرف نماید نگهدارد، بخورد؛ بنوشد، ببخشد؛ بفروشد، هم چنین سایر تصرفات مشروعه را بنماید و اما تصرفاتى كه ممنوع و خلاف مصلحت اجتماعى است هرگز مالك تسلط به آنها ندارد:

مالك نمى تواند تصرفى كه بضرر اسلام یا مسلمین است در مال خود بنماید، یا مال خود را با تبذیر و مانند آن نابود كند؛ یا طلا و نقره مسكوك خود را از جریان انداخته بصورت گنج اندوخته نماید.

اصل مالكیت مهمترین اصلى است كه انسان را به آرزوى خود مى رساند و آزادى فردى را در سایه رعایت مقررات؛ تا آخرین حد امكان تأمین مى نماید.

هر اندازه از تسلط انسان نسبت بمال یا از اختیار وى نسبت بكار و كوشش كاسته شود؛ بهمان اندازه آزادى وى سلب شده استقلال فردیش از بین مى رود. و اگر اصل تسلط بكلى از بین برود؛ اصل آزادى و در حقیقت خاصیت یك موجود زنده از وى گرفته خواهد شد.

دو اصل متمم اصل مالكیت:

تسلط كامل مالك بر ملك خود و آزادى وى در هر تصرف مشروعى كه بخواهد ممكن است از دو راه بخطر افتد:

1 - از راه تجاوز دیگران مانند اینكه كسى دست روى ملك او بگذارد و راه استفاده را بروى ببندد.

2 - از اینراه كه دیگران كارى كنند كه بمالك ضرر و زیان وارد آید.

شارع اسلام براى جلوگیرى از خطرهاى نامبرده دو اصل دیگر تأسیس فرموده كه جریان اصل مالكیت را خودبخود تأمین مى كند و باصطلاح ضامن اجراء و نگهدار آن است.

1 - اصل ضمان - اسلام روى این اصل دستور مى دهد كه هر كس بر مال دیگرى دست یابد ضامن آنست یعنى باید آنمال را بصاحبش برگرداند و اگر از بین رفته مثل یا قیمتش را بدهد.

دلیل این دستور گفتار پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه فرمود (على الید ما اخذت حتى تؤدى (63))

2 - قاعده لاضرر - این قاعده از حدیث نبوى (لا ضرر و لا ضرار فى الاسلام) استفاده مى شود. بموجب این قاعده هر حكم اسلامى كه اجراء آن در پاره اى از موارد ضرر مالى یا جانى بكسى برساند آن حكم در آن مورد قابل اجراء نیست.

چیزهائى كه مى شود تملك كرد:

در دین مقدس اسلام چیزهائى را مى توان تملك نمود كه:

1 - فائده قابل توجهى داشته باشد بنابراین حشرات مثلا قابل تملك نیست.

2 - فائده نامبرده حلال باشد، بناباین اسباب قمار و آلات موسیقى و مانند اینها كه فائده حلالى ندارند ملك كسى نمى شوند.

3 - فائده حلال نامبرده قابل اختصاص بفرد یا افرادى باشد؛ بنابراین مساجد و جاده هاى عمومى و مانند اینها كه مربوط به همه افراد اجتماع است ملك كسى نمى شوند.

چیزهائیكه انسان بوسیله آنها مالك مى شود:

در جامعه هاى بشرى براى مالك شدن وسائل زیادى هست، اما بعضى از آنها مانند قمار و شرطبندى و ربا و رشوه خوارى چون بضرر جامعه تمام مى شود اسلام آنها را لغو فرموده و در وسائل دیگرى مانند بیع و اجاره وهبه و جعاله كه بنفع اجتماع است تعدیلاتى بعمل آورده و آنها را پذیرفته است. و بطور كلى وسیله مالك شدن از نظر اسلام دو چیز است:

1 - آنكه در انجام آن عملى لازم است مانند خرید و فروش كه براى انجام آن باید عقد بیع بخوانند یا داد و ستد نمایند.

2 - آنكه بعملى احتیاج ندارد مانند وفات كه بوسیله آن اموال مالك بورثه اش منتقل مى شود و لفظ یا عمل دیگرى لازم نیست.

نظر باهمیتى كه احكام ارث و نكاح در اجتماع دارد بذكر كلیات مسائل آنها مى پردازیم.

### اطعمه و اشربه

خوردنیها و آشامیدنیها:

در شرع مقدس اسلام هر چیز كه قابلیت خوردن و آشامیدن داشته باشد حلال است جز موارد استثنائى كه برخى از آنها در كتاب خدا و برخى از آنها در سنت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بیان شده است.

موارد استثنائى نامبرده كه خوردن و آشامیدن آنها حرام است در دو نوع محدود است: جاندار و بیجان.

نوع اول حیوانات:

و آنها بر سه قسمند:

دریائى، بیابانى و پرندگان.

حیوانات دریائى:

از حیواناتیكه در آب زندگى مى كنند تنها پرندگان آبى و ماهى فلس دار حلال گوشتند و بقیه مانند مارماهى و سگ ماهى و لاك پشت و سگ و خوك دریائى و غیر آنها حرامند.

حیوانات بیابانى:

حیوانات بیابانى بر دو قسم اند: اهلى و وحشى.

از حیوانات اهلى گوسفند و بز و گاو و شتر حلال گوشتند، و همچنین اسب و استر و الاغ حلالند، ولى خوردن گوشت آنها مكروه است و غیر آنها مانند سگ و گربه حرامند.

و از حیوانات وحشى گوشت گاو و قوچ و بزكوهى و گورخر و آهو حلال است و باقى كه درنده یا ناخن دار مى باشند مانند شیر و پلنگ و گرگ و روباه و شغال و خرگوش گوشتشان حرام مى باشد.

پرندگان:

از پرندگان آنها كه چینه دان و سنگدان دارند یا هنگام پریدن بال مى زنند و چنگال ندارند مانند مرغ خانگى و كبوتر و قمرى و دراج و حلال گوشت و باقى حرامند و انواع مخصوصى از ملخ حلال گوشت مى باشد (تفصیل را از رساله هاى عملیه باید جست).

تبصره:

حلیت گوشت آنچه از حیوانات نام برده شد مشروط بتذكیه است یعنى ذبح و كشتن بنحوى كه در رساله هاى عملى شرح داده شده است.

نوع دوم اشیاء بیجان:

چیزهائیكه حیات ندارند بر دو قسم مى باشند: جامدات و مایعات.

جامدات:

1 - مردار هر حیوانى خواه حلال گوشت باشد و خواه حرام گوشت، خوردنش حرام است.

و همچنین چیزهاى نجس مانند مدفوع حیوانات حرام گوشت و همچنین مأكولات كه بملاقات نجس متنجس شده اند.

2 - خاك.

3 - سم هاى كشنده.

4 - چیزهائیكه انسان طبعاً از آنها متنفر مى باشد مانند مدفوع حیوان حلال گوشت و آب دماغ آن و آنچه از داخل روده آن پیدا مى شود و همچنین از اجزاء بدن حیوان حلال گوشت پانزده چیز حرام است. (برساله هاى عملیه مراجعه شود).

مایعات

1 - مشروب مسكر از هر نوع باشد آشامیدن آن اگرچه كم باشد حرام است.

2 - شیر حیوانات حرام گوشت مانند خوك و گربه و سگ.

3 - خون حیوانى كه خون جهنده دارد.

4 - مایعات نجس مانند بول و منى از حیوانى كه خون جهنده دارد.

5 - مایعاتى كه در آنها یكى از نجاسات ریخته شود.

تبصره:

خوردنیها و آشامیدنیهاى حرام وقتى حرامند كه اضطرارى در كار نباشد و در صورت اضطرار (مانند حال كسیكه اگر از غذاى حرام نخورد از گرسنگى تلف خواهد شد یا از مرض یا شدت یافتن مرض مى ترسد یا كه از فرط ضعف در سفر از همراهان عقب مانده دچار هلاكت خواهد شد) استفاده از خوردنى یا آشامیدنى حرام باندازه اى كه اضطرار رفع شود جائز مى باشد.

مگر براى كسى كه بقصد دزدى یا بعنوان یاغیگرى بر حكومت اسلامى از وطن بیرون آمده دچار اضطرار شود.

تذكر مهم:

رعایت بهداشت یكى از وظائف اولیه انسان مى باشد كه هر انسانى با كمترین توجهى با شعور خدادادى خود بآن پى مى برد.

تأثیر انواع خوردنیها و آشامیدنیها در بهداشت نیز بسى روشن و آشكار است. گذشته از آن تأثیرات بسزائى در روحیات و اخلاق انسان و همچنین در آمیزشهاى اجتماعى وى دارد. ما هرگز شك نداریم كه حالت روانى شخص مست با شخص هوشیار یكى نیست و سیر اجتماعیشان یكنواخت نمى باشد.

یا اگر كسى مثلا خود را بخوردن یا آشامیدن چیزهاى نفرت آور عادت دهد اثرى كه ازین عادت در زندگى فردى و اجتماعى وى پدید خواهد شد براى افراد متعارف قابل تحمل نیست.

از اینجا است كه انسان با فطرت خدادادى خود مى فهمد كه كم و بیش باید در تغذیه خود محدودیتى قائل شود؛ هر خوردنى را نخورد و هر نوشیدنى را ننوشد. بالاخره هر بلعیدنى را نبلعد.

خداى متعال كه بنص كلام خود هر چه در روى زمین است براى انسان آفریده و خود هیچ نیازى بانسان و بلوازم زندگى انسان ندارد و بصلاح و فساد آفریده هاى خود از همه داناتر و بیناتر است بمنظور خیر و سعادت انسان از خوردنى ها و آشامیدنى ها چیزهائى را حلال و چیزهائى را حرام فرموده است.

حكمت تحریم برخى از این محرمات براى كسى كه درك ساده و بى آلایشى دارد روشن مى باشد و برخى نیز تدریجاً از راه بحثهاى علمى آفتابى شده است؛ و برخى دیگر كه تاكنون حكمت تحریمش بدست ما نیامده است نمى توان گفت كه هرگز براى ما روشن نخواهد شد و اگر هم نشود نمى توان گفت در واقع نیز از حكمت و مصلحت عارى است.

بلكه نظر باینكه این مقررات از ساحت قدس یك علم بى پایان سرچشمه مى گیرد؛ باید گفت كه بهترین و مؤثرترین حكمت و مصلحت را واجد است اگرچه ما نظر بتنگى عرصه وجود و كوتاهى وسائل علمى خود از درك آن عاجز و زبون هستیم.

### كلیات مسائل ارث

موضوع وراثت در جهان طبیعت قانونى است كلى كه مورد عنایت آفرینش مى باشد و هر نسلى انواع خصائص ذاتى گذشتگان خود را بوراثت مى برد.

گندم از گندم بروید جو ز جو.

افراد انسان هم تا اندازه اى اخلاق و صفات و عوارض وجودى نیاكان خود را بارث مى برند؛ و بسبب همین اتصال و امتزاج وجودى است كه انسان در حال عادى علاقه خاصى به خود نسبت بخویشاوندان خود درك مى كند و مخصوصاً فرزندان خود را جانشینان خود دانسته بقاء آنها را عیناً بقاء خود فرض مى نماید و طبعاً آنچه را كه متعلق باوست و در اثر كار و كوشش بدست آورده و بخود اختصاص داده متعلق به فرزندان و از آنان گذشته متعلق به نزدیكان خود مى داند.

اسلام براى رعایت و احترام همین درك و احساس فطرى مال انسان را پس از مرگ وى بخویشانش كه در حال وفات زنده اند متعلق مى داند؛ و زن و شوهر را نیز كه پایه گذار نسب و شریك زندگى همدیگرند، در ارث بخویشاوندان ملحق مى سازد. دسته اول را وارث نسبى و زن و شوهر را وارث سببى مى نامند.

بنابراین اموال میت وارث نسبى و سبب بدستور معین تقسیم خواهد شد ولى چند نفرند كه از ارث محروم مى باشند و بدو نفر از آنها اشاره مى شود.

1 - كافر كه از مسلمان ارث نمى برد و نیز اگر كافرى كه از دنیا رفته وارث مسلمانى داشته باشد خویشاوندان كافرش ارث نمى برند.

2 - قاتل، هرگاه كسى یكى از خویشاوندان خود را بكشد از او ارث نمى برد ولى فرزندان قاتل از ارث محروم نیستند.

وارث نسبى (خویشاوندان)

وارثان نسبى بر حسب نزدیكى و دورى پیوند خویشاوندى و نیز بر حسب داشتن و نداشتن واسطه خویشاوندى به سه دسته تقسیم شده اند كه با بودن هر دسته اى دسته بعدى ارث نمى برد و با نبودن هیچ یك از این سه دسته تقسیم ارث بدستوریست كه بعداً گفته مى شود.

خداى تعالى در كلام خود مى فرماید:

بعضى از خویشاوندان بر بعض دیگر حق تقدم دارند سوره انفال آیه 75.

و نیز در كلام خود در ضمن هشت آیه دسته هاى وارثان و سهم هر یك از بیان مى نماید:

دسته اول:

پدر و مادر پدر و مادر و پسر و دختر میت كه بى واسطه بمیت اتصال دارند. و در صورت نبودن پسر و دختر سهم آنان بفرزندشان مى رسد، ولى تا یكنفر از آن فرزندان زنده است بفرزند فرزند نمى رسد؛ مثلا اگر میت پدر و مادر و پسر و دخترى از پسر خود داشته باشد سهم پسر به پسر و دختر آن پسر رسیده میان آنان تقسیم مى شود و در صورتیكه این پسر و دختر فرزندى داشته باشند بایشان چیزى نمى رسد.

دسته دوم:

جد و جد پدرى و مادرى و برادر و خواهر میت است كه به یك واسطه (یعنى بواسطه پدر یا مادر) با میت نزدیكند.

تبصره 1:

در این دسته نیز اولاد برادر یا خواهر سهم پدر و مادر خود را اگر مرده باشند بارث مى برند و تا یكى از فرزندان برادر و خواهر هست ارث بفرزند فرزند آنان نمى رسند.

تبصره 2:

اگر میت هم برادر و خواهر پدرى و هم برادر و خواهر پدر و مادرى داشته باشد ارث ببرادر و خواهر پدرى نمى رسد.

دسته سوم:

عمو و عمه و دائى و خاله است كه بدو واسطه (یعنى پدر یا مادر و پدر بزرگ یا مادربزرگ) به میت نسبت دارند در این دسته نیز فرزندان بجاى پدران و مادران خود هستند و تا یكنفر از كسانیكه از طرف پدر و مادر با میت نزدیكند زنده باشد ارث بخویشاوندان پدرى نمى رسد.

سهام ارث:

سهام هر یك از وارثان نامبرده طورى در اسلام تنظیم شده كه بسیار قابل توجه و مشتمل بر محاسبه هاى دقیق ریاضى است، و كلیه سهم سه قسم است:

1 - وراثیكه سهم ارث آنان نصف و ثلث و مانند اینهاست كه نسبت عددى معین دارد؛ هر یك از این سهمها را در اصطلاح فقه فرض مى گویند و كلیه آنها شش تا است:

نصف، ربع، ثمن؛ دو ثلث؛ سدس (64).

2 - كسانیكه بواسطه خویشى ارث مى برند ولى سهمشان بنسبت معین نیست.

فرضهاى ارث:

1 - نصف (یك دوم) و آن براى سه وارث است:

الف - شوهر در صورتیكه زن او كه از دنیا رفته فرزند نداشته باشد.

ب - دختر؛ اگر تنها فرزند میت باشد.

ج - خواهر پدر و مادرى یا پدرى در صورتیكه میت وارث دیگر نداشته باشد.

2 - ربع (یك چهارم) و آن براى دو وارث است:

الف - شوهر در صورتیكه زن او كه از دنیا رفته اولاد داشته باشد.

ب - زن در صورتیكه شوهر او كه از دنیا رفته فرزند نداشته باشد.

3 - ثمن (یك هشتم) و آن ارث زن یا زنهاى متعدد میت است در صورتیكه میت فرزند داشته باشد.

4 - دو ثلث (دو سوم) و آن براى دو وارث است:

الف - دو دختر و بیشتر در صورتیكه میت فرزند پسر نداشته باشد.

ب - دو خواهر و بیشتر پدر و مادرى یا پدرى در صورتیكه میت برادر نداشته باشد.

5 - ثلث (یك سوم) و آن نیز براى دو وارث است:

الف - مادر اگر فرزندش كه از دنیا رفته فرزند و برادران متعدد نداشته باشد.

ب - خواهر و برادر مادرى در صورتیكه بیش از یكى باشند.

6 - سدس (یك ششم) و آن براى سه وارث است:

الف - پدر در صورتیكه میت فرزند داشته باشد.

ب - مادر اگر میت فرزند داشته باشد.

ج - خواهر یا برادر مادرى در صورتیكه منحصر به فرد باشد.

ارث پدر و مادر:

1 - اگر وارث میت فقط پدر یا مادر باشد همه تركه میت مال اوست.

2 - اگر وارث میت؛ پدر و مادر و فرزندهاى او باشند پدر و مادر هر كدام یك ششم میبرند و بقیه سهم فرزندانست.

3 - اگر وارث میت؛ پدر و مادر باشد و میت اولادى نداشته باشند در صورتیكه میت چند برادر داشته باشد اگرچه خود آنان ارث نمى برند ولى در اینصورت یك ششم مال سهم مادر و بقیه سهم پدر است؛ و اگر برادرهائى نداشته باشد یك سوم سهم مادر و دو سوم سهم پدر است.

فرزندان:

1 - اگر وارث میت یك پسر یا یك دختر باشد همه تركه مال او است، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند مال بطور مساوى بین آنان قسمت مى شود؛ و اگر پسر و دختر با هم باشند هر پسرى دو برابر دختر مى برد.

جد و جده:

2 - اگر وارث؛ جد و جده پدرى باشند دو قسمت را جد و یك قسمت را جده مى برد و اگر مادرى باشند مال بطور مساوى بین آنان قسمت مى شود؛ و اگر هم پدرى و هم مادرى باشند مال را سه قسمت مى كنند دو قسمت آنرا باجداد پدرى مى دهند كه جد دو برابر جده مى برد، و یك قسمت مال اجداد مادرى است كه بطور مساوى بین آنان تقسیم مى شود.

3 - اگر وارث میت، اجداد و برادر و خواهر باشند چنانچه آن برادر یا خواهر مادرى یا پدرى یا پدر و مادرى باشند یك قسمت از سه قسمت را به اجداد و بقیه را به برادر یا خواهر مى دهند.

ولى اگر بعضى پدر و مادرى و یعضى دیگر پدرى باشند به برادر یا خواهر مادرى چیزى نمى رسد و دو قسمت باقیمانده را به برادر و خواهر پدر و مادرى یا پدرى مى دهند.

عمو و عمه:

1 - اگر وارث میت عمو یا عمه باشد همه مال باو مى رسد؛ و اگر چند عمو یا چند عمه باشند مال بطور مساوى بین آنان قسمت مى شود، و اگر عمو و عمه باشد و همه پدرى و مادرى یا پدرى و مادرى باشند عمو دو برابر عمه مى برد، و اگر بعضى پدر و مادرى و بعضى پدرى و بعضى مادرى باشند در صورتیكه عمو یا عمه مادرى باشد یك قسمت از سه قسمت مال و اگر بیشتر باشد دو قسمت را باو مى دهند و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادرى مى دهند، و عمو و عمه پدرى ارث نمى برد.

2 - اگر وارث میت عمو یا عمه پدر و مادرى و عمو یا عمه پدرى باشد، بعمو یا عمه پدرى ارث نمى دهند و همه مال بعمو و عمه پدر و مادرى مى رسد.

دائى و خاله:

دائى و خاله در صورتیكه همه پدر و مادرى باشند اگرچه بعضى پسر و بعضى دختر باشند مال بطور مساوى بین آنان قسمت مى شود، و اگر بعضى پدر و مادرى یا پدرى و بعضى مادرى باشند سهم دائى خاله مادرى یك ششم است كه بطور مساوى بین آنان قسمت مى شود و بقیه را به دائى و خاله پدر و مادرى یا پدرى مى دهند كه هر پسرى دو برابر دختر مى برد.

ارث زن و شوهر:

بطوریكه سابقاً گفته شد ارث شوهر در صورتیكه زنش فرزند نداشته باشد نصف و اگر از آن شوهر یا شوهر دیگرش فرزند داشته باشد چهاریك است، وارث زن اگر شوهرش فرزند نداشته باشد چهاریك، و اگر از آن زن یا زن دیگرش فرزند داشته باشد هشت یك مى باشد.

ولى باید دانست كه زن از زمین ارث نمى برد و فقز چهاریك یا هشت یك از اموال منقول و اعیان زمین مانند ساختمان و بنا و درخت را ارث مى برد ولى شوهر از همه اموال زن ارث مى برد.

ولاء:

اگر میت هیچ یك از وارثان گذشته را نداشته باشد، ارث بوسیله ولاء خواهد بود و آن بر سه قسم است كه بترتیب باید ارث را ببرند.

1 - ولاء عتق و آن اینست كه كسى بنده خود را آزاد كند چنانچه آن بنده بمیرد و وراثى نداشته باشد مولاى او همه تركه او را ارث مى برد.

2 - ولاء ضمان جریره اگر كسى با دیگرى قرار بگذارد كه جرائمى را كه بواسطه قتل یا زخم زدن بعهده او مى آید قبول نماید، بشرط اینكه اگر پس از مرگ و ارثى نداشت ارث او را ببرد در اینصرت همه تركه او را مى برد.

3 - ولاء امامت و آن سرپرستى امام عليه‌السلام است. امام سرپرست همه مسلمانان است، و اگر كسى هیچ وارث نداشته باشد تركه او بامام؛ و در زمان غیبت امام به نائب او مى رسد.

امیرالمؤمنین على عليه‌السلام تركه بى وارثان را میان اهل بلد و همسایگانش قسمت مى فرمود.

احكام ارث:

1 - خویشاوندان پدرى و پدر و مادرى ارث را باختلاف قسمت مى كنند، یعنى هر مردى دو برابر زن مى برد، ولى ارث خویشان مادرى بطور مساوى بین آنان قسمت مى شود.

2 - در هر دسته از وراث، اولاد بجاى پدران و مادرانند؛ یعنى اگر آنان نبودند سهم ارثشان را مى برند، مثلا اگر میت پدر و مادر و دختر پسر و پسر دختر داشته باشد، پدر و مادر هر كدام یك ششم مال را مى برند و بقیه مال سه قسمت مى شود دو قسمت به دختر و یك قسمت به پسر دختر مى رسد.

3 - اگر میت یك فرزند و یك نوه داشته باشد همه ارث بفرزند مى رسد و به نوه چیزى نمى دهند.

4 - اگر سهام و فرض وارثان از اصل تركه بیشتر باشد كمبود متوجه دختران و خویشاوندان پدرى مى شود؛ مثلا وارث میت شوهر و پدر و مادر و چند دختر باشد.

چون سهم شوهر یك چهارم و سهم پدر و مادر هر كدام یك ششم و سهم دخترها دو سوم مى شود و مجموعاً یك و یك چهارم است و یك چهارم از همه تركه یعنى عدد واحد بیشتر است.

در این صورت باید سهم شوهر و پدر و مادر را بدهند و بقیه را بطور مساوى بین دخترها تقسیم نمایند و كمبود متوجه آنان شوند.

اهل سنت كسر را بنسبت سهام همه صاحبان سهام قسمت مى كنند و آنرا عول مى نامند.

5 - اگر مجموع سعام از اصل مال یعنى عدد واحد كمتر باشد بطوریكه پس از پرداخت قروض و سهام چیزى زیاد بیاید باقیمانده را بدختر یا خویشاوند پدرى یعنى وارثى كه كسر بسهام ایشان وارد مى شود بدهند.

مثلا اگر وارث میت مادر و یك دختر باشد سهم مادر یك سوم و سهم دختر یك دوم است و در این صورت یك ششم باقیمانده را بدختر مى دهند.

ولى اهل سنت این زیادى را بخویشان پدرى كه طبقه بعد هستند مى دهند و آنرا تعصیب مى نامند.

اختلافات جزئى در حقوق زن و مرد:

از نظر اسلام زن و مرد در طبیعت انسانیت شخصیت حقوقى و معنوى یكسانند، لكن هر یك از این دو صنف بواسطه خصائص ویژه خود تفاوتى با صنف مقابل خود خواهد داشت.

مانند اینكه سهم زن در ارث نصف سهم مرد است؛ و شهادت دو زن با شهادت یك مرد برابر مى باشد، و مرد مى تواند تا چهار زن اختیار كند لكن زن حق ندارد بیش از یك شوهر انتخاب نماید، و طلاق بدست مرد سپرده شده؛ و حكومت و قضاوت و جهاد بمردان اختصاص دارد، و مخارج زن بعهده مرد است.

البته این اختلافات فرعى كه در اسلام بین زن و مرد هست از اختلافات در غرائز و روحیات اختصاصى آنها سرچشمه گرفته است زیرا هر دو صنف در اصل انسانیت كمترین فرقى ندارند.

اختلاف آشكاریكه میان زن و مرد هست اینست كه در طبیعت زن عواطف و احساسات قویتر از مرد مى باشد.

البته جاى انكار نیست كه این حكم مانند همه نوامیس آفرینش موارد استثنائى دارد، یعنى زنانى در جهان یافته شده اند كه نیروى عقلشان از بسیارى مردان قویتر بوده است ولى بحسب اكثریت نیروى اندیشه و خرد در مرد قویتر و احساس و عاطفه در زن بیشتر است.

این حكم بهیچوجه قابل انكار نیست و با آزمایشهاى طولانى بثبوت رسیده است و اختلافاتیكه در اسلام بین زن و مرد از نظر حقوق دیده مى شود علتش همین اختلاف در تعقل و عاطفه و دیگر اختلافات طبیعى است، و در اینجا بطور اجمال بیشتر موارد اختلاف را بیان مى كنیم:

اختلاف مرد و زن در ارث:

در اسلام سهم ارث یكزن به اندازه نصف سهم یك مرد است ولكن با بررسى دقیق روشن مى شود كه حكم دیگر اسلام كه باید شوهر مخارج زن را بدهد جبران این كمبود را مى كند.

زیرا چنانكه مى دانیم همه ثروت موجود زمین در هر زمان از آن نسل حاضر است، و در عصر آینده همان ثروت از راه ارث بنسل بعد منتقل مى شود و مورد استفاده قرار مى گیرد.

بنابراین معنى یك سهم و دو سهم بردن زن و مرد (كه تقریباً از روى آمار مساوى هستند) اینست كه مالكیت دو سوم ثروت عمومى جهان از آن مرد و یك سوم از آن زن است.

ولى چون در اسلام مخارج زن و مصارف زندگى او با لزوم رعایت عدالت و مساوات بعهده مرد مى باشد نصف سهمى كه مالكیت آن بمرد سپرده شده است بمصرف زن مى رسد، و در یك سهمى كه زن خودش مالك است مستقلا مى تواند خودش تصرف كند.

پس مالكیت دو سوم از ثروت زمین اگرچه در هر عصر بدست مرد و یك سوم بدست زن سپرده شده است ولى از جهت مصرف بعكس این مطلب مى باشد.

پس در واقع اسلام دو سوم ثروت زمین را از جهت مالكیت یعنى (اداره و تدبیر) بدست فكر و تعقل سپرده و یكسوم آنرا بدست عاطفه و احساس، ولكن از جهت مصرف دو سوم آنرا بدست عاطفه و احساس داده یكسوم را بدست تعقل سپرده است.

بدیهى است كه نیروى تعقل در اداره كردن ثروت از احساس و عاطفه تواناتر است، و احساس و عاطفه در مصرف كردن مال به نیروى تعقل نیازمندتر مى باشد.

و این عادلانه ترین و عاقلانه ترین روشى است كه مى تواند ثروت جهانرا میان دو نیروى مخالف تعقل و احساس تقسیم كند و هر دو نیرو را كه در زندگى سهم بسزائى دارند ارضاء نماید.

### بیع

بیع چیست؟

بیع بمعنى فروش و معاوضه مالى است بمالى باین نحو كه مالك كالا كه فروشنده نامیده مى شود مالكیت كالاى خود را در مقابل قیمت پولى كه دریافت مى كند بطرف واگذار كند و طرف نیز كه خریدار نامیده مى شود در مقابل دریافت كالا پول خود را بفروشنده ارزانى دارد.

چنانكه پیدا است بیع از عقود است و در تحقق خود نیازمند بدو طرف (فروشنده و خریدار) مى باشد و بنابراین باید شرائط عمومى عقود را مانند بلوغ و عقل و قصد و اختیار دارا باشد.

لزوم بیع:

بیع از عقود لازمه است یعنى پس از تحقق عقد یكى از متعاقدین (فروشنده یا خریدار) نمى تواند آنرا بهم بزند.

ولى نظر باینكه گاهى از انجام بیع در اثر غفلت یا اشتباه كلاه بر سر فروشنده یا خریدار رفته ضرر قابل توجهى متوجه او مى شود و لزوم بیع در چنین مواردى مخالف مصالح عمومى است شارع اسلام براى جلوگیرى از این مفسده بدو امر دست زده است:

اولا اقاله و آن اینست كه در صورتیكه یكى از متبایعین از معامله پشیمان شده از متبایع دیگر تقاضاى بهم زدن معامله را نماید، مستحب است اجابت نموده معامله را بهم زند.

ثانیاً خیار، و آن تسلط خاصى است كه معامله كننده مى تواند از آن استفاده نموده معامله را بهم زند.

خیارات معروف چند تا است:

1 - خیار مجلس: تا مجلس عقد بهم نخورده هر دو طرف حق بهم زدن معامله را دارند.

2 - خیار غبن، و آن اینست كه یكى از طرفین عقد فریب خورده در معامله زیان دیده باشد، مثلا كالا بكمتر از ارزش واقعى خود فروخته شود یا به بیشتر از آن خریده شود، در اینصورت آنكه مغبون شده مى تواند فوراً معامله را بهم زند.

3 - خیار عیب، هرگاه پس از انجام یافتن معامله، خریدار در كالا عیبى یابد مى تواند معامله را بهم زند یا تفاوت قیمت را بگیرد.

4 - خیار حیوان، در معامله حیوانات مانند گوسفند و اسب تا سه روز خریدار حق دارد معامله را فسخ كند.

5 - خیار شرط، اگر فروشنده یا خریدار یا هر دو در معامله خود شرطى كردند مى توانند در صورت تخلف شرط، معامله را بهم بزنند.

### نقد و نسیه و سلم

بیع از نظر پرداختن و تسلیم كالا و پول آن چهار قسم است:

1 - اینكه كالا و پول آن با انجام یافتن معامله عیناً رد و بدل شوند این بیع را نقد گویند.

2 - اینكه كالا وقت معامله تسلیم خریدار شود ولى پرداخت پول بتأخیر افتد و این بیع را نسیه نامند.

3 - سوم بعكس قسم دوم پول نقداً پرداخته شود تسلیم كالا ببعد موكول گردد و این بیع را سلم گویند.

4 - بعكس قسم اول تسلیم كالا و پول آن هر دو بتأخیر افتد و این را بیع مالى بكالى نامند.

از این اقسام سه قسم اول صحیح و قسم چهارم باطل است.

## پی نوشت ها :

(1) - سوره مائده، آیه 48.

(2) - سوره حدید، آیه 4.

(3) - انفال، آیه 48.

(4) - سوره هود آیه 112.

(5) - سوره شمس آیه 9.

(6) - كسانى را كه از مذهب مجوس به مذهب یهود تمایل پیدا كرده و دین متوسطى میان مجوسیت ویهودیت دارند صائبى مى گویند.

(7) - سوره بقره، آیه 62.

(8) - سوره بقره آیه 213.

(9) - سوره زخرف آیه 87.

(10) - سوره لقمان، آیه 25.

(11) - سوره جاثیه آیه 5.

(12) - سوره یونس آیه 35.

(13) - سوره عصر آیه 3.

(14) - سوره فرقان آیه 44.

(15) - سوره انعام آیه 133.

(16) - سوره طه آیه 8.

(17) - سوره انبیاء آیه 22.

(18) - سوره حدید آیه 2 - 3.

(19) - سوره مائده آیه 20.

(20) - سوره ملك آیه 14.

(21) - سوره ابراهیم آیه 34.

(22) - سوره اعراف آیه 155.

(23) - سوره طه آیه 50.

(24) - سوره نساء آیه 165.

(25) - سوره جن آیه 26 - 28.

(26) - سوره انبیاء آیه 25.

(27) - سوره شورى آیه 8 - 2.

(28) - یونس، آیه 47.

(29) - رعد آیه 7.

(30) - در مصر شاه را فرعون مى گفتند.

(31) - عهدنامه را موریانه خورده بود.

(32) - سوره اعراف، آیه 157.

(33) - سوره بقره آیه 89.

(34) - سوره حشر آیه 9.

(35) - سوره ضحى آیه 8.

(36) - سوره عنكبوت آیه 47.

(37) - سوره بقره آیه 23.

(38) - سوره آل عمران آیه 64.

(39) - سوره اعراف آیه 158.

(40) - سوره یوسف آیه 108.

(41) - سوره مائده آیه 67.

(42) - سوره حدید آیه 16.

(43) - سوره احقاف آیه 30.

(44) - سوره اسراء آیه 9.

(45) - سوره روم آیه 30.

(46) - سوره ابراهیم آیه 1.

(47) - پیامبرانى مژده دهند و بیم دهنده فرستادیم تا مردم را بر خدا حجت نباشد.

(48) - عثمان بنوشته تواریخ هر چه از معاویه درخواست كمك كرد معاویه جواب مساعد نداد ولى بعد از اینكه كشته شد بدعوى خونخواهى او با امیرالمؤمنین بجنگ پرداخت.

(49) - مخرج بول فقط با آب پاك مى شود و مخرج غائط را مى شود با آب شست یا با سه قطعه سنگ و مانند آن پاك نمود و این در صورتى است كه غائط از محل تجاوز نكرده باشد وگرنه با غیر آب پاك نمى شود ضمناً یادآور مى شود كه اگر غائط با سه قطعه سنگ برطرف نشد باید بقدرى اضافه كنند كه مخرج كاملا پاكیزه شود.

(50) - آب بر دو قسم است؛ كر و قلیل آب كر از 128 من تبریز بیست مثقال كم است كه تقریباً 384 كیلوگرم مى شود و اگر نجاستى بآن برسد نجس نمى شود.

آب قلیل آبى است كه از كر كمتر باشد و چنانچه نجاستى بآن برسد نجس مى شود و پاك شدنش به این است كه بآب جارى یا باران متصل شود یا یك كو بر آن اضافه كنند.

(51) - یعنى با آب مال خود انسان باشد یا صاحبش به وضو گرفتن با آن راضى باشد.

(52) - نمازهاى یومیه عبارتند از: نماز صبح دو ركعت، نماز ظهر و عصر هر كدام چهار ركعت نماز مغرب سه ركعت؛ نماز عشاء چهار ركعت.

(53) - اگر چوب یا چیزى مانند آنرا راست در زمین هموار فرو برند صبح كه خورشید بیرون مى آید سایه آن بطرف مغرب مى افتد و هر چه آفتاب بالا آید این سایه كم مى شود در اول ظهر بآخرین درجه كمى مى رسد و ظهر كه گذشت سایه آن بطرف مشرق بر مى گردد و هر چه خورشید رو بمغرب مى رود سایه زیادتر مى شود بنابراین وقتى سایه بآخرین درجه كمى رسید و دو مرتبه رو بزیاد شدن گذاشت معلوم مى شود ظهر شده، ولى باید یادآور شد كه در بعضى شهرها مانند مكه موقع ظهر سایه بكلى از بین مى رود و در این شهرها بعد از آن كه سایه دوباره پیدا شد معلوم مى شود كه ظهر شده است.

(54) - مغرب تقریباً پانزده دقیقه بعد از غروب آفتاب است و علامتش ا نست كه سرخى طرف مشرق كه بعد از غروب آفتاب پیدا مى شود از بین برود.

(55) - نصف شب شرعى یازده ساعت و یكربع بعد از ظهر است.

(56) - نزدیك اذان صبح از طرف مشرق سفیده ئى رو ببالا حركت مى كند كه آن را فجر اول یا فجر كاذب مى گویند موقعى كه آن سفیده پهن شد فجر دوم و موقع اذان و اول وقت نماز صبح است.

(57) - بعد از حمد و سوره دستها را رو بروى صورت گرفته و هر ذكرى بخواهد مى گوید مثلا مى گوید: (ربنا آتنا فى الدنیا حسنه و فى الاخره حسنه و قنا عذاب النار)

(58) - تشهد عبارت است از گفتن این جملات: (اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و اشهد ان محمد عبده و رسوله اللهم صل على محمد و آل محمد)

(59) - سلام باین صورت انجام مى شود (السلام علیم ایها النبى و رحمه الله و بركاته السلام علینا و على عباد الله الصالحین السلام علیكم و رحمه الله و بركاته)

(60) - سوره نساء آیه 127.

(61) - از جمله این هزار تن 700 نفر بنى قریظه هستند كه بدستور داورى كه خود انتخاب كرده بودند كشته شدند.

(62) - در حدود سه گرم و نیم.

(63) - دو حكم از احكام ضمان:

1 -اگر كسى ملك دیگرى را غصب كند یعنى بدون اذن مالك دست روى آن گذاشته نگذارد مالك در ملك خودش تصرف كند، بحكم اسلام باید هر چه زودتر آن را بصاحبش برگرداند و اگر از بین رفته مثل قیمتش را بدهد. و چنانچه بواسطه غصب زیانى بصاحب مال وارد آمد از عهده آن برآید.

2 - اگر بدون اجازه مالك در ملك او تصرف كند ولى از تصرف مالك جلوگیرى نكند فقط باید خود مال؛ و اگر تلف شده مثل یا قیمتش را بدهد.

بجز آنكه گفتیم احكام و مسائل ضمان بسیار است و براى دانستن آنها باید بكتابهاى فقهى رجوع شود.

(64) - 64) بترتیب 2/1 و 4/1 و 8/1 و 3/2 و 3/1 و 6/1.

فهرست مطالب

[سخنى با خواننده عزیز 2](#_Toc426279788)

[تعریف دین 3](#_Toc426279789)

[اثر نیك ارتباط قانون به خدا 4](#_Toc426279790)

[1 - اعتقادات 6](#_Toc426279791)

[2 - اخلاق 7](#_Toc426279792)

[3 - عمل 8](#_Toc426279793)

[دین فطرى است 8](#_Toc426279794)

[فوائد دین 10](#_Toc426279795)

[اجمالى از تاریخ ادیان 11](#_Toc426279796)

[دین اسلام و كتاب آسمانى آن 13](#_Toc426279797)

[دین از نظر قرآن 15](#_Toc426279798)

[نقش دین در اجتماع 18](#_Toc426279799)

[نیازمندى اجتماع بمقررات 19](#_Toc426279800)

[انسان در برابر مقررات آزاد نیست 19](#_Toc426279801)

[نقطه ضعف در پیشرفت مقررات 20](#_Toc426279802)

[سرچشمه اصلى ضعف قانون 21](#_Toc426279803)

[مزیت دین بر سایر قوانین 22](#_Toc426279804)

[اهمیت اسلام در آسودگى بشر 25](#_Toc426279805)

[مقایسه اسلام با دیگر ادیان 26](#_Toc426279806)

[مقایسه اسلام با روشهاى دیگر اجتماعى 27](#_Toc426279807)

[اسلام در پیشرفت خود بوسائل غیرطبیعى دست نمى زند 30](#_Toc426279808)

[تبلیغ و دعوت 30](#_Toc426279809)

[آموزش و پرورش در اسلام 32](#_Toc426279810)

[دو شاهكار مهم در تعلیمات اسلام 32](#_Toc426279811)

[خودارى از تفكر آزاد اظهار حق 34](#_Toc426279812)

[خدمات اسلام در حیات اجتماعى 35](#_Toc426279813)

[حفظ منافع افراد و رفع اختلافات 35](#_Toc426279814)

[روش اسلام و پایه اساسى آن 36](#_Toc426279815)

[اختلافات جامعه 37](#_Toc426279816)

[روش كلى اسلام در حفظ منافع و رفع اختلافات 38](#_Toc426279817)

[مبارزه اسلام با اختلاف و دشمنى ها 40](#_Toc426279818)

[یك وسیله عمومى براى رفع اختلافات 42](#_Toc426279819)

[نماز و روزه و حج یا وسیله رفع اختلافات 43](#_Toc426279820)

[عقائد : 1 - توحید 46](#_Toc426279821)

[اثبات صانع 46](#_Toc426279822)

[بحث از مبدا آفرینش فطرى است 47](#_Toc426279823)

[خداشناسى و ملل 49](#_Toc426279824)

[اثر این كنجكاوى در زندگى انسان 50](#_Toc426279825)

[روش قرآن كریم در توحید 51](#_Toc426279826)

[چرا انسان گاهى زیر بار این حقیقت نمى رود؟ 52](#_Toc426279827)

[راه خداشناسى از نظر قرآن 55](#_Toc426279828)

[خداى متعال داراى همه صفات كمال است 57](#_Toc426279829)

[توحید و یگانگى 58](#_Toc426279830)

[وجود و قدرت و علم خداى متعال 59](#_Toc426279831)

[قدرت خدا 60](#_Toc426279832)

[علم خدا 61](#_Toc426279833)

[رحمت خدا 61](#_Toc426279834)

[سایر صفات كمال 62](#_Toc426279835)

[عقائد : 2 - نبوت 63](#_Toc426279836)

[احتیاج بشر به پیغمبر 63](#_Toc426279837)

[انبیاء (پیامبران) 64](#_Toc426279838)

[اجتماع؛ قانون و مقررات مى خواهد 65](#_Toc426279839)

[ریشه تكوینى قوانین و مقررات 66](#_Toc426279840)

[هدایت تكوینى بسوى قوانین زندگى 66](#_Toc426279841)

[تفاوت هدایت انسان با موجودات دیگر 69](#_Toc426279842)

[صفات نبى 71](#_Toc426279843)

[پیامبران در میان بشر 73](#_Toc426279844)

[پیامبران صاحب شریعت 73](#_Toc426279845)

[پیغمبران اولوالعزم و سایر پیغمبران 74](#_Toc426279846)

[1 - حضرت نوح عليه‌السلام 75](#_Toc426279847)

[2 - حضرت ابراهیم عليه‌السلام 76](#_Toc426279848)

[3 - حضرت موسى، كلیم عليه‌السلام 78](#_Toc426279849)

[4 - حضرت عیسى، مسیح عليه‌السلام 79](#_Toc426279850)

[5- حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خاتم پیامبران 80](#_Toc426279851)

[بعثت حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 86](#_Toc426279852)

[مسافرت آن حضرت بطائف 91](#_Toc426279853)

[ورود پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بمدینه 94](#_Toc426279854)

[سیرى كوتاه در جنگهاى پیغمبر اكرم 95](#_Toc426279855)

[1 - جنگ بدر 95](#_Toc426279856)

[2 - جنگ احد 96](#_Toc426279857)

[3 - جنگ خندق 97](#_Toc426279858)

[4 - جنگ خیبر 98](#_Toc426279859)

[5 - جنگ حنین 100](#_Toc426279860)

[6 - جنگ تبوك 100](#_Toc426279861)

[جنگهاى اسلامى دیگر 101](#_Toc426279862)

[نظرى بشخصیت معنوى پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 101](#_Toc426279863)

[سیرت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 105](#_Toc426279864)

[چند نكته از سیرت پیغمبر اكرم 108](#_Toc426279865)

[وصیت پیغمبر اكرم به مسلمانان 111](#_Toc426279866)

[رحلت پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مسئله جانشینى 112](#_Toc426279867)

[قرآن سند نبوت 113](#_Toc426279868)

[اهمیت قرآن مجید 117](#_Toc426279869)

[اعجاز قرآن 117](#_Toc426279870)

[تعلیمات قرآن 124](#_Toc426279871)

[دانش و نادانى از نظر قرآن 125](#_Toc426279872)

[تعلیم قرآن نسبت به آفریدگار جهان 127](#_Toc426279873)

[احترام قرآن 128](#_Toc426279874)

[خاتمه بحث 129](#_Toc426279875)

[عقائد : 3 - معاد یا رستاخیز 131](#_Toc426279876)

[معاد و ادیان و ملل 131](#_Toc426279877)

[معاد در قرآن 132](#_Toc426279878)

[از مرگ تا قیامت 133](#_Toc426279879)

[معنى مرگ از نظر اسلام 135](#_Toc426279880)

[رستاخیز حتمى است 136](#_Toc426279881)

[معاد از نظر دین 137](#_Toc426279882)

[عقائد : 4 - عدل 139](#_Toc426279883)

[عقائد : 5 - امامت و پیشوائى امت 142](#_Toc426279884)

[بیان پیغمبر اكرم درباره ولایت 144](#_Toc426279885)

[تعیین جانشین از طرف پیغمبر 146](#_Toc426279886)

[دلیل دیگر بر لزوم امامت 147](#_Toc426279887)

[از امام نمى توان بى نیاز بود 148](#_Toc426279888)

[عصمت امام 148](#_Toc426279889)

[فضائل اخلاقى امام 148](#_Toc426279890)

[علم امام 149](#_Toc426279891)

[ائمه هدى عليهم‌السلام 149](#_Toc426279892)

[نامهاى امامان 149](#_Toc426279893)

[سیرت عمومى امامان 150](#_Toc426279894)

[اهلبیت پیغمبر اكرم 151](#_Toc426279895)

[سیرت عمومى اهل بیت عليهم‌السلام 152](#_Toc426279896)

[ریشه اصلى اختلاف ائمه با حكومتهاى معاصر 154](#_Toc426279897)

[خلاصه و نتیجه 157](#_Toc426279898)

[نكته استثنائى در روش اهلبیت 158](#_Toc426279899)

[فضائل اهل بیت 158](#_Toc426279900)

[تعیین امامان 161](#_Toc426279901)

[سیرى كوتاه در زندگى امامان 163](#_Toc426279902)

[حضرت على عليه‌السلام (اولین پیشوا) 163](#_Toc426279903)

[مختصرى از فضائل على عليه‌السلام 167](#_Toc426279904)

[روش حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام 168](#_Toc426279905)

[حضرت امام حسن مجتبى عليه‌السلام (دومین پیشوا) 170](#_Toc426279906)

[حضرت امام حسین عليه‌السلام (سومین پیشوا) 172](#_Toc426279907)

[حضرت امام سجاد عليه‌السلام (چهارمین پیشوا) 177](#_Toc426279908)

[حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام (پنجمین پیشوا) 178](#_Toc426279909)

[حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام (ششمین پیشوا) 179](#_Toc426279910)

[حضرت امام موسى كاظم عليه‌السلام (هفتمین پیشوا) 181](#_Toc426279911)

[حضرت امام رضا عليه‌السلام (هشمتیمن پیشوا) 182](#_Toc426279912)

[زندگى سه پیشوا: امام محمد تقى عليه‌السلام (نهمین پیشوا) امام على نقى عليه‌السلام (دهمین پیشوا) امام حسن عسگرى عليه‌السلام (یازدهمین پیشوا) 184](#_Toc426279913)

[حضرت مهدى موعود (دوازدهمین پیشوا) 185](#_Toc426279914)

[نتیجه گیرى اخلاقى از روش پیشوایان دین 186](#_Toc426279915)

[مشخصات اجمالى 187](#_Toc426279916)

[اخلاق - احكام 192](#_Toc426279917)

[1 - درسهایى از اخلاق 192](#_Toc426279918)

[1 - وظیفه انسان نسبت بخدا 192](#_Toc426279919)

[2 - وظیفه انسان نسبت بخود 195](#_Toc426279920)

[عدالت 207](#_Toc426279921)

[راستگوئى 208](#_Toc426279922)

[دروغ 209](#_Toc426279923)

[غیبت و افتراء 210](#_Toc426279924)

[تعرض به عرض مردم 211](#_Toc426279925)

[حسن معاشرت 212](#_Toc426279926)

[همنشینى با نیكان 214](#_Toc426279927)

[همنشینى با بدان 215](#_Toc426279928)

[حقوق فرزندان بر پدر و مادر 216](#_Toc426279929)

[حق والدین بر اولاد 217](#_Toc426279930)

[حق برادران و خواهران نسبت بیكدیگر 218](#_Toc426279931)

[حقوق والدین 219](#_Toc426279932)

[عزت نفس و درستكارى 220](#_Toc426279933)

[احسان و دستگیرى از درماندگان 221](#_Toc426279934)

[تعاون 222](#_Toc426279935)

[اقدام در خیرات و مبرات 223](#_Toc426279936)

[قتل نفس 224](#_Toc426279937)

[نومیدى از رحمت خدا 224](#_Toc426279938)

[فرار از جهاد و دفاع 225](#_Toc426279939)

[دفاع از آب و خاك 226](#_Toc426279940)

[دفاع از حق 226](#_Toc426279941)

[خشم و غضب 227](#_Toc426279942)

[وجوب كار و اهمیت حرفه و صنعت 228](#_Toc426279943)

[كشاورزى و منافع آن 229](#_Toc426279944)

[اعتماد بنفس 230](#_Toc426279945)

[كم فروشى 231](#_Toc426279946)

[ظلم و ستمگرى 232](#_Toc426279947)

[ایذاء مردم و شرارت 232](#_Toc426279948)

[سرقت 233](#_Toc426279949)

[وظیفه شناسى 234](#_Toc426279950)

[دفاع و گذشت 238](#_Toc426279951)

[بخشش و بذل مال 240](#_Toc426279952)

[بذل علم 242](#_Toc426279953)

[مبارزه با دشمنان داخلى جامعه 243](#_Toc426279954)

[پاداش عمومى گناهان بزرگ در اسلام 244](#_Toc426279955)

[2 - درسهاى از احكام 244](#_Toc426279956)

[اجتهاد و تقلید 244](#_Toc426279957)

[نجاسات 246](#_Toc426279958)

[مطهرات (پاك كننده ها) 247](#_Toc426279959)

[غسل 248](#_Toc426279960)

[وضو و احكام آن 249](#_Toc426279961)

[تیمم 251](#_Toc426279962)

[نمازهاى واجب 254](#_Toc426279963)

[مقارنات نماز 257](#_Toc426279964)

[اركان نماز 258](#_Toc426279965)

[نماز مسافر 261](#_Toc426279966)

[نماز جماعت 262](#_Toc426279967)

[روزه 263](#_Toc426279968)

[جهاد در اسلام 263](#_Toc426279969)

[امر به معروف و نهى ازمنكر و مجازاتهاى مختلف 268](#_Toc426279970)

[قضاوت در اسلام 269](#_Toc426279971)

[شهادت 271](#_Toc426279972)

[اقرار 273](#_Toc426279973)

[شفعه 274](#_Toc426279974)

[طبقه مرد و زن 275](#_Toc426279975)

[زن در جامعه هاى پیش از اسلام 276](#_Toc426279976)

[نظر اسلام در خصوص زن 279](#_Toc426279977)

[نكاح (ازدواج) 281](#_Toc426279978)

[طلاق (جدائى زن و شوهر) 288](#_Toc426279979)

[احكام و اقسام عده 291](#_Toc426279980)

[بردگى در اسلام 292](#_Toc426279981)

[غصب 296](#_Toc426279982)

[احیاء موات 299](#_Toc426279983)

[اصل اختصاص و مالكیت 301](#_Toc426279984)

[اطعمه و اشربه 304](#_Toc426279985)

[كلیات مسائل ارث 308](#_Toc426279986)

[بیع 318](#_Toc426279987)

[نقد و نسیه و سلم 320](#_Toc426279988)

[پی نوشت ها : 321](#_Toc426279989)

[فهرست مطالب 325](#_Toc426279990)